

جغرافیا و تاریخ
بانہ
کردستان

تألیف: محمد رؤف توکلی

۱	۱۰
۷	۲۱

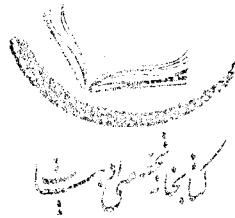
تالیف: محمد رفیع

جغرافیاء تاریخ پانہ کراستان

۷۱۳۳۴

جغرافیا و تاریخ
بافه
کردستان

تالیف: محمدرئوف توکلی



جغرافیا و تاریخ بانه

تالیف : محمدرئوف توکلی

چاپ اول : ۱۳۵۴

چاپ دوم : ۱۳۶۳

تعداد : ۴۰۰۰ نسخه

قطع : وزیری

چاپخانه : سهیل

ناشر : مولف

حق چاپ محفوظ است

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۹	سرآغاز
۱۱	مقدمه چاپ دوم
۱۴	فصل اول. جغرافیا
	حدود و وسعت - وضع طبیعی - رودخانه‌ها - آب و هوا - باد - مشخصات خاک - منابع زیرزمینی - جنگل - گیاهان و گلها - حيوانات و جانوران و پرندگان وحشی - کشاورزی و دامداری - صنایع و کارهای دستی - نژادزبان - دین و مذهب - خصوصیات دموگرافیک جمعیت - تقسیمات بانه - شهر بانه - وجه تسمیه بانه - جمعیت و تشکیلات اداری و اجتماعی شهر بانه - محلات قدیمی و بزرگ شهر - مساجد شهر و نام پیشنهادی آنها - قلعه‌ها - آثار باستانی - تاریخچه آموزش جدید - وضع فعلی آموزش و پرورش - طب سنتی - طریقت

فصل دوم • فولکلور (فرہنگ مردم)

اعیاد دینی (عید قربان، عید رمضان، عید برات، عید مولود،

عید معراج) - عید ملی نوروز - پارہ ای عقاید (عقیدہ بہ شخص -
 بوکہ بارانہ - شہرہ گاہل - چشم زخم - بند آوردن باران -
 افتادن باد - خسوف و کسوف - شہوہ - موتہ کہ - تبرک خرمن -
 معالجہ تب نوبہ - خواندن مرغ - دیدن خرگوش و روباہ) -
 پارہ ای معتقدات دیگر - اصطلاحاتی برای پارہ ای مراسم -
 مہمانی در دہات - مرگ و میر

فصل سوم. شعرا و ادبا و علمای بانہ

ملا محمد بردہ رشی - مفتون - سمیع - گورگین - ادیب - معزون
 کرمانج - ملا عبدالعظیم مجتہد - ابراہیم یونسی - سید حسن
 سورینی - حسن بن موسی بانہ بی - فدا - قاضی عبدالرحمن حاج ملاسلام
 ملا عیسیٰ زربنہ بی - حاج بابہ شیخ - ملا عبداللہ بانہ بی - ملا محمد امین جیجورانی -
 ملایحی - شیخ یحیی کاواوی •

فصل چہارم • تاریخ بانہ

تسخیر بانہ توسط مسلمین - سرداری ازبانہ در جنگ چالدران -
 امارت اختیار الدینی - میرزا بیگ بن میر محمد - بوداق بیگ بن
 میرزا بیگ - سلیمان بیگ بن میرزا بیگ - اسکندر سلطان -
 امارت سلیم خان - محمد علی سلطان - احمد سلطان - حکومت
 فتح علی سلطان - نورالہ سلطان - عبدالحمید سلطان - فتاح
 سلطان - نصرالہ سلطان - غلامرضا سلطان - عبدالکریم سلطان -
 فتح اورامان - شیوع بیماری در زمان کریم خان - مرگ کریم

خان و پایان حکومت اختیارالدینی‌ها

۱۳۰

فصل پنجم . در بیان پیدایش طایفه سلیمان بیگ

احمد بیگ - حکومت یونس خان - وضع بانه در زمان یونس خان - شکایات از یونس خان - رفتن یونس خان به اصفهان - کشته شدن ابراهیم بیگ پسر محمود بیگ - کشته شدن یونس خان و مصطفی بیگ (حاجی نایب) - حکومت فتاح خان - حکومت محمدخان - کشته شدن فتاح خان - دو واقعه در زمان فتاح خان - واقعه‌ای در دوران محمدخان بعد از کشته شدن فتاح خان - کشته شدن محمدخان خوری آباد - حمله پشدری‌ها به بانه - تلاش اختیارالدینی‌ها برای بازپس گرفتن حکومت بانه - افراد برجسته اختیارالدینی معاصر - ورود افراد دولت عثمانی به بانه - جنگ جهانی اول و کشته شدن محمدخان بدست عثمانی‌ها و پایان ملوک‌الطوایفی در بانه - تبعید شدن کریم خان پسر یونس خان به ایران

۱۸۱

فصل ششم . حوادث بعد از جنگ جهانی اول در بانه

شورش محمودخان پسر فتاح خان و کشته شدن او - آغاز عملیات محمد رشیدخان - واقعه سردشت - تبعید چند نفر از بیگزاده‌های بانه به تهران -

فصل هفتم. ورود نظامیان روسی به بانه در سال ۱۳۲۰ و عواقب آن ۱۹۲

سقوط بانه به دست محمد رشیدخان - تصرف سقز - تصرف
 سردشت - عزیمت محمد رشیدخان به سوی مهاباد - بازگشت
 سلیم خان از طهران - پس گرفتن شهر سقز توسط نیروهای ارتش
 و عشایر اطراف سقز - تخلیه نیروی ارتش از سقز - حمله به
 دیوان دره - ظهور اختلاف بین سلیم خان و محمد رشیدخان -
 اشغال مجدد سقز توسط نیروی ارتش - سقوط سقز به دست عشایر
 برای سومین بار - بازپس گرفتن شهر سقز توسط نیروهای ارتش -
 جنگ حاجیه تاوه - تخلیه شهر بانه - قرارداد صلح بین سر تیپ
 ارفع و عشایر بانه - اداره امور بانه - وارد شدن رادیو به بانه -
 مسافرت های مرموز بعضی افراد به بانه - تماس پنهانی سلیم خان
 و نصراله خان بادلوت - مرگ سلیم خان - حمله محمد رشیدخان
 به مریوان - تصرف مریوان توسط نیروهای دولتی - حرکت
 نیروهای دولتی به سوی بانه - سوختن شهر بانه - پایان کار محمد
 رشیدخان - شرکت بیگزاده های بانه در جنگ علیه دموکراتها.
 سرگرد ضریغام و لباس کردی - بانه و حوادث مهاباد -

فصل هشتم - وقایع بانه از سال ۱۳۳۲ تا اوایل انقلاب ۵۷ ۲۳۰

همدردی با مردم فلسطین - حوادث ۱۳۳۲ - مسئله‌ی
آغا ورعیت - ملکه‌خیو - وسائل کشا ورزی -
کودتای عراق و پی آمدهای آن - تبعید معلمین
کرد - ماجرای شریف زاده

فصل نهم - بانه در جریان انقلاب اسلامی ۲۴۰

نخستین قربانیان انقلاب در بانه - روحانیون
تبعیدی در کردستان - پیام امام خمینی به مردم
کردستان - تکذیب شورای همبستگی کردستان -
پا ئین کشیدن مجسمه‌ها - تبلیغات در مساجد -
مبارزه علیه چماقداری - شعارهای تظاهرات -
تشکیل کمیته انقلاب اسلامی - سرنوشت اسناد و
مدارک ساواک و آگاهی و شهربانی - بانه پس از
پیروزی انقلاب - مصیبت بزرگ (مباران بانه)

صفحه	عنوان
۲۶۰	فهرست اعلام
۲۸۲	کتابنامه

بنام خدا

سر آغاز

آنچه مسلم به نظر می‌رسد، تحقیق درباره کشوری، به مراتب آسانتر از تحقیق و پژوهش درباره شهرستان یا ناحیه کوچکی چون بانه است. زیرا کشوری که از شهرت و موقعیت خاصی در طول قرون متمادی برخوردار بوده باشد، حتماً دارای جغرافیا و تاریخ مدونی است که حس کنجکاوی محققین را کم و بیش ارضاء می‌کند. از طرفی با مطالعه تاریخ و جغرافیای همسایه‌های چنان کشوری می‌توان اطلاعاتی درباره آن کسب نمود.

اشکال تألیف کتاب حاضر، که تا حدودی نمایانگر اوضاع جغرافیائی و تاریخی و اجتماعی شهرستان بانه می‌باشد، در این بود که هیچگونه کتاب مستقلی درباره آن نوشته نشده و اگر یادداشت‌هایی هم در خصوص حوادث و پیشامدها و انقلابات آنجا برداشته شده باشد، بیشتر آنها به علت جنگ‌های داخلی و زد و خورد با عشایر دور و بر، که غارت و آتش‌سوزیها و خرابیهائی هم به دنبال داشته از بین رفته است.

با وجود تمام مشکلات یادشده، شوق تحقیق و تتبع و همچنین علاقه به میهن و زادگاه خود، نگارنده را بر آن داشت که با صرف چند سال وقت و مراجعه به کتابخانه‌ها و بررسی قبانه‌ها و اسناد و احکام مستند و تحقیق از اشخاص معمر ذیصلاح اطلاعاتی کسب نماید و همه را به صورت کتابی در اختیار هم میهنان و بالآخر همشهریان قرار دهد. بدیهی است این کتاب مستلزم تحقیقات بیشتری بود، اما چون بیم آن می رفت که این اوراق پراکنده در نتیجهی حوادث و رویدادهای احتمالی از بین برود و یا فرصت چاپ آن در وقت دیگری ممکن نگردد، به چاپ آن مبادرت ورزید.

هرچند این اثر عاری از نقص نیست، ولی هرچه باشد گامی است که در راه مخصوصی برداشته شده است.

به هر حال «برگ سبزی است از درویش» و یا به قول کردها: «دبیاری شووان آله کوکه». یعنی ره آورد چوپان آله کوک^۱ است.

خرداد ۱۳۵۴ محمد رئوف توکلی

(۱) آله کوک: گیاهی است کوهی، شبیه شنگ.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ دوم

در چاپ اول از ده فصل کتاب سه فصل آن به تاریخ تصوف در کردستان اختصاص یافته بود، که بخش مربوط به تصوف در سال ۱۳۵۷ با تجدیدنظر و اضافاتی توسط کتابفروشی اشرافی بار دیگر به چاپ رسید ولی تحدید چاپ بقیه یعنی جغرافیا و تاریخ بانه چون محتاج بررسی و پژوهش بیشتری بود تا این تاریخ میسر نگردید.

پس از انتشار نخستین چاپ، نامه ها و تلگرافهایی از خوانندگان دور و نزدیک به دستم رسید بعضی از تالیف کتاب اظهار رضایت نموده بودند، گروهی نیز از اینکه به مناسبتهایی از ایشان سخن رفته بود، گله داشتند، عده ای هم معترض بودند که چرا از ذکر نام ایشان غفلت شده است؟ جمعی هم می گفتند که چرا از بیدادگریهای رژیم شاهنشاهی برملت کرد و مخصوصاً "مرز- نشینان بانه ذکر می به میان نیامده است؟

با تشکر از همه ی ایشان که رنج خواندن کتاب را به خود داده و به محتوای آن توجه نموده اند، عرض میکنم که ذکر یا عدم ذکر نام افراد از روی هیچ حب و بغضی نبوده، بلکه ضرورت ایجاب

کرده که نام کسی برده شود و یا از بردن نام دیگری خودداری به عمل آید، و اینکه چرا شرح ستم مظافعی که در گذشته بر ملت کرد رفته است، داده نشده، خودخوانندگان بهتر میداند که هیچ نظام مستبدی اجازه نخواهد داد نسبت به بیدادگریها پشافشا - گری شود، خاصه نظام سلطنتی عصر پهلوی و اخیراً " قدرت جهنمی ساواکش که مجال حقیقت گوئی را از همه سلب نموده بود.

مع الوصف اینجانب علاوه بر اینکه چون بعضیها تحت تاثیر شرایط زمان و مکان به توجیه سیاهکاریهای رژیم نپرداخته، تا سرحد امکان از بیان حقایق هم کوتاهی نکرده است.

یکی از محققان خارجی که نامش را از یاد برده ام معتقد است که تاریخ معاصر را همیشه باید یک صفحه در میان نوشت. در صفحه ای گفتنی ها نوشته شود و صفحه سفید را هم برای نوشتن ناگفتنی ها در فرصت مناسب اختصاص داد.

متأسفانه در جامعه ما با زار عیبجوئی و تخطئه کردن بیش از انتقاد و راهنمایی رواج دارد. اگر کسی مطلبی از کتابی را - نپسندید، می کوشد تمام متن آنرا نفی نماید و این بدان میماند که در ساختمان نوسازی عیبی به نظر آید و به جای رفع عیب و نقص آن، سعی شود تمام بنا خراب گردد و برای تجدید بنا یش هم طرحی ارائه نشود.

در سال ۱۳۳۲ شمسی حاجی مصطفی تیمورزاده متولد ۱۳۱۱ - هجری قمری ساکن سقز که اکنون سن کهولت و پیری را می گذراند

کتابی زیر عنوان " تاریخ زندگی مرزیا وحشت سقز " مشتمل بر شبت حوادثی که در دوران زندگیش بر سقز گذشته بود ، انتشار داد که در حد خود با ارزش است . پس از انتشار کتاب ، به جای انتقاد درست ، او را مورد ملامت و تمسخر قرار دادند و گفتند کتابش به درد نمی خورد و بیسواد است و غیره و غیره . ولی از آن تاریخ هیچکدام از مدعیان فضل آستینش را با لایزال تادرباره ی سقز اثری در سطح او و یا بهتر از او بنویسد .

کوتاه سخن اینکه ، این بیمقدار با اطلاعات و امکانات محدودی که داشتم ، بار دیگر این اثر ناقابل را در طبق اخلاص گذاشته ، به پیشگاه اهل نظر تقدیم می دارم . رجای واثق دارم که از هرگونه انتقاد سنا زنده و نظریات اصلاحی بی نصیبم نفرمایند تا در چاپ بعدی آنها را بکار بندم و اگر مرتکب سهو و اشتباهی هم شده باشم مرا ببخشایند .
والسلام علی من اتبع الهدی.

طهران - نوزدهم اردیبهشت ۶۳

محمد رئوف توکلی

فصل اول = جغرافیا

حدود و وسعت

شهرستان بانه منطقه‌ای است کوهستانی و جنگلی جزء استان کردستان. از طرف شمال محدود است به خط الرأس ارتفاعات بین شهرستان بانه و «کهورك» سقز و مهاباد. از طرف جنوب به خط الرأس ارتفاعات بین بانه و دره «شلیر» در کردستان عراق. خط الرأس مذکور مرز ایران و عراق محسوب می‌گردد. «شلیر» يك پيش آمدگی است از خاک عراق بین بانه و مریوان (مطابق تجدید حدود زمانی که عراق جزء عثمانی بوده) تقریباً به طول ۴۵ کیلومتر و به عرضهای نیم تا ۳۵ کیلومتر، و از لحاظ مرزبندی کاملاً غیرطبیعی و خارج از اصول تحدید حدود است، چه ارتباط نزدیک میان آبادی‌های ایران را قطع نموده، مثلاً برای رفتن بانه به مریوان، چون نمی‌توان از ناحیه «شلیر» گذشت ناچار باید آن را دور زد و در نتیجه راه دوچندان شود.^۱

از سوی مشرق به خط الرأس بین دهستان «سرشیو» - «میره ده» سقز. از طرف مغرب به دهستان «سیوهیل» و «آلان» در کردستان عراق (آلان و بانه را رودخانه «چومان» از هم جدا می‌نماید) و بخش سردشت از شهرستان مهاباد (قسمتی از

(۱) مرزهای ایران. ص ۱۲۸ تألیف مهندس محمدعلی مخبر چاپ کیهان تهران ۱۳۲۴.

رودخانه «کلو» یعنی زاب کوچک حد طبیعی بین بانه و سردشت محسوب می‌گردد).
وضع طبیعی شهرستان بانه محصور به کوه‌های مرتفعی است که دورتادور آن را احاطه نموده، ورود و خروج از آن مستلزم عبور از

گردنه‌های مرتفع می‌باشد در قسمت باختر از ارتفاعات کاسته میشود.

طول جغرافیائی بانه از نصف‌النهار گرینویچ ۴۵ درجه و ۵۳ دقیقه و عرض آن از خط استوا ۳۵ درجه و ۵۹ دقیقه می‌باشد.^۱ و مساحت آن طبق نشریه جلد یکصد و بیست و دوم مرکز آمار ایران در اردیبهشت ۱۳۴۷ شمسی، ۷۹۴ کیلومتر مربع برآورد شده است.

کلبه رودخانه‌های بانه از ارتفاعات خاور سرچشمه گرفته،
رودخانه‌ها بطرف باختر جاری شده و به عراق داخل میشوند و آنها از

این قرارند:

۱- رودخانه «بوار سلیمان بیگ» که از کوه‌های نه‌نور () و خوری-
آوا سرچشمه می‌گیرد.

۲- رودخانه «بوین» از کوه «قهره جدابان» سورین و پشت دوسینه سرچشمه
می‌گیرد.

۳- رودخانه شهر بانه که سرچشمه آن «کلی‌خان» است.

۴- رودخانه «نمشیر» که از کوه‌های پشت «نجنه» و «منیجلان» سرچشمه می-
گیرد.

۵- رودخانه «شوی» که از کوه پشت آبادی ساوان سرچشمه می‌گیرد.
رودخانه‌های بوار سلیمان بیگ و بوین در جنوب شرقی قریه «کارستم» بهم
ملحق می‌گردند و چون به نزدیکی ده «نیروان» رسیدند، بهمان نام خوانده می‌شوند.
رودخانه بانه و شوی، در قریه «زربنه» بهم می‌پیوندند و چون به حوالی ده «تازه بان»
می‌رسند بهمان نام خوانده میشود. از اختلاط دو رود نیروان و تازه بان نزدیک ده
«موچه» رود چومان بوجود می‌آید. این رود همانطور که گفته شد، قسمتی از مرز
ایران و عراق را تشکیل می‌دهد. رودخانه نمشیر به رود کلو (به فتح کاف) میریزد.
باید دانست که سرچشمه «کلو» گردنه میدان در شرق مهاباد است که ۲۳۶۴ متر ارتفاع

(۱) فرهنگ جغرافیائی، ج ۵، از انتشارات دایره جغرافیائی ستاد ارتش.

دارد. دو رودخانه چومان و کلودر دهستان آلان کردستان عراق، نزدیک آبادیهای گرگاشه و شانخسه، با یکدیگر تشکیل رود بزرگی را می‌دهند که به‌دجله می‌ریزد. بانه زمستان سرد و تابستان معتدل دارد. اختلاف هوا از ۲۰

آب و هوا

درجه زیر صفر تا ۳۶ درجه بالای صفر است.

بارندگی از نیمه دوم پائیز شروع میشود و تا دو ماه بهار بطور متناوب ادامه می‌یابد. این بارندگیها از ابرهائی ایجاد میشوند که از دریای مدیترانه بسوی غرب ایران بحرکت درمی‌آیند. مقدار بارندگی در سال ۱۹۶۷ میلادی به این شرح بوده:

دسامبر	نوامبر	اکتبر	سپتامبر	اوت	ژوئیه	ژوئن	مه	آوریل	مارس	فوریه	ژانویه
۲۴	۷۴	۸/۷	۰	۰	۰	۰	۸۵	۶۱	۷۹	۱۱۸	۱۴۵

جمعاً ۹۲۱/۷ میلی‌متر^۱.

مهمترین بادهائی که در تغییر و دگرگونی هوای بانه تأثیر دارند

باد

یکی شمال، (به‌فتح شین) که خاستگاه آن دریای مدیترانه

است و از جنوب به شمال می‌وزد. دیگری «باره‌ش» یا زریان است که جریان آن از شمال شرقی است و از سیبری در روسیه می‌وزد.^۲

وزش باد شمال مطبوع است و در تابستان باعث خنکی هوا است و دهقانان برای «شن»^۳ از آن استفاده می‌نمایند. این باد برای زراعت سودمند است. ولسی «باره‌ش» برای بدن ناسازگار است. در زمستان موجب سردی هرچه بیشتر هوا میشود و در تابستان موجب گرمی آبها خواهد بود. برای توتون و صیفی‌کاری زیان‌آور است ولی برای «گزو»^۴ نافع است.

متأسفانه تاکنون به طریق علمی از خاک بانه آزمایش به عمل

مشخصات خاک

نیامده و تحقیقات لازم انجام نگرفته، ولی آنچه معلوم است

(۱) سالنامه هواشناسی ۴۶-۱۳۴۵ تهران ۱۳۴۸ چاپ انتشارات هواشناسی کل کشور

(۲) بررسی اوضاع طبیعی و انسانی و اقتصادی کردستان، ص ۳۳، تابانی. حبیب‌اله ۱۳۴۵ چاپ رضائی.

(۳) باد دادن غلات برای جدا کردن دانه از کاه.

(۴) گزو به‌فتح گاف: گزانگبین.

خاك آن بسيار سست و در مقابل سرما و رطوبت كم مقاومت است. بهمين علت ساختمانها و بناهاي آن ديرپا نيستند. اگر كوههاي آن مستور از جنگل نمي بود ارتفاعات بواسطه شسته شدن خاك استعداد كشاورزي را از دست مي دادند و جز سنگلاخ اثری از آنها باقي نمي ماند.

در مورد منابع زيرزميني هم تا جائيكه نگارنده اطلاع دارد منابع زيرزميني تحقيقاتي نشده، فقط در چند كيلومتری غرب شهر بانه در ده «سالوك ژورو» يك چشمه آب معدني وجود دارد كه «گراو»^۱ ناميده ميشود و براي بيماري هاي جلدی و مفصلي بسيار سودمند است.

تمامی ارتفاعات بانه پوشيده از جنگل طبيعي است كه به-
جنگل جنگل هاي سردشت و مريوان مي پيوندند. درختان جنگلي عبارتند از: مازو، بهرو (بلوط)، قزوان يا داره بن (ون يا بنه)، گويژ^۲ (زالزالك)، كيويله (گلابي وحشي)، بلالوك (آلبالوي وحشي)، بناو، كهوت، گزچار، گردو و بادام كوهي.

درخت مازو به طور طبيعي و بي دخالت دست بشر، نه نوع ثمر دارد. از اين قرار: ۱- مازو ۲- خرنوك ۳- بلوط ۴- دموكه (كشمش كاويان) ۵- سيچكه ۶- گزگل (فلقاف) ۸- قشقه ۷- تسكل ۹- گزو (گزانگبين).

از ثمرات نه گانه بجز بلوط و دموكه و گزو، در دباغي استفاده ميشود ولي گزو مصرف خوراكي و طبي دارد و يكي از مال التجاردهاي عمده بانه به شمار ميرود و آن شيره اي است كه بيشتر در اواخر بهار و گاهي در اوایل پاییز بر روی برگ درخت مازومی نشیند و به قول نویسنده تاریخ مردوخ: گوئی آیه *وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ*^۳ خطاب به قوم بنی اسرائیل شامل حال مردم بانه هم میشود. علت پیدایش گزو را بر برگ درخت در اثر مگس مخصوصی می دانند كه مانند زنبور عسل برای ساختن عسل در ایجاد گزو مؤثر است.

طرز بدست آوردن گزو چنین است: وقتی به صورت شیره چسبناکی روی

(۱) به فتح گاف اسمی است مركب از گر، و آب

(۲) به كسر ياء

(۳) قرآن كريم سوره بقره آيه ۵۷: و بر شما ترنجبين و مرغ بريان فرو فرستاديم.

برگها نمایان می شود شاخه های درخت را قطع کرده، در مقابل آفتاب قرار می دهند تا برگها خشك و شکسته شوند. آنگاه آنها را روی گلیم یا چیزی مشابه آن انباشته، با چوبدستی می کوبند، در نتیجه گزو به صورت بلور هائی از برگ جدا می شود. سپس برگهای کوبیده شده را که با گزو مخلوط است، غربال والک می کنند تا گزو از خرده برگها جدا شود. آنگاه گزو را که به صورت آرد درمی آمده در کیسه یا مشك و ظروف دیگر می ریزند. گاهی برگ درختان آغشته به گزو را در ظرفهای پر آب می شویند و پس از جوشانیدن، از آن شیره گزو می سازند. بنیشت (سقز) هم که در صنعت و تهیه آدامس و پزشکی قابل استفاده است، از درخت داره بن یا قزوان (ون) بدست می آید.

باید گفت که نقش جنگل در اقتصاد مردم بانه کمتر از کشاورزی نیست. از برگ درخت مازو و بهرو (بلوط) برای تعلیف گوسفند و بز در زمستان استفاده میشود.

قبل از ملی شدن جنگلها، عده ای سودجو بیرحمانه برای تهیه هیزم و ذغال و صدور آن به سقز در امحاء و نابودی جنگل می کوشیدند، که اگر عملیات مزبور به همان شدت ادامه پیدا می کرد، امکان داشت پس از چند سال دیگر کوههای بانه لخت و عور بمانند و در نتیجه آب و هوا و اقتصاد محل، بکلی دچار اختلال گردد. گیاهان و گلها غیر از جنگل در بانه گیاهان معطر و طبی و صمغی فراوان است. گوینی (گون) که از آن کتیرا بدست می آید بمقدار زیادی در ارتفاعات یافت میشود.

هر ساله گروهی از اطراف یزد و کرمان برای تهیه کتیرا به بانه آمده و در حدود چهار ماه از اوایل تابستان تا يك ماه پاییز، در کوهها و ارتفاعات به کار ادامه می دهند.

قبل از ملی شدن منابع طبیعی، برای این کار از مالکین اجازه می گرفتند ولی اکنون آن را از دولت اجازه می نمایند و نیز از پیاز گیاهی خوشبو، بنام سعلم (ثعلب) در ساختن بستنی و شیرینی استفاده میشود. نعناع، گل ختمی، بنفشه، گل گاوزبان، لاله، سوسن و نیز گیاهانی از قبیل ریواس، قارچ، و تره کوهی و نیز سیر کوهی به مقدار زیاد یافت میشود.

(۱) بعد از انقلاب به علت جنگ در کردستان، کار تهیه کتیرا توسط

افراد غیر بومی ادامه نیافت



منظره‌ای از جنگل طبیعی، بعد از چیدن برگ درختان توسط ده نشینان

بز و گوسفند کوهی، دله، که پوست آن قیمتی است، سمور،
 حیوانات و جانوران روباه، خرگوش، گرگ، خرس، سگ آبی و گراز در بانه وجود
 و پرندگان وحشی دارد. ژاک دومرگان که در روزهای ۲۱ و ۲۲ اکتبر ۱۸۹۰
 با هیأت علمی فرانسه از بانه دیدن کرده، از وجود آهو در بانه خبر داده است.^۱
 پرندگان وحشی بانه عبارتند از عقاب، شاهین، اردک، لك لك، هدهد (شانه
 به سر) و یا به اصطلاح کردی «په پوسلمانکه»، کبک و کرکس.

شکراله سنندجی، در تاریخ کردستان موسوم به تحفه ناصری که در ۱۳۱۹ ه.ق.
 نوشته می‌گوید: در این بلوک (بانه) صید باز میشود و باز کردستان و گرفتن آن،

(۱) جغرافیای غرب ایران جلد ۲ ژاک دومرگان ترجمه دکتر کاظم ودیعی چاپخانه شفق
 تبریز ۱۳۳۹.

منحصر به همین بلوک است.

اخیراً بر اثر شکار بی‌رویه، نسل بسیاری از حیوانات و جانوران و پرندگان وحشی این شهرستان، در شرف نابودی قرار گرفته است. چنانچه برای حمایت از آنها در این شهرستان چاره اندیشی نشود در سالهای آتی جز نامی از آنها باقی نخواهد ماند.

کشاورزی و دامپروری بانه، درخور اهمیت چندانی نیست. در این شهرستان کشت گندم، جو، ارزن، دیمیله (نوعی ارزن درشت)، نخود، عدس، ماش، توتون و نباتات صیفی معمول است.

غلات آن برای مصرف داخلی کافی نیست. کمبود گندم مصرفی اهالی از سقز و کرمانشاه و گاه از عراق جبران میشود. توتون و نخود و فرآورده‌های جنگلی هم یکی از منابع درآمد اهالی به‌شمار می‌رود. نخود بیشتر به آذربایجان صادر میشود. توتون آن بسیار مرغوب است. تا آغاز جنگ اول جهانی همیشه عده‌ای بازرگان ارمنی، همدانی، زنجان‌ی و سایر شهرهای آذربایجان در بانه اقامت داشته و به‌خرید و فروش فرآورده‌های جنگلی و پوست حیوانات مشغول بوده‌اند.

نگاهداری گاو و گوسفند و بز و اسب و الاغ و قاطر بسیار رایج است. تعلیف اصلی گوسفند و بز، همچنان که اشاره شد، در زمستان از برگ درخت مازو و بلوط است که در تابستان ضمن قطع شاخه درخت رو بهم انباشته و در زمستان گله را برای چرا از برگهای خشک شده به‌جنگل می‌برند. در زمستان چوپانی بیشتر به‌طریق انفرادی انجام می‌گیرد، یعنی هر کس گله مربوط به‌خانه خود را جداگانه به‌چرا می‌برد. لبنیات و سایر فرآورده‌های دامی بیشتر در خارج شهرستان به‌مصرف می‌رسد. از پشم بز «مرز»^۱ (مرغز) و گوسفند شالهای مرغوب می‌بافند که از آن «رانک و چوغه» (یک نوع لباس کردی) می‌سازند و همچنین جانماز ظریف از آن بافته می‌شود.

(۱) به‌فتح اول و دوم نوعی پشم لطیف بز.

خاك بانه برای كشت برنج گرده (رسمی یا آشی) استعداد دارد. مخصوصاً در دهستان شوی و نمشیر. ترب و سیبزمینی و چغندر و ته ماته (گوجه فرنگی) و بادمجان و کدو هم به عمل می آید. ولی برای كشت خربزه مناسب نیست. آبیاری در بانه با استفاده از آب رودخانه و چشمه انجام می گیرد. به علت سستی خاك و ریزش آن، قنات كمتر وجود دارد. اما كندن چاه و استفاده از تلمبه بسیار مقرون بصرفه است چون از حیث منابع آب زیرزمینی، شهرستان بانه بسیار غنی است.

مرغداري پُرونقی ندارد و آنهم بیشتر به سبب وجود بیماری های جدیدی است که هر ساله در میان مرغان شایع می شود و خسارات زیادی به مرغداران می رساند. از جمله بیماریهای جدید " نیوکاسل " میباشد که با مرغهای وارداتی از امریکا به ایران راه یافت .



دهقانی سالخورده

دهقانی سالخورده



يك‌ذن روستائی به‌هنگام دوشیدن بز

صنایع و کارهای دستی
 دربانه غیر از بافتن شال برای لباس، بافتن جانماز، و جاجیم، گلیم، کلاش (نوعی گیوه)، جوراب پشمی، و ساختن عرقچین و پستک (نیم‌تنه‌ای بی‌آستین)، نمد مالی و لباده‌سازی معمول است.

تا چند سال پس از جنگ بین‌المللی اول، صنعت تفنگ‌سازی بسیار متداول بوده و استادکاران ماهری چون بلال و استاد عبدالله (عبره‌ش) در کار تفنگ‌سازی بسیار مهارت داشته و هر کدام دارای کارگاه بوده‌اند. افراد دیگری هم در دهات به-ساختن سلاح اشتغال داشته‌اند.

قبل از سلاح آتشین، ساختن خنجر، شمشیر و سپر رایج بوده، وجود بقایای کوره‌های مخروطی در بعضی جاها، این ادعا را تأیید می‌کند. نویسنده کتاب تحفه ناصری در اثر خود می‌نویسد:

«در سقز و بانه کسانی هستند که تفنگ‌های تهر مثل مارتین می‌سازند که فشنگ و رندل می‌خورند و خیلی در این کار مهارت دارند و تفنگ‌های خوش قطع و پاکیزه می‌سازند و به تفاوت نیک و بد از دوازده تومان الی هفده تومان می‌فروشند و به این

واسطه غالب أهالی و سکنه این دو بلوک دارای تفنگ ته پر می باشند^۱.



ساجمه زن (تفنگ شکاری) ساخت بانه



خنجر و تالان (غلاف)

(۱) تاریخ کردستان موسوم به تحفه ناصری تألیف شکراله سنندجی ۱۳۱۹ ه. ق خطی در کتابخانه ملک تهران.

در رژیم گذشته (پادشاهی) مبتکرین رابه جای تشویق
و استفاده از ایشان در مراکز صنعتی ، مورد تعقیب و مجازات قرار
میدادند .
در حال حاضر هم جوان صنعتگری بنام علی عباسیان در بانه زندگی
می کند که از استعداد و ذوق فراوانی برخوردار است . وی تاکنون موفق
به ساختن نوعی هلی کوپتر و دستگاه تراشکاری و جرثقیل بخصوصی شده
که تحسین و اعجاب اهل فن را برانگیخته است .



يك لنگه كوانه كه ده‌نشینان برای احتراز از فرو رفتن در برف به پا می‌بندند



تخت يك جفت «كلاش» كه هنوز روبه‌اش بافته نشده



يك لنگه كلاش

نژاد - زبان
مردم بانه از تیره کرد و نژاد آریا هستند. زبان آنها کردی «سورانی» می باشد و همان زبانی است که ساکنین سلمانیه در کردستان عراق و ساکنان کردستان ایران (سقز، مهاباد، مریوان و سنندج) با آن صحبت می کنند و تنها کمی در لهجه با سنندج و مهاباد اختلاف دارد.^۱

دین و مذهب
مردم بانه مسلمان و اهل سنت و جماعت و پیرو مذهب شافعی هستند.^۲

(۱) کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشیدیاسمی ص ۱۳۵ شرکت چاپخانه تهران تاریخ ندارد.

(۲) شافعی یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت منسوب به ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی می باشد که در سال ۱۵۰ هجری در غزه متولد شد و در مصر وفات یافته و آرامگاهش نزدیک کوه «المقطم» می باشد. در مکه بزرگ شده سپس به بغداد رفته و در آخر به مصر مهاجرت نموده و از ائمه بزرگ چون ابن حنبل، ابی حنیفه و مالک می باشد و نخستین کسی است که علم اصول فقه را تدوین نموده از گفته های اوست: «ما حلفت بالله لاصادقا ولا کاذبا». از تألیفاتش «کتاب الام» می باشد. امام رافعی کتاب «الام» را تلخیص کرده و آن را «المحرر» نامیده است و سپس کتاب المحرر بوسیله امام ابی زکریا یحیی النوی تلخیص شده است و آن ملخص منهاج است. صاحب منهاج یعنی نوی در میان فقهای کرد بسیار مشهور است و نامش پیوسته بر سر زبانها است.

در بانه يك اقلیت یهودی وجود داشت که تعدادشان بالغ برچهل خانوار می‌شد. آنها بعد از اعلام استقلال اسرائیل در سال ۱۹۴۸ میلادی و تقسیم فلسطین، در سال ۱۳۲۷ شمسی بفکر مهاجرت به فلسطین افتادند و در اواخر بهار ۱۳۲۸ خورشیدی به کلی بانه را ترك و به فلسطین مهاجرت کردند. همزمان با مهاجرت یهودیان بانه، یهودیان سردشت، سقز، بوکان و مریوان و قسمتی از یهودیان سنندج و مهاباد نیز مهاجرت کردند.

یهودیان بانه با وجود قرن‌ها سکونت در بانه هنوز زبان و دین و آداب و رسوم مخصوص بخود را حفظ کرده بودند. علت پافشاری آنها در حفظ دین و زبان بیشتر تضییقات و سختگیری‌هایی بود که پاره‌ای مسلمان متعصب علیه ایشان اعمال می‌کردند آنها بیشتر به زرگری و بازرگانی اشتغال داشتند.

سکونت یهودیان در بانه، از سال ۱۳۶ میلادی به بعد شروع شده. در سال هفتادمیلادی تحت رهبری داعی مسیح موسوم به «بارکوشباس BAR-COCHEBAS» شورشی ضد دولت روم به عمل آمد که در یکصدوسی و شش میلادی با ناکامی پایان رسید، در نتیجه بیت المقدس ویران گردید و یهودیان در اطراف جهان پراکنده شدند.^۱

خصوصیات دموگرافیک و اجتماعی جمعیت

شهرستان بانه در سرشماری آبان ماه ۱۳۴۵ دارای ۳۶۷۰۲ جمعیت
نفر جمعیت بوده که از این عده، ۳۶۶۹۷ نفر دارای محل سکونت ثابت و ۵ نفر بقیه جمعیت متحرك بوده‌اند، یعنی محل سکونت ثابتی

بر کتاب منهاج شروع مختلف نوشته‌اند، یکی از مشهورترین شرحها شرح ابن حجر هیتمی است. این شرح در میان علمای کرد شهرتی تمام یافته است و کتاب فتوی است. یکی از علل شهرت این کتاب در میان علمای کرد مشکل و مغلق بودن آن است زیرا آنان همیشه طالب و خواستار کتابهای مشکل و مغلق بوده‌اند. بهترین نسخه ابن حجر در نظر فقهای کرد نسخه‌ای بوده که علامه قزلبی آن را به اصطلاح کردی خوش (تصحیح و تحشیه) کرده است (۱) تاریخ مختصر ادیان بزرگ ص ۳۲۲. فلیسین شاله. ترجمه دکتر خدایار محبی انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۶.

نداشته‌اند.

تراکم جمعیت در شهرستان بانه $46/2$ نفر در کیلومتر مربع بوده است. شهر بانه یعنی تنها شهر در این ناحیه، مرکز شهرستان است و در تاریخ سرشماری ۸۶۱۷ نفر جمعیت داشته است. به این ترتیب از کل جمعیت شهرستان بانه $23/5$ درصد شهرنشین و $76/5$ درصد روستانشین بوده‌اند.

از کل جمعیت سرشماری شده در شهرستان بانه $94/5$ درصد محل تولد متولد خود شهرستان و 3 درصد متولد شهرستان‌های دیگر استان کردستان و $2/3$ درصد متولد سایر استانها بوده‌اند. بدین ترتیب مجموعاً $5/3$ درصد خارج از شهرستان بانه متولد شده‌اند و تعداد 70 نفر خارج از کشور بوده‌اند.

این نسبت‌ها در شهر بانه $83/8$ درصد متولد خود شهرستان، $9/2$ درصد متولد سایر شهرستان‌های استان کردستان و $6/7$ درصد متولد سایر استانها بوده‌اند. از 36697 نفر کل جمعیت ثابت این شهرستان 18178 نفر جنس و سن مرد و 18519 نفر زن بوده‌اند که در برابر هر 100 زن $98/2$ نفر مرد وجود داشته است.

در این شهرستان میانگین سنی $23/6$ سال و میانه سنی $16/4$ سال بوده‌افراد کمتر از 10 سال $35/4$ درصد و افراد کمتر از 20 سال $53/9$ درصد جمعیت بوده‌اند.

از مردان 10 ساله و بالاتر $57/8$ درصد و از زنان 10 ساله و بالاتر $61/5$ درصد دارای همسر بوده‌اند. بالاترین درصد برای مردان همسر دار گروه سنی $55-59$ ساله و برای زنان گروه سنی $35-39$ ساله بوده است. در گروه سنی 25 تا 29 ساله $58/4$ درصد از مردان و $91/3$ درصد از زنان دارای همسر بوده‌اند.

از کلیه افراد 7 ساله و بالاتر شهرستان بانه $13/7$ درصد باسواد سواد بوده‌اند. این نسبت در مردان $22/9$ درصد و در زنان $4/2$ درصد بوده است. میزان‌های یادشده در شهر بانه برای مرد و زن $36/7$ درصد و مردان $54/1$ درصد و زن $17/3$ درصد بوده است.

از کلیه افراد ۷ تا ۲۴ ساله شهرستان بانه ۱۵/۵ درصد در اشتغال به تحصیل شهر بانه ۴۱/۶ درصد بطور تمام وقت یا غیر تمام وقت به تحصیل اشتغال داشته‌اند.

نسبت محصلین برای سنین پائین یعنی ۷-۱۱ ساله در شهرستان بانه ۲۱/۴ درصد و در شهر بانه ۶۰/۷ درصد بوده است. این نسبت‌ها برای مردان در شهرستان بانه ۳۲/۷ درصد و در شهر بانه ۷۸/۴ درصد بوده است.

از بررسی رشته‌های تحصیلی از چهارم متوسطه به بالا چه در رشته تحصیلی بین تحصیل کرده‌ها و چه در بین محصلین معلوم می‌گردد که تحصیل کرده‌های رشته‌های علوم طبیعی ۵۸/۲ درصد، علوم تربیتی ۱۳/۶ درصد و علوم انسانی ۱۲/۵ درصد بوده‌اند.

نسبت افراد با سواد در گروه سنی ۷-۱۹ ساله در این شهرستان برای مرد وزن ۲۱/۹ درصد و مرد ۳۵/۴ درصد وزن ۸/۸ بوده و اما نسبت افراد با سواد در گروه سنی ۷-۱۹ ساله در شهر بانه برای مرد و زن ۵۸/۱ و مرد ۷۸/۱ درصد و زن ۳۶/۳ درصد بوده است.

۱۱/۲ درصد افراد با سواد شهرستان بانه فاقد مدرک تحصیلی تحصیلات رسمی بوده‌اند و ۵۵/۲ درصد یکی از مدارک ۱ تا ۵ ابتدائی و ۱۵/۷ درصد گواهینامه ششم ابتدائی داشتند. ۸/۸ درصد یکی از مدارک ۱ تا ۵ متوسطه و ۴/۹ درصد دیپلم کامل متوسطه و فقط ۰/۶ درصد یکی از کلاسهای اول یا بیشتر مدارس عالی یا دانشکده را تمام کرده بودند.

این نسبت‌ها در شهر بانه به ترتیب بدون مدرک ۶/۴ درصد ۱ تا ۵ ابتدائی ۵۲/۵ درصد، گواهینامه ۶ ابتدائی ۲۰/۲ درصد، ۱ تا ۵ متوسطه، ۱۲/۹ درصد، دیپلم کامل متوسطه ۳/۸ درصد و یکسال یا بیشتر دانشگاه ۰/۸ درصد بود.

از کل جمعیت فعال در شهرستان بانه ۹۷/۱ درصد شاغل اشتغال بکاروبیکاری ۰/۷ درصد بیکار، در جستجوی کار ۲/۲ درصد و برای بیکاران فصلی ۲/۳ درصد بوده است.

در شهرستان بانه از کلیه افراد شاغل ۹۰/۵ درصد مرد و ۹/۵ درصد زن

بوده است.

در مورد ترکیب سنی جمعیت بیکار بایستی توجه داشت که ۳۷/۳ درصد بیکاران در بین سنین ۱۰-۱۹ ساله بود. ۳۴ درصد بین ۲۰-۴۹ ساله و ۲۸/۷ درصد ۵۰ ساله و بالاتر بودند. از کل جمعیت بیکار ۲۴/۸ درصد با سواد بودند. نرخ بیکاری در جمعیت فعال در هر یک از گروههای فوق به ترتیب برای ۱۰-۱۹ ساله ۴/۶ درصد، ۲۰-۴۹ ساله ۱/۹ درصد و ۵۰ ساله و بالاتر ۳/۴ درصد بوده است. از کل جمعیت شاغل شهرستان بانه ۱/۲ درصد کارفرما، **سمت در شغل** ۴۸/۸ درصد کارکن مستقل، ۴/۸ درصد کارمند دولت، ۱۸/۵ درصد روزمزد و حقوق بگیر، ۲۵/۴ درصد کارکن فامیلی بدون مزد و کمتر از ۰/۱ درصد کارآموز بدون مزد بودند.

و اما از جمعیت ^{شاغل} شهرستان بانه ۰/۸ درصد کارفرما، ۴۷/۵ درصد کارکن مستقل، ۱۵/۸ درصد کارمند دولت، ۲۵/۹ درصد روزمزد و حقوق بگیر، ۹/۱ درصد کارکن فامیلی بدون مزد و ۰/۱ درصد کارآموز بدون مزد بودند.

از کل جمعیت شاغل به کار در این شهرستان ۶۶/۴ درصد **مشاغل عمده** در مشاغل کشاورزی و امور مربوط به آن، ۱۴/۲ درصد در مشاغل صنعتی و معادن و امور مربوط به آن و ۱۹/۴ درصد بقیه در سایر مشاغل بکار اشتغال داشته اند.

بالاترین درصد اشتغال در شهرستان بانه مربوط به کشاورزی **فعالیت های عمده** بود که ۶۶/۵ درصد کل شاغلین را شامل می شد و پس از آن به ترتیب ۲۲/۴ درصد در خدمات بازرگانی، حمل و نقل و غیره و ۶/۵ درصد در تولیدات صنعتی و ۴/۴ درصد فعالیت های ساختمانی بکار اشتغال داشتند.

میانگین ساعات کار هفتگی برای افراد شاغل در شهرستان **ساعات کار انجام شده** بانه ۴۸/۵ ساعت بوده، حداکثر میانگین ساعات در مشاغل مربوط به فروش ۵۵/۹ ساعت و حداقل ساعات کار در مشاغل حرفه ای و فنی ۳۵/۷ ساعت بود.

خصوصیات خانوارها

بر مبنای سرشماری ۱۳۴۵ در شهرستان بانه ۶۶۰۴ خانوار معمولی شامل ۳۶۶۹۷ نفر و در شهر بانه ۱۶۷۹ خانوار معمولی ۸۶۱۷ نفر زندگی می کردند بدین ترتیب میانگین عده افراد خانوار معمولی در کل شهرستان بانه ۵/۶ نفر و در شهر بانه ۵/۱ نفر بوده است. ۳۰/۷ درصد از خانوارهای شهرستان بانه دارای يك یا چند نفر با سواد بودند. این نسبت برای شهر بانه ۶۰/۸ درصد و برای نقاط روستائی ۲۰/۵ درصد بود. ۹۴/۷ درصد از خانوارهای شهرستان بانه دارای يك یا چند نفر شاغل بکار بودند. این نسبت در شهر بانه ۹۱/۸ درصد و در نقاط روستائی ۹۵/۷ درصد بود. در شهرستان از مجموع رؤسای خانوار ۹۶/۴ درصد مرد و ۳/۶ درصد زن بودند و نیز ۸۶/۳ درصد از رؤسای خانوار شاغل بکار و ۲/۳ درصد بیکار و ۱۱/۴ درصد از نظر اقتصادی غیر فعال بودند.

از مجموع خانوارهای شهرستان بانه ۱۰ درصد، یعنی ۶۶۳ خانوار در داخل خانه به تهیه صنایع خانگی اشتغال داشتند. مهمترین صنعت خانوار ریسندگی و یا تابیدن الیاف پشمی و ابریشمی و نخی بود که ۷۶/۹ درصد کل صنایع خانگی را شامل می شد. باید توجه داشت که ۹۹/۷ درصد صنایع خانگی در نقاط روستائی قرار داشت.

در شهرستان بانه ۴/۲ درصد از خانوارها برای پخت و پز و تولید گرما تنها از نفت و ۲۹/۵ درصد از نفت و هیزم و ذغال استفاده می کردند. در شهر بانه این نسبت ها به ترتیب عبارت بود از نفت تنها ۱۲/۱ درصد و نفت توام با هیزم یا ذغال ۷۳ درصد.

از ۶۶۰۴ خانوار معمولی شهرستان بانه ۴۴/۵ درصد دارای يك اطاق و ۳۶/۵ درصد دارای دو اطاق و ۱۹ درصد دارای سه اطاق یا بیشتر بودند.

این نسبت ها برای شهر بانه ۲۹/۲ درصد دارای يك اطاق، ۳۸/۳ درصد دارای دو اطاق و ۳۲/۵ درصد دارای سه اطاق یا بیشتر بود. میانگین تعداد اطاق بر حسب

خانوار در حدود ۱/۹ درصد برای کل شهرستان و ۲/۴ درصد برای شهر بانه بوده است.



يك جفت جوراب پشمی از صنایع خانگی

۴۶ درصد خانوارهای شهرستان بانه مالك عرصه و اعيان نحوه تصرف محل سکونت خانوارها محل سکونت و ۱۸/۹ درصد مالك اعيان و ۲۰ درصد مستأجر بودند. بقیه در منازل رهنی و موقوفه و مجانی سکونت داشتند. این نسبت‌ها در شهر بانه ۵۰ درصد مالك عرصه و اعيان، ۰/۱ درصد مالك اعيان و ۴۱/۹ درصد مستأجر بود. در نقاط روستائی ۴۸/۶ درصد مالك عرصه و اعيان، ۲۵/۳ درصد مالك اعيان و ۱۲/۵ درصد مستأجر بودند. به این ترتیب اجاره نشینی در شهر بانه بیش از نقاط روستائی است.

تسهیلات واحد مسکونی
در شهرستان بانه جمعاً ۵۷۷۹ واحد مسکونی وجود داشت که ۹۰/۵ درصد آن بوسیله يك خانوار و ۹/۵ درصد بوسیله دو خانوار یا بیشتر اشغال شده بود. بطور متوسط در این شهرستان

در هر واحد مسکونی ۱/۱ خانوار سکونت داشت. از مجموع ۱۰۸۸ واحد مسکونی در شهر بانه ۶۷/۲ درصد بوسیله يك خانوار اشغال شده بود و در ۳۲/۸ درصد بقیه دو خانوار یا بیشتر سکونت داشت. بطور متوسط در شهر بانه در هر واحد مسکونی ۱/۵ خانوار زندگی می کرد. در شهرستان بانه ۸/۳ درصد و در شهر بانه ۴۲/۶ درصد و در نقاط روستائی ۰/۳ درصد از واحد مسکونی دارای برق بود.

در این شهرستان فقط ۲/۹ درصد از واحدهای مسکونی دارای لوله کشی آب در داخل ساختمان بودند. در شهر بانه این نسبت به ۱۵/۲ درصد می رسید. در شهرستان بانه آب مورد نیاز خانوارها در واحدهای مسکونی به ترتیب اهمیت از چشمه و آب لوله کشی شهر تأمین می شد و در شهر بانه آب مورد استفاده خانوارهای ۷۵/۲ درصد واحد مسکونی از آب لوله کشی شهر و در نقاط روستائی آب مورد استفاده ۸۷/۵ درصد از واحدهای مسکونی از چشمه و ۴/۸ درصد از واحدهای مسکونی از قنات تأمین می شد.

اکثر واحدهای مسکونی شهرستان بانه از سنگ و چوب مصالح عمده بکار رفته در ساختمان و عمر ساختمان شده در شهر بانه ۲۵/۸ درصد از واحدهای مسکونی در پنج سال اخیر ساخته شده، ۲۳/۲ درصد در فاصله ۵ تا ۹ سال قبل بنا گردیده و ۵۱ درصد بقیه متجاوز از ده سال از عمر آنها می گذشت. این نسبت ها نشان می دهد که ۴۹ درصد از واحدهای مسکونی شهر بانه در ده سال اخیر ساخته شده است.

و اما در نقاط روستائی ۱۶/۱ درصد از واحدهای مسکونی در ۵ سال اخیر، ۱۷/۸ درصد در فاصله ۵ تا ۹ سال قبل و ۶۶/۱ درصد متجاوز از ده سال پیش ساخته شده است.



یکی از دهات بانه

تقسیمات بانه و مرکز آن

شهرستان بانه دارای هفت دهستان است به شرح ذیل:

- ۱- دهستان آلوت ۲- پشت آربه با ۳- نه نور ۴- دشته تال ۵- سبدلو ۶- شوی ۷- نمشیر - در تقسیمات کشوری اخیر آلوت و نه نور و نمشیر به بخش تبدیل شده‌اند.

جدول توزیع جمعیت بر حسب دهستان و جنس

نام شهرستان	نام دهستان	تعداد خانوار	جمعیت	مرد	زن
بانه	آلوت	۴۳۷	۲۶۲۲	۱۲۶۶	۱۳۵۶
	پشت آربه با	۱۳۵۱	۷۹۱۰	۳۸۶۳	۴۰۴۷
	نه نور	۹۸۶	۵۴۲۳	۲۶۵۸	۲۷۶۵
	دشته تال	۶۹۰	۳۹۱۲	۱۷۹۱	۲۱۲۱
	سبدلو	۲۵۶	۱۴۲۷	۶۹۶	۷۳۱
	شوی	۴۵۸	۲۶۵۰	۱۳۰۵	۱۳۴۵
	نمشیر	۷۴۸	۴۱۳۶	۲۰۹۶	۲۰۴۰

جمعیت و تعداد خانوار آبادیها به تفکیک جنس در شهرستان بانه
آبان ماه ۱۳۴۵

نام آبادی	کدده	تعداد خانوار	جمعیت	مرد	زن
آلوت	۰۰۲	۱۲۹	۷۳۵	۳۸۰	۳۵۵
البی ماکن	۰۱۳	۲	۹	۳	۶
انجینه ابراهیم	۰۰۳	۴۳	۲۳۵	۱۲۱	۱۱۴
انجینه رضا	۰۰۴	۲۱	۱۲۸	۶۵	۶۳
اوغل	۰۰۱	۲۶	۱۷۷	۶۹	۱۰۸
برده رش	۰۱۵	۱۴	۷۲	۲۷	۴۵
بله سن (بو الحسن)	۰۰۵	۸۵	۵۸۲	۲۹۹	۲۸۳
چومان	۰۰۶	۱۲	۷۲	۳۷	۳۵
خجک	۰۰۷	۵	۲۲	۱۴	۸
زلی	۰۰۸	۱۱	۶۵	۲۲	۴۳
سرسول	۰۱۴	۷	۴۰	۱۷	۲۳
سیاومه کهنه	۰۱۲	۴	۴۳	۱۶	۲۷
صالح آوا	۰۱۷	۱۲	۵۶	۲۲	۳۴
عمره سیت	۰۱۶	۵	۲۱	۹	۱۲
کیوه رو	۰۱۰	۱۲	۸۸	۳۳	۵۵
گله سوره	۰۱۸	۹	۴۴	۱۹	۲۵
کهوره دار	۰۰۹	۱۷	۹۹	۴۷	۵۲
مالتد	۰۱۹	۹	۴۹	۲۵	۲۴
مزره لان	۰۱۱	۱۴	۸۵	۴۱	۴۴
جمع دهستان آلوت	—	۴۳۷	۲۶۲۲	۱۲۶۶	۱۳۵۶

مرتفع ترین کوه دهستان آلوت «گا کر» می باشد که ۲۰۵۲ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. این کوه علاوه بر مزارع، دارای مراتع بسیار می باشد که در تابستان دهات دامنه آن که مجموعاً به «کیو بلو» مشهور هستند احشام خود را به آنجا می برند.

ده آلوت دارای تاکستان های زیاد می باشد که مهمترین منبع عایدی آن به-

جمعیت و تعداد خانوار آبادی‌ها به تفکیک جنس در شهرستان بانه
آبان ماه ۱۳۴۵

نام آبادی	کدده	تعداد خانوار	جمعیت	مرد	زن
اتابک	۰۰۱	۶	۴۷	۲۴	۲۳
آرمده	۰۰۲	۱۳۲	۸۸۶	۴۶۶	۴۲۰
باراور	۰۰۶	۸	۴۹	۲۵	۲۴
باشوان	۰۰۸	۷	۴۸	۱۷	۳۱
بایزآوا	۰۰۵	۱۴	۶۸	۳۳	۳۵
برده‌رش	۰۰۴	۵	۳۶	۱۴	۲۲
برویش‌کانی	۰۰۷	۱۰	۶۵	۳۶	۲۹
بلکه	۰۰۳	۷۶	۵۰۷	۲۵۱	۲۵۶
تاژان	۰۱۰	۵۰	۲۹۰	۱۵۰	۱۴۰
تاژه‌بان	۰۰۹	۲۸	۱۵۴	۸۰	۷۴
توکل	۰۱۱	۳۴	۲۱۰	۱۱۲	۹۸
چم‌پاروا	۰۱۲	۹۷	۴۹۲	۲۳۱	۲۶۱
چوروش	۰۱۳	۴	۱۶	۸	۸
داوده (داوکه)	۰۱۵	۵	۴۵	۲۱	۲۴
دوله‌گویر	۰۱۶	۱۳	۸۴	۴۰	۴۴
دونیس	۰۱۷	۱۹	۱۲۲	۶۵	۵۷
دیمه	۰۱۴	۵	۳۶	۱۷	۱۹
زربنه	۰۱۸	۳۰	۱۴۱	۵۹	۸۲
ساتیار	۰۱۹	۴	۲۵	۱۶	۹
سارداو	۰۲۴	۳۴	۲۳۲	۱۰۶	۱۲۶
سوراو	۰۲۳	۲۱	۱۱۳	۴۶	۶۷
سیچان	۰۲۲	۲۲	۱۱۹	۵۸	۶۱
سیسارک	۰۲۰	۱۲	۶۱	۲۶	۳۵
سویرو	۰۲۱	۴۳	۲۵۶	۱۱۰	۱۴۶
قای‌برد (قاضی‌بذر)	۰۲۵	۲۶	۱۵۵	۷۶	۷۹
قره‌بلاغ	۰۲۶	۹	۴۸	۲۱	۲۷
کارستم	۰۳۲	۱۶	۹۲	۴۶	۴۶

←

نام آبادی	کدده	تعداد خانوار	جمعیت	مرد	زن
کانی ابراهیم	۰۲۸	۵	۲۴	۱۲	۱۲
کانی بن	۰۴۰	۵۹	۲۸۷	۱۳۸	۱۴۹
کانی بی	۰۲۷	۱۱	۴۸	۱۶	۳۲
کانی چوله که	۰۳۱	۲	۳۸	۱۸	۲۰
کانی سیو	۰۵۷	۲	۳۲	۲۰	۱۲
کانی گلی	۰۲۹	۵	۲۸	۱۳	۱۵
کانی گويز	۰۳۸	۸۵	۴۳۲	۲۲۹	۲۰۳
کانی مامر	۰۳۰	۱۲	۶۲	۲۸	۳۴
کوڅ قادر بیک	۰۵۹	۱۳	۹۶	۴۰	۵۶
کلاو دول	۰۴۴	۲۰	۱۱۰	۵۶	۵۴
کنده سوره	۰۳۳	۴۲	۲۹۸	۱۳۶	۱۶۲
کوچر	۰۴۱	۳۱	۱۶۲	۷۲	۹۰
کوڅ باوه ملا	۰۳۷	۱۲	۷۰	۲۸	۴۲
کوڅ بختیاری	۰۳۶	۲	۱۶	۹	۷
کوڅ صوفی احمد	۰۴۳	۳	۱۸	۸	۱۰
کوڅ کانی گويز	۰۳۹	۵	۳۰	۱۶	۱۴
کانی ماموستان	۰۳۵	۳	۲۲	۱۱	۱۱
کوڅه مامو	۰۴۲	۳۰	۱۸۰	۸۹	۹۱
کوڅ حمه حسن	۰۴۶	۴	۱۹	۷	۱۲
گرم او	۰۴۸	۷۶	۴۰۵	۲۰۵	۲۰۰
کنمان	۰۴۹	۲۲	۱۱۲	۵۹	۵۳
گوپل	۰۴۷	۲۲	۱۳۰	۷۷	۵۳
ماسی در	۰۵۲	۷	۲۵	۱۸	۲۷
موچه	۰۵۰	۱۰	۶۷	۲۶	۴۱
میره سام	۰۵۳	۱۲	۶۹	۳۸	۳۱
میره وسوڅو وارو	۰۵۸	۴	۳۰	۱۳	۱۷
میره وسوژورو	۰۵۱	۷	۴۳	۲۰	۲۳

نام آبادی	کدده	تعداد خانوار	جمعیت	مرد	زن
نوده	۰۵۶	۲۰	۱۰۶	۴۹	۵۷
نیروان	۰۵۴	۴۱	۲۴۲	۱۱۵	۱۲۷
نیزه رو	۰۵۵	۴۲	۲۶۱	۱۲۷	۱۳۴
واژه	۰۶۰	۶	۲۹	۱۴	۱۵
جمع دهستان پشت آربه با		۱۳۵۱	۷۹۱۰	۳۸۶۳	۴۰۴۷

شمار می روند. بعلاوه خاک آن برای کشت توتون و گوجه فرنگی بسیار مناسب است. چون هوایش نسبتاً گرم است، انجیر و انار هم در آنجا به عمل می آید. بیشتر ساکنین آلوت در خانه های پراکنده و جدا از هم، موسوم به «کوخ» زندگی می کنند و آنهم به علت این است که هر کس بر مزرعه و باغ خود تسلط داشته باشد. رود کلو (زاب کوچک) از کنار آن می گذرد.

بلندترین قله پشت آربه با در کوهستان «سور کیو» پشت بلکه ۲۲۲۹ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و گودترین نقطه آن ده «دونیس» است با ۱۲۲۰ متر ارتفاع^۱. کوهستان «سور کیو» محل چراگاه احشام در تابستان می باشد. در این کوهستان گوسفند و بز کوهی و کبک به مقدار زیادی شکار می شود. در زمستان به علت سرما و برف زیاد، عبور و مرور از آن مشکل است. این کوهستان حدفاصل کردستان ایران و عراق می باشد.

(۱) فرهنگ جغرافیائی جلد پنجم.

جمعیت و تعداد خانوار آبادی‌ها به تفکیک جنس

نام آبادی	کدده	تعداد خانوار	جمعیت	مرد	زن
احمدآوا	۰۰۲	۸	۴۰	۲۰	۲۰
آشترآوا	۰۰۳	۶	۳۸	۲۳	۱۵
انجیلہ	۰۰۱	۲۲	۱۵۳	۷۴	۷۹
باراور	۰۰۴	۳	۲۲	۱۱	۱۱
برویش کانی	۰۰۸	۱۳	۶۴	۳۲	۳۲
بڑی	۰۰۶	۱۷	۹۵	۵۱	۴۴
بوین خووارو	۰۰۵	۹۱	۴۱۳	۲۱۷	۱۹۶
بوین ژورو	۰۰۷	۵۸	۳۰۳	۱۳۷	۱۶۶
نہ نور	۰۱۱	۵۱	۲۷۲	۱۶۳	۱۰۹
پیر غنی	۰۰۹	۷	۲۸	۱۵	۱۳
ترخان آوا	۰۱۲	۱۳	۶۴	۳۸	۲۶
چیچوران	۰۱۳	۳۲	۱۹۷	۸۱	۱۱۶
ہلالہ ابراہیم	۰۳۹	۵	۲۷	۱۴	۱۳
خوری آوا	۰۱۴	۷۷	۴۰۵	۱۹۴	۲۱۱
درگاشیخان	۰۱۷	۱۱	۵۷	۲۹	۲۸
دمامہ	۰۱۵	۱۲	۶۳	۳۴	۲۹
دوسینہ	۰۱۶	۵۰	۳۱۰	۱۶۳	۱۴۷
سرتزین	۰۲۱	۸	۴۲	۱۷	۲۵
سپی کمرہ	۰۱۹	۱۹	۱۰۵	۴۵	۶۰
سورین	۰۱۸	۷۳	۴۰۷	۲۲۵	۱۸۲
سیران بن	۰۲۰	۳۱	۱۶۶	۶۶	۱۰۰
وشرمل	۰۲۳	۱۰	۵۸	۳۳	۲۵
ششہ	۰۲۲	۱۳	۸۳	۳۹	۴۴
شیلمان	۰۴۴	۴	۳۳	۱۴	۱۹
کیلہ	۰۲۴	۴۶	۲۶۵	۱۲۰	۱۴۵
عثمان آوا	۰۵۰	۱	۵	۳	۲
قلی آوا	۰۲۵	۱۳	۸۰	۳۶	۴۴

←

نام آبادی	کدده	تعداد خانوار	جمعیت	مرد	زن
قول استیر	۰۲۶	۳۶	۱۶۹	۹۱	۷۸
قهوه خانه صالح	۰۴۸	۱	۱	۱	۰
کانی سور	۰۲۷	۶	۴۹	۲۰	۲۹
کانی سیو	۰۲۸	۱۲	۶۶	۳۱	۳۵
کانی ناو	۰۴۲	۳۸	۲۵۰	۱۱۷	۱۳۳
کریم آوا	۰۴۱	۱۶	۹۸	۴۷	۵۱
کوخ حاجی صالح	۰۴۹	۱	۱۴	۵	۹
کوخ حاجی کریم	۰۴۶	۳	۲۰	۸	۱۲
کوخ حاجی محمود	۰۳۸	۴	۲۶	۹	۱۷
کوخ رحمن	۰۳۷	۳	۲۰	۹	۱۱
کویزه گویزه	۰۴۵	۱۷	۹۳	۴۲	۵۱
کیوله	۰۴۳	۲۰	۹۸	۴۸	۵۰
گویزله	۰۴۰	۱۵	۹۹	۴۷	۵۲
محملی آوا (محمد علی آباد)	۰۲۹	۹	۵۰	۲۵	۲۵
میر گلاو	۰۳۰	۳	۱۹	۱۱	۸
ناوه	۰۳۱	۲۱	۱۲۷	۵۵	۷۲
ندر	۰۳۲	۱۳	۴۶	۱۸	۲۸
ولی آوا	۰۳۴	۱۹	۹۸	۴۳	۵۵
هنگه ژال	۰۳۵	۲۲	۱۲۸	۵۸	۷۰
هواره خول	۰۳۶	۳۳	۱۵۷	۷۹	۷۸
جمع دهستان ننور		۹۸۶	۵۴۲۳	۲۶۵۸	۲۷۶۵

بلندترین قله دهستان ننور، قله «کوتهرش» به ارتفاع ۲۸۴۲ متر و گودترین محل آن، ده «وشرمل» به ارتفاع ۱۵۲۵ متر می باشد.^۱

(۱) فرهنگ جغرافیائی ج ۵.

جمعیت و تعداد آبادی‌ها به تفکیک جنس

نام آبادی	کدده	تعدادخوابگاه	جمعیت	مرد	زن
برده بوک	۰۰۳	۱۲	۸۲	۳۲	۵۰
بنه ژاژ	۰۰۱	۲۱	۱۳۷	۶۶	۷۱
بیلو	۰۰۲	۲۷	۱۸۲	۹۲	۹۰
حمزه لان (همزه لان)	۰۲۲	۲۱	۱۳۸	۵۹	۷۹
دارینه خوارو	۰۰۴	۱۷	۸۸	۴۰	۴۸
دارینه ژورو	۰۰۵	۱۳	۷۳	۳۱	۴۲
رشکی	۰۲۸	۸	۳۵	۱۷	۱۸
زرواو خوارو	۰۰۷	۷۱	۳۳۶	۱۸۶	۱۵۰
زرواو ژورو	۰۰۶	۳۹	۲۱۰	۸۶	۱۲۴
سالوک ژورو	۰۱۲	۱۷	۱۳۳	۵۶	۷۷
سالوک خوارو	۰۱۳	۱۷	۷۰	۳۴	۳۶
سرتزین	۰۲۳	۱۰	۴۳	۱۷	۲۶
ساردکه خوارو	۰۱۰	۳	۱۴	۹	۵
ساردکه ژورو	۰۰۹	۲۶	۱۶۷	۸۱	۸۶
سیاومه	۰۰۸	۳۹	۲۰۰	۷۸	۱۲۲
سیوچ	۰۱۱	۹۵	۵۵۴	۲۴۴	۳۱۰
شیدیله	۰۱۴	۵	۴۰	۱۸	۲۲
صالح آوا	۰۱۵	۸	۵۷	۲۵	۳۲
کانی هلوژه	۰۱۸	۲۲	۱۳۴	۵۹	۷۵
کانی برد	۰۲۴	۲۴	۱۲۲	۵۷	۶۵
کانی سور	۰۲۶	۵۰	۲۵۵	۱۱۹	۱۳۶
کانی سیو	۰۱۶	۱۱	۷۷	۳۳	۴۴
کانی پیزمکه	۰۱۷	۸	۳۴	۱۳	۲۱
کندل	۰۲۵	۱۱	۶۳	۳۸	۲۵
مامال	۰۲۷	۳۳	۱۹۹	۹۶	۱۰۳
نویژگه	۰۱۹	۳۰	۱۸۱	۷۷	۱۰۴
ویسک	۰۲۰	۲۳	۱۰۷	۴۲	۶۳
یاکوباوا	۰۲۱	۲۹	۱۸۱	۹۴	۸۷
جمع دهستان دشته تال		۶۹۰	۳۹۱۲	۱۷۹۱	۲۱۲۱

بلندترین قله دشته تال «حوته وانه» است که ۱۷۳۵ متر از دریا ارتفاع دارد و
 گودترین نقطه آن ده «ویسک» است در کنار رودخانه «کلو» با ارتفاع ۱۱۰۰ متر
 از سطح دریا.^۱

جمعیت و تعداد آبادی‌ها به تفکیک جنس

نام آبادی	کدده	تعداد خانوار	جمعیت	مرد	زن
بروژه کون	۰۰۳	۱۰	۶۹	۳۵	۳۴
بلوه	۰۰۲	۳۷	۱۹۷	۸۵	۱۱۲
بنه خوی	۰۰۱	۴۹	۲۶۳	۱۲۷	۱۳۶
دروله	۰۱۰	۱۹	۱۰۹	۵۷	۵۲
رشه قلات	۰۰۴	۱۲	۹۴	۵۲	۴۲
رفاعی	۰۱۲	۱	۲	۲	۰
سبدلو	۰۰۵	۴۸	۲۵۴	۱۱۷	۱۳۷
سرسونج	۰۰۷	۲۷	۱۴۰	۷۱	۶۹
سونج (۲)	۰۰۶	۱۸	۸۰	۴۰	۴۰
قوروچاو	۰۱۱	۱۵	۹۳	۴۷	۴۶
مچسه	۰۰۸	۱۵	۹۳	۴۹	۴۴
نوده کون	۰۰۹	۵	۳۳	۱۴	۱۹
جمع دهستان سبدلو		۲۵۶	۱۴۲۷	۶۹۶	۷۳۱

بلندترین قله دهستان «سبدلو» در شمال باختر گردنه خان واقع است و ارتفاع
 آن از سطح دریا ۲۷۰۰ متر می باشد. ارتفاع قله «رشه قلات» ۲۳۶۸ متر و ارتفاع
 گردنه خان ۲۱۹۶ متر است.^۳

(۱) فرهنگ جغرافیائی ج ۵. (۲) سونج نام یکی از امراي مغول بوده است.
 (۳) فرهنگ جغرافیائی ج ۵

جمعیت و تعداد آبادی‌ها به تفکیک جنس

نام آبادی	کدده	تعدادخواروار	جمعیت	مرد	زن
خواجهمیر	۰۱۵	۱۵	۸۷	۳۷	۵۰
ساوان	۰۰۴	۸۲	۴۶۸	۲۵۵	۲۱۳
سرقول	۰۰۳	۸	۴۴	۲۱	۲۳
شرکه	۰۰۵	۷	۴۷	۲۴	۲۳
شوی	۰۰۶	۱۱۰	۶۴۱	۳۳۱	۳۱۰
صدبار	۰۰۷	۷۰	۴۰۳	۱۹۰	۲۱۳
هومره‌شال (عمرشال)	۰۰۸	۱۷	۱۳۱	۵۶	۷۵
کوپچ	۰۰۹	۶	۳۵	۱۳	۲۲
کوپچ‌خوارو	۰۱۳	۶	۲۲	۱۳	۹
کوپچ‌ژورو	۰۱۴	۴	۲۷	۱۲	۱۵
میرآواخوارو	۰۱۱	۱۵	۹۲	۴۴	۴۸
میرآواژورو	۰۱۰	۳۰	۱۶۲	۷۷	۸۵
نژو	۰۱۲	۴۸	۲۶۴	۱۲۹	۱۳۵
وشک‌دره	۰۰۱	۴۰	۲۲۷	۱۰۳	۱۲۴
جمع دهستان شوی		۴۵۸	۲۶۵۰	۱۳۰۵	۱۳۴۵

بلندترین قله دهستان «شوی»، قله کوهی است در شمال دهستان، بین آبادی-های «ساوان» و «باوه‌حسین»، که ۲۶۲۱ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.^۲

(۱) «کوپچ» در سابق یک آبادی بود ولی به علت تعدد مالکین تجزیه شد.

(۲) فرهنگ جغرافیائی ج ۵.

جمعیت و تعداد خانوار آبادی‌ها به تفکیک جنس

نام آبادی	کدده	تعداد خانوار	جمعیت	مرد	زن
برده رش	۰۰۶	۵۵	۳۴۶	۱۸۶	۱۶۰
بناویله کونه	۰۰۲	۷	۳۶	۱۶	۲۰
بی کژ	۰۰۱	۳۸	۲۱۴	۱۱۲	۱۰۲
پرشه	۰۲۳	۲۲	۱۳۷	۷۱	۶۶
پیاوین	۰۰۷	۳۵	۱۷۰	۹۰	۸۰
حسن آوا	۰۰۸	۴	۲۴	۱۵	۹
دول ازرن	۰۰۹	۵۷	۳۴۷	۱۷۴	۱۷۳
زیویه	۰۱۰	۴۲	۲۴۰	۱۳۵	۱۰۵
سپیداره	۰۱۳	۳۲	۱۷۶	۹۶	۸۰
سماقان	۰۱۲	۳۰	۱۶۲	۸۲	۸۰
سوتو	۰۱۱	۳۸	۲۳۶	۱۰۸	۱۲۸
سیدصارم	۰۱۵	۳۵	۲۰۱	۱۰۱	۱۰۰
شهینان	۰۱۴	۳۴	۱۶۲	۷۸	۸۴
کائی سماقان	۰۲۴	۱۰	۴۶	۲۹	۱۷
کشنه	۰۱۸	۲۵	۱۳۰	۶۲	۶۸
کو خان	۰۱۶	۱۶	۱۰۹	۵۶	۵۳
گشکسه	۰۱۷	۱۲	۷۱	۳۶	۳۵
منیچلان	۰۱۹	۵۶	۳۳۶	۱۷۸	۱۵۸
نجنه خووارو	۰۰۳	۳۵	۱۸۶	۷۷	۱۰۹
نجنه ژورو	۰۰۴	۷۱	۲۸۳	۱۸۴	۱۹۹
نمشیر	۰۳۰	۳۹	۱۶۷	۸۵	۸۲
هلو	۰۲۲	۲۸	۱۱۳	۴۷	۶۶
هورازه	۰۲۱	۲۷	۱۴۴	۷۸	۶۶
جمع دهستان نمشیر		۷۴۸	۴۱۳۶	۲۰۹۶	۲۰۴۰



هرجاده‌ی هست مسجدی هم هست



زن روستایی بچه و گهواره‌اش را هم با خودش به مرز می‌برد •

بررسی نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن

۱۳۵۵

در سال

۱ - خانوار و جمعیت

شهرستان بانه دارای ۸۵۱۹ خانوار شامل ۵۰۸۵۸ نفر جمعیت می باشد .
تراکم جمعیت در هر کیلومتر مربع در آبان ۱۳۵۵ برابر ۶۴/۰
نفر می باشد . این رقم در آبان ۱۳۴۵ برابر ۴۶/۲ بوده است .

۲ - توزیع جغرافیائی جمعیت

شهرستان بانه فقط دارای یک شهر می باشد میزان شهرنشینی
در آبان ۱۳۵۵ ، برابر ۳۰/۶ درصد می باشد . این میزان در آبان
۱۳۴۵ برابر ۲۳/۵ درصد بوده است .

جدول توزیع خانوار و جمعیت بر حسب مناطق روستائی

مناطق	خانوار	جمعیت		
		مرد	زن	مرد و زن
شهرستان بانه	۸۵۱۹	۲۶۰۰۰	۲۴۸۵۸	۵۰۸۵۸
مناطق شهری	۲۹۴۵	۸۲۱۵	۷۳۳۷	۱۵۵۵۲
شهر بانه	۲۹۴۵	۸۲۱۵	۷۳۳۷	۱۵۵۵۲
مناطق روستائی	۵۵۷۴	۱۷۷۸۵	۱۷۵۲۱	۳۵۳۰۶

۱- سواد

در آبان ۱۳۵۵ ، از جمعیت شش ساله و بیشتر این شهرستان ۲۴/۲ درصد را افراد با سواد (کسانی که میتوانند بخوانند و بنویسند) تشکیل میداده است .

جدول درصد با سوادان در جمعیت شش ساله و بیشتر بر حسب جنس و مناطق شهری و روستائی

مناطق	مردوزن	مرد	زن
شهرستان	۲۴/۲	۳۵/۴	۱۲/۶
مناطق شهری	۴۹/۷	۶۳/۲	۳۴/۷
مناطق روستائی	۱۲/۴	۴۱/۹	۳/۰

۲- آموزش

در آبان ۱۳۵۵ ، در این شهرستان ۴۵/۳ درصد جمعیت ۱۱-۶ ساله ۱۶/۵ درصد جمعیت ۱۲-۱۴ ساله و ۱۶/۹ درصد جمعیت ۱۵-۱۹ ساله به تحصیل مشغول بوده اند .

جدول درصد محصلان در جمعیت ۱۱-۶ ساله بر حسب مناطق شهری و روستائی

مناطق	۱۱-۶ ساله	۱۲-۱۴ ساله	۱۵-۱۹ ساله
شهرستان	۴۵/۳	۱۶/۵	۱۶/۹
مناطق شهری	۸۳/۰	۷۸/۹	۴۸/۸
مناطق روستائی	۲۷/۷	۱۲/۶	۳/۱

جمعیت بر حسب جنس و تعداد خانوار در مناطق شهری

۱۳۵۵

وروستایی در آبان

تعداد خانوار	جمعیت			مناطق
	زن	مرد	جمع	
۸۵۱۹	۲۴۸۵۸	۲۶۰۰۰	۵۰۸۵۸	شهرستان بانه
۲۹۴۵	۷۳۳۷	۸۲۱۵	۱۵۵۵۲	جمع مناطق شهری
۲۹۴۵	۷۳۳۷	۸۲۱۵	۱۵۵۵۲	شهر بانه
۵۵۷۴	۱۷۵۲۱	۱۷۷۸۵	۳۵۳۰۶	جمع مناطق روستایی
۱۴۸۴	۴۷۶۵	۴۷۲۲	۹۴۸۷	دهستان پشت آربه با
۱۰۴۴	۳۰۷۹	۳۲۶۵	۶۳۴۴	دهستان نه نور
۱۲۰۵	۳۸۸۴	۳۹۷۵	۷۸۵۹	دهستان دشته تال
۲۵۱	۸۱۰	۷۹۱	۱۶۰۱	دهستان سبد لو
۵۶۷	۱۸۱۰	۱۷۶۶	۳۵۷۶	دهستان شوی
۱۰۲۳	۳۱۷۳	۳۲۶۶	۶۴۳۹	دهستان نمشیر

باید گفت که با تحقیقاتی که انجام گرفته سرشماری ۱۳۵۵ از سرشماری سال ۱۳۴۵ دقیق تر است .

بلندترین قله کوه دهستان «نمشیر» دوسره نام دارد که ۲۳۳۹ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. قله مزبور در شمال آبادی «کشنه» واقع شده است.^۱ در این آمار که از سرشماری ۱۳۴۵ بدست آمده هر جا که محل سکونت بوده آبادی بحساب آمده. اعم از آبادی و قهوه‌خانه یا کوخی که درجائی به‌طور انفرادی ساخته شده باشد. بسیاری از کوخهای يك یا دو یا سه‌خانوارى که جزء يك آبادی می‌باشد جداگانه سرشماری شده است. این است که اسامی نقاط مسکونی نباید این تصور را ایجاد نماید که هر کدام از کوخهای مزبور يك آبادی مستقل بحساب می‌آید. مانند قهوه‌خانه صالح در دهستان «ننور» و «رفداعی» در دهستان «سبدلو» که هیچ کدام آبادی مستقل بحساب نمی‌آیند.



کوخهای در کوهپایه

(۱) فرهنگ جغرافیائی ج ۵.

شهر بانه
مرکز شهرستان بانه، شهر بانه است که با کوههای اطراف
فاصله چندانی ندارد. ارتفاع آن از سطح دریا ۱۶۴۰ متر است.

از طرف جنوب به کوه «آربه‌با»، از مشرق به «بابوس»، از شمال به «دوزین»
و از مغرب به ارتفاعات سلیمان‌بیگ و «بن‌رزان» محدود است.

آربه‌با کوهی است زیبا با تاکستانهای زیاد و جنگل طبیعی. به عقیده
«کلودیوس جیمس ریچ» که در ماه سپتامبر ۱۸۲۰ میلادی از بانه دیدن کرده آربه‌با
قسمتی از جبال زاگرس است.

ریچ ضمن خاطرات خود که تفصیل آن در قسمت تاریخی خواهد آمد می-
نویسد: ۶ سپتامبر در ساعت ۷/۵ در احمدآوا منزل کردیم و آن قریه‌ای است در
جوار بانه.

منزل ما در محلی زیبا بر بلندی‌های آربه‌با قرار داشت و آن بخشی از زاگرس
جنوب غربی است که فاصله آن از شهر برای سواره ده دقیقه می‌باشد. در آنجا
تاکستان‌هایی دیدم با مناظر زیبا و سلطان بانه گاهگاهی در آنجا برای تفرج چادر
برپا می‌نماید. درختان زیبای بید نزدیک چشمه کاشته‌اند (حرارت ۳۵ درجه را نشان
می‌داد) تاکنون بیدهایی به این زیبایی ندیده بودم.^۱

کلمه بانه در معنی به‌اردو گفته می‌شود چنانکه «بانه‌مازو» و
وجه تسمیه بانه «بانه‌مهر» هنوز هم متداول است. بانه‌مازو آن است که چون
پانزدهم مرداد فصل چیدن مازو فرامی‌رسد، گروه‌های متشکلی از زنان و مردان و
نیز دختران و پسران برای چند روز آبادی‌های خود را ترک می‌گویند و دست‌جمعی
چند شبانه‌روزی بدون مراجعه به خانه، به چیدن مازو می‌پردازند. «بانه‌مهر» هم آنست
که اغنام و احشام را در ماه دوم بهار به قصد چرا به مراتع و ارتفاعات می‌برند. کلمه
«بانه‌کاری» یعنی زندگی و کار سیار هم مصطلح است.

نام بانه به‌طور اعم به شهرستان و به‌طور اخص به مرکز آن که شهر بانه باشد
اطلاق می‌شود. در چندین قرن پیش، مرکز بانه را همان بانه می‌گفتند و لسی اخیراً
برای بار دوم به «بروزه» بفتح باء تبدیل شده، به‌طوری‌که اکنون گورستان شمال شرقی

(۱) رحلة ریچ فی العراق. کلودیوس جیمس ریچ ترجمه به عربی بهاء‌الدین نوری ج ۱ ص ۱۷۲
چاپ بغداد ۱۹۵۱ م.

شهر را بانه کون (بانه کهنه) می نامند و هم چنین «بروژه» برای دومین بار تجدید بنا شده چنانکه «بروژه کون» که يك آبادی چند خانواری می باشد اینك در دو کیلومتری شمال شرقی شهر در دامنه کوه دوزین واقع است.

تا اواسط سده سیزدهم هجری، نام اصلی شهر بانه همان «بروژه» بود و قباله هائی هم موجود است که در همه آنها مرکز بانه قصبه «بروژه» نامیده شده است. ریج هم در خاطراتش از بروژه نام می برد.

علت تغییر نام و جابجاشدن محل شهر، بواسطه شیوع متناوب بیماری های وبا و طاعون بوده که هر چند سال يك بار شایع می شده و جمع زیادی را بیدار نیستی می فرستاده است. در نتیجه مناطق مسکونی بویرا نه تبدیل می شده و چون بازماندگان، محل اولیه را آلوده و شوم می پنداشتند، مجدداً در جای دیگری به ایجاد شهر و ده می پرداختند. این است که در بانه نام آبادی های «نیزه رو کون»، «بروژه کون»، «سیاومه کون»، «آرمرده کون»، «نوده کون» و غیره هم شنیده میشود که آبادی هائی با همان نامها بدون کلمه کون (کهنه) وجود دارند.



گوشه ای از شهر بانه و کوه آربه با در جنوب آن

جمعیت و تشکیلات اداری و اجتماعی شهر بانه

طبق سرشماری مرکز بهداشت بانه که در سال ۱۳۵۰ خورشیدی به عمل آمده، جمعیت آن ۱۴۹۶۲ نفر بوده و رشد جمعیت در سال ۳ درصد برآورد شده که تا سال ۱۳۵۲ جمعیت شهر بانه از مرز ۱۵۰۰۰ نفر گذشته بود. اضافه می نماید که جمعیت شهر به علت مهاجرت روستائیان بعد از انقلاب در نتیجهی جنگ و ناامنی از ۲۵۰۰۰ نفر تجاوز نموده است.

از نظر سطح فکری اهالی بانه در درجات بالا قرار دارند و این وضع با در نظر گرفتن دورافتادگی این شهر بسیار قابل توجه است.^۱

پنجم تیر ۱۳۳۷ دکترومنوچهر اقبال نخست وزیر وقت به همراهی هیئت دولت، ضمن سفر به کردستان به بانه آمد و طبق تصویب نامه ای در محل بانه را به فرمانداری تبدیل نمود.

دربانها ادارات دولتی اعم از آموزش و پرورش، فرمانداری، دخانیات، ثبت، دادگاه بخش، جنگل بانی، کشاورزی، شهر بانی، ژاندارمری، گمرک، دارائی، پست، مخابرات، ارشاد اسلامی (فرهنگ و هنر سابق)، آمار و ثبت احوال و بانک کشاورزی، ملی، سپه، صادرات و یک بیمارستان ۲۵ تخت خوابی بنام صلاح الدین ایوبی (فرح سابق) که در سال ۱۳۴۳ افتتاح گردیده و دو درمانگاه و دو دفتر خانه اسناد رسمی درجه یک و یک کتابخانه عمومی وجود دارد. دو کتاب و نوشت افزار فروشی دارد که مطبوعات هم می فروشند. در سال ۱۳۶۲ برق بانه به شبکه ی سراسری پیوسته است.

به استثنای محلات جدیدی که اخیراً در نتیجه توسعه شهر به-

محلات قدیمی و بزرگ شهر

وجود آمده اند محلات قدیمی آن از این قرار است: ۱- گرک^۲

زورو (محلّه بالا) در شرق ۲- گرک خووارو (محلّه پایین)

در غرب ۳- گرک «برقالات» در شمال شرقی ۴- گرک سادات آباد در حاشیه جنوبی

رودخانه ۵- گرک نهو بهر در جنوب.

(۱) بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان ص ۶۱.

(۲) گرک به فتح کاف و راء یعنی محلّه.



منظره‌ای از شهر بانه

مساجد در شهر بانه ۲۵ باب مسجد وجود دارد که نام آنها و پیشمازشان
ذیلا از نظر خوانندگان می‌گذرد:

۱- مسجد جامع ، مخصوص نماز جمعه ، که امت آن به طور ارشی تا پیروزی انقلاب با حاج ملا علی خطیبی بود اضافه می نماید که نماز جمعه چون دیگر مناطق سنی مذهب از صدر اسلام تا کنون در بانه برگزار می شود . ۲- مسجد ضمیمه‌ی مسجد جامع به پیشمازی ملا محمود محمدی بله‌که‌یی . ۳- مسجد قاضی که منسوب به اجداد نگارنده است به پیشمازی ملا سید جلال عزیزی توکلی ۴- مسجد یوسف آغا به پیشمازی ملا قادر لطینی، قبلا " ملا سید جلال حسینی که پدرش هم در مسجد مزبور سمت پیشمازی را داشت ، پیشماز آنجا بود

که اکنون متواری است ۵-مسجد ملا کریم به پیشنمازی ملا کریم رسولی (وجه تسمیه مسجد مذکور ربطی به پیشنما زفعلی ندارد) ۶-مسجد سید رضا به پیشنمازی ملا رشید ۷-مسجد ابراهیم آغابه پیشنمازی ملا جلال الدین شیخ الاسلامی که پیشنمازی وی هم موروثی است . ۸-مسجد حاجی ویسی (۱) به پیشنمازی حاج شیخ کاکه حمه سمیعی ۹-مسجد سید به پیشنمازی ملا عبداله حامی فرزند شیخ ملا علی شوی بی ۱۰-مسجد خان به پیشنمازی ملا شیخ عزالدین حسینی سرقولی ۱۱-مسجد سادات آباد به پیشنمازی شیخ عبدالرحمن ۱۲-مسجد شیخ فرج ۱۳-مسجد خدری به پیشنمازی ملا سید محمد ۱۴-مسجد بختیاری به پیشنمازی ملا سید صالح سمیعی ۱۵-مسجد توکلی به پیشنمازی ملا سید محمود معروفی ۱۶-مسجد حاجی مصطفی نویدی به پیشنمازی ملا قادر عباسی ۱۷-مسجدی ساخته شده وسیله حاج مصطفی توانا به پیشنمازی ملا محمد امین برده رشی . ۱۸-مسجدی به پیشنمازی حاج ملا محمد حیدری و چهار مسجد دیگر . در تمام دهات هم مسجد وجود دارد .

سابق در بیشتر مساجد شهر و دهات بسانه علوم دینی ، صرف و نحو عربی ، فلسفه و منطق و اصول تدریس می شد ولی متأسفانه در حال حاضر شمارهی کسانی که تدریس دروس مزبور را در شهر و دهات عهده دار باشند از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کند .

در شهر بانه پنج باب حمام لوله کشی شده موجود است . آب لوله کشی شهر از چشمه احمدآباد و پیرمراد در جنوب شرقی شهر تأمین میشود . آب مزبور دارای مقدار زیادی گچ و آهک می باشد . به همین علت بیماری کلیه بسیار شایع است . چشمه هائی هم در شهر وجود دارد که اهم آنها عبارتند از «کانی میر» ، «کانی داود» ، «کانی گلان»^۲ و «کانی سید شاطر»^۳ ولی متأسفانه به علت عدم تنقیه و مواظبت از آنها رو به ویرانی نهاده و ممکن است تا چند سال دیگر اثری از آنها باقی نماند .

صاحب کتاب تحفه ناصری از آب چشمه های بانه تعریف کرده می گوید :
«آب و هوای بانه مخصوصاً قصبه اش بسیار خوب است . خوراک اهالی

(۱) حاجی ویسی از عرفای بنام بانه بوده است .

(۲) بهضم گاف یعنی گلها

(۳) سید شاطر نام بر سلیمان بگ اختیارالدینی میان بانه و مدینه

قصبه اتصالاً گوشت بز و میش است، و بواسطه آب آنجا ابداً ضرری از آن نمی- بینند. غریب و بومی در بانه خوراك زیاد می-خورند و آبش قوه تحلیل غذا دارد و هر طبع کم خوراك و بی-قوه باشد اقلاً در بانه روزی سه دفعه غذا می-خورد و هیچ مضرتی هم نخواهد دید.^۱

در ادوار گذشته پیش از اختراع سلاح آتشین، در نقاط مختلف قله‌ها برای دفاع در برابر تجاوز بیگانگان قلاعی وجود داشته که به هنگام ضرورت در آنها متحصن می-شده و از خود دفاع می-نموده‌اند. مشهورترین آنها از این قرارند:

۱- قله «سیاومه» در دهستان «دشته تال» ۲- قله «نمشیر» که در جوار ده مزبور واقع است ۳- قله «بروژه» که شهر فعلی بانه آن را دربر گرفته و به هنگام استیلای عثمانی‌ها در جنگ اول مدتی مورد استفاده آنها بوده و نام «قشله» را بر آن نهاده‌اند ۴- قله «کیوه‌رو» در مجاورت ده کیوه‌رو در دهستان آلوت ۵- قله «شوی» در شمال آبادی مزبور ۶- قله «آمرده» در دهستان «پشت آربه‌با» ۷- قله «کیل» نزدیک ده کیله ۸- قله «بوین» میان آبادی بوین و «چیچوران». از علائم و آثار موجود چنین برمی-آید که میان بوین و چیچوران شهری وجود داشته و لسی چون کاوشی علمی در آن نشده اطلاعاتی در این زمینه در دست نیست. قله‌های دیگری نیز وجود دارند اما چون شهرت چندانی ندارند ذکر آنها ضروری نمی-نماید.

آثار باستانی در بانه به علت سستی خاک، آثار تاریخی و باستانی خیلی کمی بر جای مانده، زیرا خاک آن در مقابل برودت و رطوبت بسیار کم مقاومت است. ولی در خرابه‌ها و قلاع مخروبه و جاهای دیگر ظروف سفالی و وسایل سنگی و مسکوکات مربوط به قبل از اسلام بسیار یافت می-شود. از همه جالب‌تر خمره‌هایی است که در دهستان پشت آربه‌با مخصوصاً آبادی‌های آمرده و توکل و تاژان از دل خاک بیرون می-آورند که بیشتر محتوی استخوان انسان و مهره‌هایی است. چنین می-نماید که پیش از اسلام مرده‌ها را در آنها قرار می-داده و دفن می-کرده‌اند.

(۱) تحفه ناصری.

چند سال پیش از انقلاب ضمن کشیدن جاده‌ی بانه به سردشت نزدیک ده " زیویه " به مقداری اشیاء عتیقه برخورد شده بود، که توسط - ما موران ناباب حیف و میل شد. در گورستان نمشیرسنگهای نقاشی شده‌ای وجود دارد، که تصور می‌رود مربوط به پیش از اسلام باشند. هم‌چنین در گورستان «نمشیر» بر روی سنگ مزاری با خط نستعلیق چنین نوشته شده «هذا قبر المرحوم المغفور خضر بن موسی بن میرزا محمد افضل سنه ۱۲۹ هجری». عده‌ای بر آنند که چون در قرن دوم هجری هنوز خط نستعلیق وجود نداشته شاید تاریخ مزبور ۱۰۲۹ هجری باشد که معمولاً برای هزار، نقطه نمی‌گذاشته‌اند.



سنگ مزار در گورستان نمشیر، به نظر می‌رسد که مربوط به پیش از اسلام باشد.

(۱) از زیویه سقزم مقداری اشیاء عتیقه یافت شد که بعضی از آنها در موزه ایران باستان دیده می‌شود.

تاریخچه آموزش جدید

تا سال ۱۳۰۸ خورشیدی، آموزش به همان شیوه قدیمی در مساجد و مکتب‌خانه‌ها انجام می‌گرفت. اما از آن سال يك باب دبستان و کلاسه به‌شیوه نو دایر شد ولی مردم به‌تصور این که مدرسه جدید باعث انحراف و بی‌دینی افراد می‌شود از فرستادن فرزندان به مدرسه خودداری می‌کردند. تا این که با فشار و اجبار مأمورین انتظامی گروهی از بچه‌ها به دبستان راه یافتند و چون متوجه شدند که برنامه درسی مدرسه علاوه بر باسواد کردن افراد، بر اساس مبانی دینی هم استوار است، کم‌کم بامدرسه و گردانندگان آن از در آشتی درآمدند. دبستان مزبور که پهلوی نام داشت در سال ۱۳۲۰ در اثر خالی بودن ویی‌توجهی‌آن خراب شد و تیرهای چوبی آن توسط افراد عشایر مهاجم و ابسته به محمد رشیدخان و دیگر بیگزاده‌ها برای سوخت بخاری‌ها مورد استفاده قرار گرفت.

در سال ۱۳۱۲ يك باب دبستان دخترانه و کلاسه هم تأسیس گردید و بنام فارابی نامیده شد که آنهم در ۱۳۲۰ بحال تعطیل درآمد. نخستین کسانی که در اوائل تأسیس دبستان در بانه به خدمت فرهنگ در آمدند حاج ملاصالح احمدی و ملاعبدالرحمن مولوی بودند. ملاعبدالرحمن پس از چند سالی از کار کناره گرفت، اما ملاصالح بیش از سی و پنج سال به خدمت آموزگاری، ادامه داد. در سال‌های اخیر مدرسه‌ای را احمدی نامیدند، اما بعد از انقلاب نامش عوض گردید. طبق آماریکه در سال ۱۳۵۲ از آموزش و پرورش بانه اخذ وضع آموزش و پرورش گردید تعداد مدارس و دانش‌آموزان بانه به شرح زیر بود:

يك باب دبیرستان و کلاسه پسران رشته طبیعی و ریاضی با ۲۹۷ نفر شاگرد دوره اول و ۲۱۸ نفر دوره دوم و ۱۳ نفر کارمند آموزشی و دفتری.

يك باب دبیرستان دخترانه با ۷۰ نفر دانش‌آموز دوره اول و ۱۳ نفر دوره دوم و يك کادر آموزش و دفتری.

يك باب مدرسه راهنمایی پسران با ۲۶۷ نفر دانش‌آموز و ۱۰ نفر کارمند مرد. يك باب مدرسه راهنمایی دختران با ۱۲۲ نفر دانش‌آموز و ۴ نفر کارمند مرد و

۲ نفر زن.

۳ باب دبستان ۵ کلاسه پسران با ۱۱۳۴ نفر دانش آموز.
 ۲ باب دبستان ۵ کلاسه دختران با ۶۵۹ نفر دانش آموز.
 ۳۷ مدرسه عادی روستا با ۶۱۹ نفر دانش آموز پسر و ۱۳۱ دختر.
 ۵۰ باب مدرسه سپاهی دانش با ۷۹۵ نفر دانش آموز مختلط.
 تعداد معلمان روستا ۱۵ مرد و ۳۱ زن می باشد.
 میزان درصد قبولی دانش آموزان در کنکور از دیگر شهرستانهای استان
 کردستان بیشتر بوده است.

تاچند سال بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴ م) در
 طب سنتی بانه از پزشك دانشگاه دیده که با علم جدید پزشکی آشنائی
 داشته باشد خبری نبود. در خلال اشغال بانه قبل از جنگ جهانی اول توسط عثمانیها
 که شرح آن خواهد آمد، همراه ارتش آنها پزشکانی بودند که گاهگاهی مردم
 به آنها مراجعه می کردند.

در این جا این سؤال پیش می آید که اگر از دکتر و داروی جدید خبری نبوده
 پس بیماران و مجروحان بچه نحوی معالجه و مداوا می شده اند؟ برای جواب به این
 سؤال باید از دو خانواده نام برد که اباعن جد علم پزشکی و جراحی سنتی را از
 گذشتگان خود آموخته و بکار طبابت اشتغال داشته اند. البته نظیر چنان طبابتی در
 دیگر نقاط کردنشین نیز وجود داشته، اما طرز کار پزشکان محلی یا به اصطلاح دیگر
 «حکیمان» در بانه دارای ویژگیهایی است که به طور خلاصه درباره آنها توضیح
 داده میشود.

این دو خانواده عبارت بودند از: حکیمان سبدلو و خانواده مولوی.
 ده سبدلو مرکز دهستان سبدلو، تقریباً در يك فرسخ و نیمی شمال شرقی شهر
 بانه واقع است. ساکنان این ده که اکثراً بهم نسبت خویشاوندی دارند در قسمت
 جراحی و شکسته بندی دارای اطلاعات و تجارب زیادی هستند و این مدعا مورد
 تأیید عده زیادی از پزشکان قرار گرفته است. بسیار اتفاق افتاده که زخمیان و مصدومانی
 را که در بیمارستانهای تهران و تبریز معالجه نشده بودند توسط حکیمان سبدلو
 علاج شده اند. این است که از اقصی نقاط کردستان و بسیاری از مناطق غرب ایران
 که با حذاقت ایشان آشنائی دارند به آنها مراجعه می کنند.

حکیمان سبیلو جراحات و زخمها را بیشتر با گیاهان و مواد طبیعی التیام می‌بخشند. برای زخم‌های تازه و عمیق معجونی را که خود «ماجوم» می‌گویند به صورت فتیله درآورده و در زخم جای می‌دهند و سپس با گردهائی که از همه رایج‌تر گردی سبزرنگ است و از برگ گیاه تهیه می‌نمایند زخم را مداوا و پانسمان می‌کنند. وسائلی هم دارند که برای درآوردن استخوان از لای زخم و گلوله، از آنها استفاده می‌کنند. همچنین بیشتر را برای باز کردن غده‌ها و کورک زخم‌های چرکی بکار می‌برند.

در شناختن انواع زخم‌ها و علل پیدایش آنها و نیز بیماری‌های جلدی اطلاعات بسیاری دارند. در شکسته‌بندی هم تا حد زیادی وارد هستند و لابدون عکسبرداری تشخیص می‌دهند که استخوان شکسته یا ترك برداشته است.

حکیمان سبیلو از افشای راز طبابت خود دیگران را آگاه نمی‌کنند. به پسرانشان رمز داروی هر زخمی را می‌آموزند اما از یاد دادن آن به دختران خودداری می‌کنند، زیرا بیم آن دارند که دختران پس از ازدواج، اسرار پزشکی آنها را در اختیار شوهران قرار داده و در نتیجه نحوه طبابت مزبور از خصوصی به همگانی تبدیل شود. اما به دخترانی که از خانواده‌های غیر، به عقد ازدواج درمی‌آورند یاد می‌دهند، چون آنها را از آن خود می‌دانند.

می‌گویند اسرار و رموز این گونه طبابت را يك نفر هندی که در قرن سیزدهم هجری برای یافتن گیاهی به بانه آمده و در سبیلو «حاجی عبدالله» نام از اجداد سبیلوئیها او را به محلی که گیاه مورد نظر وی قرار داشته راهنمایی کرده، به پاس زحمات حاجی عبدالله به او آموخته و به عقیده اهل عرفان «حاج كاك احمد شيخ» مقیم سلیمانیه عراق فرزند شيخ معروف از فقها و عرفای مشهور کردوا زسا دات برزنجیه برای حاجی عبدالله دعا کرده و او را مجاز نموده که از زاه طبابت به مردم خدمت نماید. نگارنده در صیحت و سقم شایعات مذکور اصراری ندارد ولی آنچه محل انکار نیست همانا آگاهی حذاقت آنها در جراحی و شکسته‌بندی است. به پاس خدمات ایشان، حکام اختیارالدین^{ینی} و بعد از آنها یونس خان و محمدخان پسرش، آبادی سبیلو را به آنها بخشیده که در آن به کشت و زرع بپردازند.^۱

(۱) متن این مطلب در مردادماه ۱۳۵۱ به قلم نگارنده از رادیو کردی کرمان بخش شد.

خانواده مولوی در معالجه امراض داخلی تخصص داشته‌اند. از همه آنها مشهورتر حاجی مولوی بوده که قبل از جنگ جهانی اول می‌زیسته است. آنها علاوه بر امراض داخلی به معالجه بیماری‌های چشم هم می‌پرداخته‌اند. بازمانده آنها در بانه حاجی ملا عبدالرحمن مولوی است که در بخش مربوط به فرهنگ از او نام برده شد. ولی نه او و نه فرزندانش هیچکدام حالیه در کار طبابت دخالت نمی‌کنند. عده‌ای از افراد خانواده مولوی، به مه‌باد کوچ نموده‌اند، گویا یکی از آنها در آنجا داروخانه دارد. دکتر علی مولوی در تهران و برادرش در مه‌باد بکار پزشکی اشتغال دارند.

در دامنه کوه «بابوس» مزرعه‌ای به نام «بارهوران» توسط حکام محلی بخانواده مولوی واگذار شده، که حالیه هم قسمتی از آن مورد استفاده حاج ملا عبدالرحمن مولوی می‌باشد.

طریقت

تصوف یا به اصطلاح محلی طریقت، در بانه و به طور کلی در تمام کردستان رواج دارد. آنچه درباره تصوف در بانه گفته میشود برای سایر مناطق کردنشین نیز صدق می‌کند.

در مورد تصوف و معنی لغوی آن، عقاید و نظریات بسیاری اظهار شده. گروهی را عقیده بر این است که کلمه تصوف صفای باطن را معنی می‌دهد. عده‌ای دیگر کلمه صوفی را که به اهل تصوف اطلاق می‌شود مأخوذ از کلمه «سوفیست Sophiste» یونانی دانسته که به معنی دانشور است و آنهم از مذهب فلسفی سوفسطائی گرفته شده که حکمای اسلام آن را سوفسطائیه نامیده‌اند.^۱ پاره‌ای هم آن را به اصحاب صفه که در مدینه منزل و مأوایی نداشتند و روی صفه (سکوی) مسجد حضرت رسول ص می‌خوابیدند نسبت می‌دهند. بعضی هم می‌گویند چون

(۱) سوفسطائیان هنگام بحث در مسائل فلسفی و اخلاقی و سیاسی، به طریقه جدل و مغالطه و سفسطه «سوفیسم Sophisme» پرداخته و معتقد بودند که حقایق وجودیه اصلی ندارد. این مذهب در قرن پنجم قبل از میلاد در یونان بوجود آمد. معروفترین حکمای سوفسطائی پروتاگورس بوده که گفته است «انسان مقیاس همه چیز است» فرهنگ عمید.

زاهدان و فقیران لباس پشمی می پوشیدند، این بود که آنها را صوفی (پشمینه پوش) لقب داده اند.

تصوف شعبه های مختلفی دارد که اهم آنها عبارتند از: چشتیه، سهروردیه، کبرویه، مولویه، قادریه و نقشبندیه. چهار طریقه اولی در کردستان رواج ندارند یا اگر رواج داشته اند فراموش شده اند، ولی دو طریقه آخری (قادریه و نقشبندیه) رواج دارند.

مؤسس طریقه قادریه «شیخ عبدالقادر گیلانی» است، کنیه اش (محبی الدین ابو محمد) پسر «ابی صالح زنگی دوست» و در بعضی روایات «جنگی دوست» می باشد و او پسر عبدالله، پسر یحیی الزاهد، پسر محمد، پسر موسی، پسر عبدالله، پسر موسی - الجون، پسر عبدالمخلص، پسر حسن مثنی پسر علی ابن ابیطالب رضی الله عنه می باشد.^۱ عبدالقادر در سال ۴۷۰ هـ تولد یافت و در سال ۵۶۱ هـ جری برابر ۱۱۱۶ میلادی وفات کرد. در بغداد او را به نام شیخ می شناسند و خیابان بساب الشیخ هم به همان سبب نامیده شده ولی در کردستان به نام «غوٹ گیلانی» مشهور است.^۲ از نام پدرش استنباط میشود که وی ایرانی است. زیرا نوه اش (قاضی ابا ناصر) نسبتش را آشکار نموده و می گوید مسقط الرأس وی قریه نیف یا نیف در منطقه گیلان می باشد.

در سن هیجده سالگی برای تحصیل علم از طریق تبریز روانه بغداد گردید و در سال ۴۸۸^۳ به آنجا وارد شد. فقه مذهب ابن حنبل (یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت) و طبق بعضی روایات فقه مذهب شافعی را آموخت و در نزد علمای فاضلی چون هبة الله بن مبارک و ابی ناصر محمد البناء تلمذ می کرد. ولی از سال ۴۸۸ تا ۵۲۱ کیفیت زندگانش مجهول است. شاید برای ادای فریضه حج به حجاز رفته و احياناً در همین مدت هم ازدواج کرده باشد. گروهی ادعا می کنند که پرده دار ضریح امام ابی حنیفه (مؤسس مذهب حنفی) بوده است. این طریقه از قرن دهم هجری در کردستان رواج پیدا کرده است.

از افراد به نام کنونی طریقت قادریه دریا نه سید عبدالبا قسی

ساکن ناوه خلیفه شیخ عبدالکریم می باشد که مریدانی دارد.^۴
(۱) و (۲) و (۳) تاریخ السلیمانیه و انحائها. ص ۲۱۱. محمد امین زکی. ترجمه محمد جمیل بندی روژ بیانی. چاپ بغداد ۱۳۷۰ - ۱۹۵۱ م.

مؤسس طریقه نقشبندیه شیخ محمد نقشبندی بن محمد بهاءالدین بخارایی می- باشد. چنین استنباط میشود که وی در علوم الهی مقامی شامخ و پایگاهی بلند داشته و نیز رئیس دینی و پیشوای روحانی به شمار می رفته است.

مؤلف (نسب او یس - نسب الویس) می گوید روش و مراسم او در تصوف شبیه مراسم و آداب «اویس قرنی» می باشد.^۱

آثار گرانبهایش بعد از خودش به قلم یکی از خلفایش بنام «شیخ صلاح ابن مبارک» تحت عنوان «مقامات سیدنا» در سال ۸۹۳ هجری گردآوری شد و این مجموعه اساس کتاب «رشحات عین الحیاة» در همان سال قرار گرفت. در این کتاب بحث مفصلی از کلمه نقشبند وجود دارد. کتاب مزبور پس از آنکه خلاصه شد توسط شخصی بنام «عبدالمجید الخانی» از فارسی به عربی ترجمه شد و نام «حدائق الوردیه، فی حقائق الادلة النقشبندیه» را بر آن نهاد، که در سال ۱۳۰۶ هجری در قاهره به چاپ رسید.^۲

شیخ محمد نقشبندی رحمه الله در سال ۷۱۷ ه در قریه ای واقع در یک فرسخی بخارا متولد شد. قبلانام قریه «کوشک هندوان - قصر العشاق» بود که بعداً به «کوشک عارفین» موسوم گردید.^۳

شاه نقشبند در هیجده سالگی برای تعلیم طریقت و تحقیق در اصول و قواعد آن نزد «محمد بابا ساماسی» در قریه ساماس که در سه فرسخی بخارا واقع است روانه شد.^۴

در سال ۷۹۱ ه وفات کرده است. آرامگاهش در «باوه دین» که دویست و دو فرسخ از بخارا دور است زیارتگاه مردمان تمام نواحی حتی چین می باشد. گفته های وی به- کوشش «محمد بن محمد الحافظ بخاری» به خواش عطار بخاری گردآوری شده که نسخه ای از آن در موزه بریتانیا موجود است.^۵

مروج و عامل انتشار طریقت نقشبندی در کردستان «مولانا انتشار طریقه خالد» می باشد که طریقت مزبور را در عراق و ایران و ترکیه نقشبندی در کردستان و سوریه رواج داد. نسام پدرش حسین^۲ منسوب به یکی از

تیره های عشیره «جاف» به نام میکائیلی در کردستان عراق می باشد. در سال ۱۱۹۳ هجری و به قول امین زکی در خلاصه الکرد و کردستان ص ۳۶۹ ج اول در سال ۱۱۹۷

(۱-۵) تاریخ السلمانیه ص ۲۱۵ ۲۱۷

(۶) به قول مجله «گهلاویژ» شماره ۳-۶ چاپ ۱۹۴۲ فرزند احمد بن حسین می باشد.

هجری در «قره داغ» کردستان عراق متولد شده.^۱

وی مقدمات علم را از پدرش فراگرفت سپس نزد بعضی از مشاهیر علمای زمان خودش مانند سید عبدالکریم و سید عبدالرحیم برزنجی و ملا صالح نژمار به تحصیل پرداخت. سپس به سنج رفت و نزد رئیس العلمای آنجا «شیخ محمد قسیم» مشغول تحصیل شد تا اینکه از وی اجازه تدریس را دریافت نمود. بعد به سلیمانیه بازگشت و در آنجا به تدریس اشتغال ورزید.

بعد از زیارت حج در سال ۱۲۲۰ هجری، به سلیمانیه مراجعت کرد و در آنجا با میرزا رحیم الله مشهور به (درویش محمد) ملاقات نمود و به اتفاق هم به سفر پرداختند و در سال ۱۲۲۲ هجری وارد هند شدند.^۲

در مقاله ای که از ملا محسن در شماره ۳ و ۶ مجله «که لاویژ» چاپ بغداد در ۱۹۴۲ میلادی به چاپ رسیده چنین آمده: مولانا در مسافرتش به هند از سنج به همدان و از آنجا به طهران رفت. در تهران «شیخ اسماعیل کاشی» را ملاقات نموده و مناقشاتی طولانی بین آنها در گرفت و او را محکوم کرد و در قصیده ای به این مطلع نظر خود را ابراز داشته است:

(کملت مسافة کعبة الآمال حمدا لمن قدمن بالاکمال)

سپس از راه خرقان و بسطام و سمنان و نیشابور به مشهد وارد شد در آنجا امام رضا رضی الله عنه را ضمن قصیده غرائی مدح گفته که مطلع آن چنین است:

این بار گاه کیست که از عرش برتر است

وز نور گنبدش همه عالم منور است

مولانا خالد بعد از ترك مشهد به هرات، قندهار، غزنین و کابل سفر نمود و در قصیده سوزناکی بیاد وطن چنین ناله سر می دهد:

خالد! گر نیستی دیوانه و صحرانورد

نو کجا و کابل و غزنین و خاک قندهار

مولانا پس از آنکه در دهلی در خدمت «شاه عبداله» به عبادت و ریاضت پرداخت و از وی بدریافت اجازه ارشاد نائل شد، به سنج بازگشت و به نشر طریقه نقشبندیّه

(۱) تاریخ السلیمانیه. ص ۲۲۵. (۲) الاکراد ص ۱۹۹.

پرداخت. گروهی از جمله شیخ محمد قسیم گرد وی جمع و در طریقتش وارد شدند و در سال ۱۲۲۶ هـ - ۱۸۱۱ م، به سلیمانیه بازگشت.^۱

در سال ۱۲۴۱ برای بار دوم موفق به زیارت حج شد. پس از آن به شام بازگشت و در شب جمعه ۲۸ شوال سال ۱۲۴۶ به بیماری طاعون درگذشت^۲ و در صالحیه حومه دمشق به خاک سپرده شد. نویسنده کتاب «الشیخ معروف النودهی» درص ۴۲ تاریخ وفات او را ۱۴ ذیقعد ۱۲۴۲ و ماده تاریخ فوتش را «مغرب» ثبت کرده است.

مولانا خالد مردی فاضل و پرهیزکار و شاعری دینی و عرفانی بود به عربی و فارسی و کردی اشعار و رساله‌هایی دارد.

شیخ محی الدین در چمپا را و از مروجین طریقه‌ی نقشبندیست.

بانه به شمار می‌رود که او هم دارای مریدان بسیاری است.

برای اطلاعات بیشتر درباره طریقت میتوان به کتاب " تاریخ تصوف در کردستان " تالیف نگارنده مراجعه نمود.

(۱) تاریخ السلیمانیه ص ۲۲۶.

(۲) مشاهیر الکرد و کردستان ص ۱۹۲ ج ۱.

فصل دوم

فولکلور (فرهنگ مردم)

در بانه هم مثل مناطق دیگر مردم پای‌بند آداب و رسوم می‌هستند که مشابه بعضی از آنها در جاهای دیگر معمول و بعضی مختص خود بانه است که در اینجا بطور خلاصه و موجز بشرح آنها می‌پردازد.

اعیاد دینی در بانه عید قربان با تشریفاتى بیش از سایر اعیاد مذهبی برگزار می‌شود. در این روز کسانی به ذبح گاو و گوسفند و بز پرداخته و گوشت آن را بین مستمندان تقسیم مینمایند. شب و صبح عید، مردم در مساجد گردهم می‌آیند و با خواندن قرآن و گفتن الله اکبر عید را گرامی میدارند.

صبح روز عید (دهم ذیحجه) در شهر و دهات با اقتدا به پیشنماز، نماز عید را برگزار می‌کنند. پس از نماز، پیشنماز خطبه عید را ایراد می‌کند. در این خطبه که معمولاً بـزبان عربی است از فضیلت عید و ثواب قربانی بحث می‌شود و بر پیغمبر و خلفای راشدین و حسن و حسین و حمزه و عباس و اصحاب و بزرگان دین درود می‌فرستد و برای توفیق مسلمین و نابودی مخالفان اسلام دعا میکند. در پایان مراسم نماز و خطبه همه حاضران (مردان پیر و جوان) دست همدیگر را بوسیده و یکدیگر

را حلال میکنند.

صبح روز عید برای کسانی که در مسجد گرد آمده‌اند از خانه‌هایشان برایشان غذا می‌برند و همه با هم آنرا صرف میکنند. متأسفانه چند سالی است به‌توصیه روحانیون در شهر این روش خوب و جالب منسوخ شده، به این دلیل که شاید برای بعضیها غذای جالب از خانه نرسد و در نتیجه دچار حقارت و شرمندگی شوند. اما در دهات این رسم به‌قوت خود باقی است. جالبتر اینکه در «کیوه‌رو» و دهات مجاور آن تا چند سال پیش در روزهای معمولی هم غذای ظهر و شام بطور دستجمعی در مسجد با هم صرف می‌شد. چون نگارنده چند سالی است از بانسه دور است، نمیداند آیا این روش همچنان به‌قوت خود باقی است یا خیر؟

دید و بازدید روزهای عید تا سه روز و گاهی بیشتر ادامه می‌یابد.

عید رمضان

شب و صبح عید رمضان هم بهمان ترتیب عید قربان، مردان در مسجد گرد می‌آیند و در صبح به‌ادای نماز می‌پردازند و پس از آن خطبه عید خوانده میشود و بدست بوسی و حلال کردن هم می‌پردازند و فطریه را که عبارت از $\frac{2}{4}$ من تبریز یعنی دو کیلو و دویست و پنجاه گرم گندم یا جو و یا قوت اصلی مردم می‌باشد و یا بهای آن را طبق رأی امام ابوحنیفه به فقرا یا پیش نماز مسجد میدهند در این عید هم دید و بازدید بمدت عید قربان انجام میگیرد و غذا را برای صبح آماده و در دهات در مسجد با هم صرف میکنند.

عید برات

پانزدهم شعبان را عید برات مینامند و معتقدند که در این روز سرنوشت هر کس تا سال آینده از لحاظ عمر و بلا و روزی تعیین میشود بدین سبب دعای مخصوصی را در شب عید سه بار به نیت طول عمر، دفع بلا و فراوانی روزی میخوانند و هر بار سوره یس را با آن تلاوت میکنند. دعای عید برات بعد از نماز مغرب و پیش از نماز عشا و صرف شام خوانده می‌شود. روز دوازدهم ربیع الاول که مصادف با ولادت حضرت محمد (ص) است جشن گرفته میشود. ماه ربیع الاول را ماه

عید مولود

«مولود» مینامند. در این ماه در شهر و دهات مراسمی بهمین مناسبت انجام می‌گیرد که آنرا «مولودی» نامند. با هزینه انفرادی و یا دستجمعی روز دوازدهم ربیع الاول یا یکی از روزهای ماه مزبور جشنی ترتیب می‌دهند در این جشن خرما، مویز و

نقل، یا غذا آماده میکنند و پس از خواندن «مولودنامه» آنرا بین حاضران در جلسه تقسیم میکنند. «مولودنامه» توسط پیشنماز یا فرد باسوادی خوانده میشود و در خلال آن اشعاری عربی و کردی با آهنگهای مخصوصی توسط دسته‌های چند نفری به نوبت خوانده میشود. خواندن مولودنامه معمولاً پس از نماز عشاء شروع و تا نیمه شب یا طلوع صبح ادامه می‌یابد.

عید معراج شب بیست و هفتم رجب بعنوان عید معراج پیغمبر (ص) که در قرآن کریم اول سوره «اسراء» به آن اشاره شده جشن گرفته میشود. در این جشن خانواده‌ها سعی میکنند چون دیگر جشنها غذای لذیذ بپزند و چیزهای خوشبو بسوزانند.

عید ملی نوروز عید نوروز هم که مثل اعیاد دیگر به آن «جیژن» میگویند با آدابی همراه است. غروب روز قبل از نوروز در همه پشت بامها و میدانها و جاهای مرتفع آتش روشن می‌کنند. مادران برای بچه‌ها تخم مرغ پخته و آنرا با روناس یا پوست پخته پیاز رنگ میزنند.

شب عید بچه‌ها به پشت بام خانه‌ها میروند و با آویختن ظرفی از آتشکدان خانه، درخواست میکنند که پول یا چیزی برایشان در ظرف بیندازند. بچه‌ها در ضمن، این عبارت را با صدای بلند خطاب به ساکنین خانه بر زبان می‌رانند «هاتری ماتری، خوو اکوریکی چاوره شکه له تان باتی، بهشی ایمه بخنه جه ماعاتی» یعنی هاتری ماتری خداوند بشما پسری سیاه چشم عطا کند سهم ما را بحساب گروه بریزید.

کار دیگری که در شب نوروز انجام می‌شود ساختن «کوسه» شبیه حاجی فیروز فارسی است، که یکنفر صورت خود را سیاه میکند و غفلتاً به خانه‌ها سر میزند و با خوشمزگیها وسیله شادی و انبساط دیگران را فراهم مینماید.

پاره‌ای عقاید

عقیده به شخص در هر جا آرامگاه کسی که از نظر مردم مقدس است وجود داشته باشد اطراف آن را سنگچین کرده بزیارتش می‌پردازند. علاوه بر سنگچین روی درختی که در کنار آن باشد تکه‌های پارچه سبز و سفیدی را به عنوان دخیل به آن می‌بندند. زیارت‌کننده ضمن خواندن فاتحه و استمداد از شخص، مقداری از آن پارچه را بعنوان تبرک با خود میبرد. به‌طور کلی صرف‌نظر از اینکه مدفون نامش معروف باشد یا خیر او را «شخص» مینامند. هر شخصی را برای حاجتی مفید میدانند. مثلاً یکی را تب‌بر، یکی را شفا دهنده دردهای مفصلی و دیگری را برای برآوردن مراد و مقصود مجرب می‌دانند و قس علی‌هذا.

بریدن درختان گورستان و مخصوصاً مجاور شخص را گناه می‌شمارند و اعتقاد بر این است که اگر کسی به قطع شاخه درختی از درختان مزبور اقدام کند به عواقب وخیمی دچار خواهد شد و برای اثبات این مدعا داستانهای رانقل می‌کنند. بهمین دلیل است که گورستانهای بانه مثل همه گورستانهای کردستان مشجر میباشد که به سلامت محیط زیست مساعدت بسیار می‌کند.

بسیاری از عقایدی که در بانه وجود دارد دارای ریشه باستانی است که با وجود انتشار اسلام همچنان باقیمانده و جای خود را محفوظ نگاهداشته، یا رنگ اسلام را بخود گرفته و با تغییراتی به حیات خود ادامه میدهند.

هنگام خشکسالی علاوه بر دعا و نماز باران که رنگ مذهبی دارد مراسمی هم بنام «بوکه بارانه» انجام میگیرد. از چوب و پارچه‌های رنگارنگ عروسکی می‌سازند که آنرا «بوکه بارانه» می‌نامند.

«بوکه بارانه» را چند دختر جوان بردوش میکشند و عده‌ای دختر جوان دیگر و اطفال اعم از پسر و دختر آنها را همراهی نموده به گردش در کوچه‌ها و معابر عمومی می‌پردازند و دستجمعی چنین می‌گویند: «هه ناران و مه ناران. یا خووا دابکا باران. بوفه قیرو هه ژاران. یا خووا باران بیاری. بوسه رقورینه‌ی به‌هاری».

بوکه بارانه آوی ده وی آوی ناوده غلانی ده وی
 هیلکه ی باروکانی ده وی ده رزی گه وره کچانی ده وی
 یعنی:

اناران و مناران یارب ببارد باران. برای فقرا و مسکینان. یارب باران ببارد
 برای سرگلین بهاری. عروس باران آب میخواهد. آب میان غلات میخواهد. تخم
 مرغ جوان را میخواهد. سوزن دختران جوان را میخواهد.

در ضمن به خانه ها سر میزنند. ساکنین خانه ها بر روی «بوکه بارانه» آب
 پاشیده و به بچه ها نقل و مویز می دهند و به سینه «بوکه بارانه» سوزن المصاق میکنند.

گاهی برای اینکه رحم خدا را برای باران بجوش آورند
 اهالی دو محله شهر، یا دو ده به گله گاوهای همدیگر حمله
 می کنند و با چوب و چماق بجان آنها می افتند و بساینطریق
 شره گاگهل
 (جنگ گاوها)

معقیده خود موجب برانگیختن لطف خدا شده و بخاطر غذایی که گاوها از مردم
 می بینند باران نازل شود. این رسم در حال منسوخ شدن می باشد.

در بانه هم به چشم زخم معتقدند. غیر از دعا، خمر مهره و
 چاوه زار (چشم زخم) چیزهای فیروزه رنگ و پیاز سفید به گردن کودکان آویخته و یا
 بر لباسشان می دوزند.

وقتی از کسی چشم زخم می بینند بهرطریقی شده پنهانی گوشه ای از لباس
 او را بریده و می سوزانند و با دود آن که به بدن خود آشنایمی کنند آثار سوء چشم زخم
 را خنثی می کنند، گاهی برای دفع چشم زخم سرالاهی را در مزرعه علم می کنند.

برای اینکه بارندگی شود کسی را که در میان مردم به تقدس
 باز در طلب باران مشهور باشد غفلتاً در آب می اندازند تا باران ببارد و یاسنگ
 گردی را که بعنوان عمامه روی سنگ عمود (کیل) گور شخص قرار دارد در آب
 می اندازند و تا باران ببارد آنرا از آب در نمی آورند.

هرگاه مردم از باران بسته و آیند نام چهل نفر کچل را در
 بند آوردن باران کاغذی نوشته در مقابل باران قرار میدهند تا باران اسامی را

شسته و بند بیاید

(۱) در طلب باران تا ظهور اسلام در مصر برای هدیه به خدای باران
 دختر زیبائی را آراسته و به رود نیل می انداختند.

افتادن باد
برای افتادن باد سردی که «بارش» نامیده میشود نخستین
پسر خانواده که او را «نوبه‌ره» مینامند بام غلطان خانه را
بحالت عمودی قرار میدهد تا باد بیفتد.

خسوف و کسوف
بهنگام گرفتن ماه و خورشید که آنرا ناشی از گناهان مردم
میدانند بر طشت مسی مینوازند.

شوه
معتقدند که موجودی به نام «شوه» که زن جن غیر مسلمان
است و اولاد ندارد نوزاد را آن قدر میفشارد تا می‌میرد.
این است که هفت شبانه‌روز دوروبر زائو را خالی نمیگذارند و چراغ را در شب
خاموش نمیکنند. جوانان همسایه هم که از آنها پذیرائی می‌شود شبهای هفتگانه
را به خانه زائو رفته و با خواندن آواز و گفتن قصه یا جوراب بازی، وقت را می-
گذرانند.

موت‌ه که
زنی است از شیاطین که پسر نابالغ را دوست دارد و در
خواب مزاحمش شده و بر سینه‌اش خوابیده او را میفشارد.
اگر پسر بند شلوارش را بگشاید دور می‌شود.

«کورره زیرینه»، «کورره که‌چه‌له» (پسرك زرین، پسرك كچل).
زمستان وقتی بچه‌ها مقابل آفتاب می‌نشینند و ابرمانع تابش خورشید می-
شود می‌گویند «کورره زیرینه خوت ده‌رخه»، «کورره که‌چه‌له خوت وه شاره».
یعنی پسرك طلائی (خورشید) خود را ظاهر کن. پسرك كچل (ابر) خود را پنهان کن.
برای تبرك خرمن و ایجاد برکت در آن، قبل از پیمان، سنگ
تبرك خرمن
گردی را که به دور آن گیاه می‌پیچند و آن را «ملا» می‌نامند
درون خرمن قرار می‌دهند.

معالجه تب نوبه
هرگاه کسی به تب نوبه یا به اصطلاح امروز به مالاریا دچار
می‌شد، برای معالجه‌اش از کسی که براسب بوری سوار بود
سؤال میکردند و میگفتند: «بوره سوار برای تب نوبه چه غذایی خوب است؟».
سوار در جواب هر غذایی را تجویز می‌کرد آنرا به تب‌دار می‌دادند و معتقد بودند
که با آن معالجه می‌شود.

خواندن مرغ اگر مرغی به تقلید از خروس بخواند آنرا به فال بد میگیرند
و فوراً می کشند.

دیدن خرگوش و روباه به هنگام مسافرت، دیدن خرگوش را بدشگون می دانند ولی
بر خورد با روباه را به فال نیک می گیرند.

پاره ای معتقدات می گویند روز چهارشنبه برای زیارت شخص مناسب است
دیگر چون در آن روز ارواح پاك، در گور خود ساکنند.

وقتی کسی از خانه به قصد مسافرت خارج می شود به دنبالش آب می پاشند.
هنگامی که عروس به خانه داماد وارد می شود و می نشیند پسر بچه ای را در
آغوش می افکنند تا نخستین نوزادش پسر باشد.
در حین دوشیدن حیوانات نباید کسی از خانه آب یا آتش ببرد چون باعث
نقصان شیر در آینده می شود.

اگر حین روفتن اطاق، جاروب به کسی بخورد باید کمی از آن را بشکنند
و گرنه عمر کسی که جاروب به او خورده کوتاه می شود.

موقع غروب، ریختن آب یا آتش به بیرون بد است چون می پندارند که ممکن
است به اجنه صدمه بزند و خشم ایشان را برانگیزد و به آزار فرزندان شان وادارد.
روزه سگ را علامت تغییر حاکم میدانند.

نگاهداری کبوتر و خرگوش را نحس می دانند.
زمزمه گوش، دلیل احضار شنونده از جانب قبر است.

خواندن زاغك بالای درخت خانه یا پشت بام، نشانه رسیدن خبر تازه است.
چراغ را نباید با فوت خاموش کرد.

اگر کندوی غله بترکد نشانه برکت است و صاحب خانه باید برایش صدقه
بدهد و گرنه به مصیبت دچار می شود.

در جائی که مرده را شسته اند تا سه شب چراغ را روشن نگاه می دارند.
شب از گرفتن ناخن و جاروب اطاق خودداری می کنند.

گفتگو درباره مار را به فال نیک می گیرند.

اصطلاحاتی برای پاره‌ای مراسم

عبارت از خرما و مویز و گردو و تنقلات است که هنگام تولد نوزاد به بچه‌ها و مهمانان می‌دهند تا بچه شنوا و گویا باشد.

گووی زبان
(گوش - زبان)

مقداری خواربار است که بستگان داماد به‌خانه عروس می‌برند تا خود در موقعی که برای بردن عروس به‌خانه وی می‌روند

بارہ شایی

از آن استفاده نمایند.

مقداری خواربار و هدایا می‌باشد که کسان عروس پس از چند روز به‌خانه داماد می‌برند.

تی لانه - جی خالیانه

دعوتی است که پس از يك هفته کسان عروس از وی و داماد به‌عمل می‌آورند.

باون خون

زنی است که به‌هنگام رفتن عروس به‌خانه داماد همراه او می‌رود و تا بعد از عمل زفاف آنجا می‌ماند.

به‌ربوك (ینگه)

به‌جوانان دوست و بستگان داماد گفته می‌شود که برای آوردن عروس می‌روند.

برازاوا

مبلغی پول است که شب زفاف داماد به درخواست عروس به‌او می‌دهد.

شرمه شکانه
(شرم شکن)

اما دسر خانه را گویند و او را روباه صفت می‌پندارند. اقدام زن را برای جدایی از شوهر حاشا گویند.

زا واریوی
حاشا

فرار دختر یا زنی با پسر یا مردی را به‌منظور ازدواج بدون اجازه سرپرست «هه‌لگیران» گویند.

هه‌لگیران

مقداری از خرمن است که علاوه بر زکات شرعی ($\frac{1}{40}$) به - فقرائیکه برای تکدی سر خرمن حاضر می‌شوند داده می -

خرمان لوخ

شود.

اگر غریبه‌ای به‌دهی وارد شود چنانچه آشنائی نداشته باشد مستقیماً به‌مسجد می‌رود و بعد از نماز صبح، ظهر یا شب

مهمانی در دهات

یکی از اهالی او را با خود به منزل می برد. هرگاه تعداد مهمانان بیشتر از يك نفر باشد آنها را بین خود تقسیم می کنند. این کار شامل گدا، مأمور و هر صنف دیگری می شود. و اگر مهمانان همه مأمور باشند کدخدا آنها را بین اهالی برای پذیرائی تقسیم می کند.

در دهات فقط هزینه کفن به عهده بازماندگان می باشد ولی در **مرگ و میر** شهر غسل و تدفین هم به عهده آنها است.

رسم پسندیده ای که اکنون در بانه جریان دارد این است که اگر کسی فوت کند تا سه روز غذای خانه او را همسایگان تهیه می نمایند و بازماندگان در این مورد متحمل خرج و زحمتی نمی شوند. مراسم شب هفت و چله و سر سال وجود ندارد و لباس سیاه هم نمی پوشند.



تابوت حمل جنازه

فصل سوم

شعرا و ادبا و علمای بانه

از شعرا و ادبای بانه اسامی کمی در دست است که در اینجا به ذکر نام آنها می‌پردازد: «میژوی ته ده بی کورد» (تاریخ ادب کرد). تألیف علاءالدین ^{سمادی} در صفحه ۵۴۰ از ملا محمد برده رشی بانه بعنوان شاعر نام برده. گویا نامبرده به هنگام سلطنت نادر شاه می‌زیسته و یک بار هم به پایتخت دعوت شده است.

نامش ملا عبدالعزیز ولد ملا محمد باقر بوده گویا اجدادش اصفهانی بوده‌اند ولی به بانه مهاجرت و در آنجا از رفاه و آسایش برخوردار بوده است. اشعارش جذاب و در غزل سرائی ید طولائی داشته و دیوانش را به هزار بیت بر آورد کرده‌اند: در سال ۱۲۴۷ ه. ق به مرض طاعون در گذشته است.

مفتون

اشعار ذیل از طبع روان و قریحه شاعری وی حکایت دارد:

بوسه لعل لب با ناز و استغنا خوش است

دست در زلف درازت در شب یلدا خوش است

بهر تفریح دماغ خاطر مجنون ما

گاه کوی لیلی و گاه دامن صحرا خوش است

از غرور حسن اگرچه گل ندارد آگهی
 عندلیبان چمن را آه و واویلا خوش است
 اعتدال سرو را چندان نباشد اعتبار
 دست در آغوش آن سرو سهی بالا خوش است
 صحبت روشن ضمیران جان همی بخشد ولی
 بردل (مفتون) شیدا صحبت مینا خوش است

وله ایضا

با رقیبت سر لطف و به منت انکار است
 من نگویم تو بگو جان عزیز این کار است؟
 قصه عشق من و غایت بی مهری تو
 داستانی است که در چارسوی بازار است
 تا بکی سوزم من غمدیده در هجران تو
 روز محشر جان من دست من و دامن تو
 خاك و باد و آب و آتش جمله مخلوق تواند

هر یکی زیشان بنوعی واله و حیران تو^۱
 حاج شیخ عبدالسمیع فرزند سید سلیمان فرزند سید ابراهیم
 در سال ۱۲۶۴ هجری قمری در ده «واژه» منطقه شاربازیر
 واقع در کردستان عراق تولد یافته. بعد از پایان تحصیل علوم دینی به دهکده
 «همزه لان» دهستان دشته تال بانه آمده و در آنجا متأهل شده و به تدریس و پیشنمازی
 پرداخته. سپس به قریه «انجینه توه رهش» مشهور به انجینه ابراهیم آمده و از ۱۲۹۵
 تا ۱۳۰۲ در آنجا اقامت داشته است. در انجینه رساله ای بنام (عقیده کوردی) به نظم
 آورده که ابتدایش چنین است

ئه ووهل ابتدا به اسمی الله په س حه مد وئه نا الحمد لله
 و با این شعر آن را پایان داده:

(۱) حدیقه امان الهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی ص ۴۱۱ و ۴۱۲ از انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران. چاپخانه شفق تبریز آذر ۱۳۴۴.

سمیع گونه هکار التجاده کا
 این رساله سالها است در عراق به چاپ رسیده و مورد استفاده عامه مردم
 قرار گرفته است. رساله مذکور را حاج کاک احمد سلیمانی تأیید نموده است.
 حاج شیخ سمیع کتابی هم به فارسی در نکاح طبق مذهب شافعی تصنیف و
 مباحثی هم بنام اضحیه و عقیقه بآن اضافه نموده که به چاپ نرسیده است.
 به واسطه تنگی معیشت باصوابدید حاج کاک احمد از «انجینه» به ده «بلوه»
 واقع در دهستان سبدلو نقل مکان کرده و به تدریس و امامت اشتغال ورزیده و سپس
 به «بنه خوی» در همان دهستان رفته است.

در سال ۱۳۰۷ هجری قمری با هزینه یونس خان حاکم وقت از طریق عراق
 به زیارت حج می رود. پیش از رسیدن به مکه توسط چند نفر عرب راهزن که در برابر
 آنها مقاومت نموده از ناحیه پیشانی زخمی می شود ولی توسط همسفرش حاج عبداله
 سبدلویی زخمش التیام می پذیرد.

پس از انجام مراسم حج هنگام بازگشت در دهی بنام «بحره» میان مکه و
 جده به بیماری وبا مبتلا می شود و چشم از جهان فرو می بندد. در حالی که هیچیک
 از همراهان بواسطه حرکت کاروان نتوانسته بودند تا دم واپسین در کنار وی باقی
 بمانند.

از حاج سید سمیع دو پسر بنام طاهر و عبداله و دو دختر بنام پیروزه و حبیبه
 برجای مانده اند، که حالیه هیچ کدام در قید حیات نیستند.

نامش محمد و تخلصش (گورگین) ساکن ده «شوی» بوده
 اشعاری به زبان کردی دارد که بیشتر آنها به صورت طنز و

گورگین

مزاح است، دیوانش چاپ نشده و به صورت پراکنده در اختیار مردم است.

ملا سید احمد خواجه میر تخلص ادیب داشته. قطعات و غزلیاتی
 به کردی و فارسی دارد، از اشعارش برمی آید که شاعری

ادیب

توانا بوده، دیوان این شاعر هم به چاپ نرسیده، وفاتش چند سال پیش از جنگ دوم
 جهانی اتفاق افتاده است.

میرزا محمد کریم محزون شاعری بوده که در شهر بانه
 سکونت داشته، بیشتر اشعارش در تصوف و عرفان بوده وی

محزون

دارای مناعت طبع بوده و به شغل پینه‌دوزی اشتغال داشته. وفاتش در خلال سالهای ۱۳۲۲ و ۲۳ هجری شمسی بوده است.

برادر مؤلف است. در سال ۱۳۰۷ شمسی در بانه متولد شده،
حاج اسماعیل
توکلی (کرمانج) تحصیلات ابتدائی را در آنجا انجام داده ولی بواسطه وقوع
 بی‌نظمی در سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ در بانه، نتوانست به تحصیل

در مدرسه ادامه دهد. ناچار فقط به مطالعه شخصی اکتفا نموده و به شعر و شاعری
 پرداخت. او دارای قصائد و مثنویات و غزلیاتی به زبان فارسی و کردی است.
 دیوانش هنوز به چاپ نرسیده. در حدود پنج سال دکان خرازی فروشی داشت.
 پس از مرگ پدر در سال ۱۳۳۶ به کارکشادری پرداخت. چند دوره به عضویت
 انجمن شهرو شورای داورى انتخاب گردید. در بهار



۱۳۳۹ به اتفاق مادرش توفیق زیارت بیت الله

را یافت و سرانجام در بیست و سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ در
 حادثه‌ای در نزدیکی شهر مریوان دارفانی را
 وداع گفت و جنازه‌اش با حضور جمع کثیری از مردم
 بانه و مریوان، در گورستان سلیمان بگ به خاک
 سپرده شد. این چند قطعه نمونه‌ای از اشعارش می‌باشد:

درد بی‌همدردی

بر که خوانم؟ با که گویم؟ درد خویش
 درد بی‌همدردیم، از هر چه بیش
 سخت‌تاریک است، من را پشت و پیش
 هر که بینم بار گرگ و خصم میش
 پیش این نامردمان هفت کیش
 خاطری هرگز نمی‌گردد پریش

سینه‌ام را زخم پنهان کرد ریش
 نیست مردی، دم زهمدردی زند
 با چنین حالی و، با این مردمان
 کس کجا غم‌خواره، با ما می‌شود
 به فرو بندم دم از درد می‌گفت
 از پریشان گفتن ما الغرض

افسانه کهن

غافل از هر چه فوت و فن کردم
 ظلم کلی به خویشتم - کردم
 این چه بود، آمدم به تن کردم

بخت بدبین که هر چه من کردم
 با چنین شیوه‌ای، غریب غریب
 کهنه کرباس راستی آخر

حق چه باشد در این زمانه مگر	خود مقید، به این رسن کردم
طینت پاک را چه حاصل بود	عرض ابناء این زمن کردم
راستی اشتباه بود که من	رو به افسانه کهن کردم
زندگی خواهی و مقام ایدوست	این زمان، این مکن، که من کردم

بوهونه رانی ولات

له گه ل ئیوه مه ئیوه، ئه ی هونه رانی ولات !
 باسی دلدار و دلبر، چی به بود و و ایی نه هات؟
 مه موده فته رتان پره، لهم باسه باس کراوه.
 لهم باسه وه بن ئیتر، قه لهم مه بهن بوده وات
 کوتا که ن باسی یارو، وه برینز وه صفی دلدار.
 کانی تره و روژی تر، تی بگهن له روژ و کات.
 هونه رده بی نه مرو که، بولبولی باخچه ی گهل بی
 ئه ی به لاله و هونه ره، غه یری باسی گهل بکات.
 چاوی گهش و قژی رهش، ده وای دهر دی گهل نی به.
 مه تای ئاره زووه وس، بهس بیخه نه بهر مه زات
 له نیوچه رخی فه ضادا، به راستی سه لی عه یبه.
 هونه رله شوین خال و خه ط، مه موخه یالی بروات.
 بین مه رد بن ئه ی هونه ران، ده فته ری کون وه پیچن.
 هونه راوه ی که وه نوسن، که گهل سودی لی بیات.
 چا که هونه رله بو گهل، هه موهونه ربنوینی.
 هونه رشه معی روناك بی، ئه بی بو گهل به حه یات
 گهل کو له واره ئه مرو کا که به هو ی دهر دی کون.
 ئه بی له ده س ده ردی کون، ئیوه گهل بده ن نه جات
 بهك له سه دان دهر دی گهل، چی به نه خوینده واری.
 به لای نه خوینده واری، بو ئه زانن چی ئه کات؟

تکایه‌های هونه ران، برونه ناوده ردی گهل.
 ده‌ردی گهل وده‌رمانی، بلین به‌وه‌خت‌وسه‌عات.
 به‌کورتی‌وه‌کو «کرمانج»، به‌دل‌خه‌مخوری گهل‌بن.
 باسی بیننه‌کایه، که‌که‌لکی به‌گهل‌بگات.

ترجمه

به‌شاعران میهن

ای شاعران میهن! با شما هستم. این همه صحبت از دلدار و دلبر به‌خاطر چیست؟ چرا به‌پایان نرسید؟ همه دفترتان انباشته از این صحبت تکراری است. بس کنید و دیگر به‌خاطر آن قلم‌فرسایی نکنید از صحبت یارو وصف دلدار دست‌بکشید. روز و زمان دیگری است وقت‌شناس باشید. شاعر امروز باید بلبل باغچه مردم باشد. نفرین بر شاعری که جز از مردم سخن بمیان آورد. چشم شهلا و زلف سیاه درد مردم را درمان نمی‌کند. بیش از این کالای آرزو و هوس را به‌مزایده‌مگذارید. برای شاعری که در عصر تسخیر فضا زندگی می‌کند، ننگ است که تمام اندیشه‌هایش را متوجه خط و خال نماید.

بیائید مردانه دفتر کهنه را در نوردید و شعری بسرائید که مردم از آن سود ببرند. خوب است شاعر هنر را به‌مردم عرضه دارد و چون شمع روشن برای مردم زندگی بخش باشد. ملت از بیماری مزمن در رنج است. باید آن را نجات دهید. یکی از صدها درد مردم بیسوادی است. آیا می‌دانید بیسوادی چه بلائی سر مردم می‌آورد؟ ای شاعران! از شما خواهش می‌کنم درد مردم را درک و بیان کنید و راه چاره را نشان دهید. خلاصه باید همانند «کرمانج» قلباً غمخوار مردم باشید و از موضوعی بحث کنید که برایشان سودمند باشد.

ملاعبدالعظیم بن ملاعبدالمجید بن ملاحمزه حکاک بن ملاعباس
 ملاعبدالعظیم مجتهد بن ملاحمزه بن ملااحمد بن ملاحمزه دونیزی^۱، در تیرماه سال
 ۱۳۲۷ هجری شمسی، در سنندج دارفانی را وداع گفت. مدت عمر وی را هشتاد

(۱) دونیس یا دونیز دهی است در دهستان پشت آربه‌با.

سال ثبت کرده‌اند.

ملا عبد العظیم تحصیلات مقدماتی و علم ریاضی و کتاب «تشریح الافلاک» و اسطرلاب را نزد پدرش آموخته و مدتی نیز شاگرد سید عبدالله چوری بوده است. به منظور استفاده از محضر دانشمند به نام کرد «مفتی زهاوی» عازم بغداد شده، ولی شیخ عمرو ملا قادر بیاره او را از رفتن به بغداد منصرف می‌نمایند. وی برای اتمام تحصیلات در بیاره رحل اقامت افکنده و سرانجام اجازه (گواهینامه) علمی را در آنجا دریافت نموده و در سلك اهل تصوف در آمده است. در سن ۲۲ سالگی به- سنندج باز گشته و تا پایان عمر در آنجا باقی مانده است. چون در صرف و نحو و تمام علوم عقلی و نقلی دارای اطلاعات وسیعی بوده، از این نظر روحانیون کردستان متفقاً او را مجتهد فی الفتوی نامیده‌اند.

از ملا عبد العظیم آثار چاپ نشده‌ای باقیمانده که اهم آنها از این قرار است:

- ۱- حاشیه بر کتاب تهذیب الکلام
- ۲- حاشیه بر کتاب جمع جوامع در اصول
- ۳- رسائلی درباره اثبات اجتهاد
- ۴- رساله‌ای در رد مذهب وهابیه
- ۵- رسائلی در باب تشیع
- ۶- رساله‌ای در اثبات اسلام ابوطالب
- ۷- حاشیه‌ای بر تحفه ابن حجر
- ۸- رسالاتی پیرامون فقه مذهب شافعی
- ۹- اثبات کرامات اولیا در تصوف
- ۱۰- رساله جهادیه به مناسبت هجوم قوای روسیه تزاری به کردستان و آذربایجان.

در رثای وی سعیدالدیوان جوهری قصیده ذیل را سروده است:

بشنوید ای دوستان این داستان زین دلفکار
 تا که باشد یادگاری از من اندر روزگار
 چونکه رفت از ماه روزه چندروزی صبحدم
 چشمم اندر خواب، لیکن اندکی دل هوشیار
 دیدم اندر خواب خوش نظاره گاهی چون ارم
 صحنه ای چون صحن جنت دلگشا و غمگسار
 ز ابتدای مسجد مخروبه صارم نظام
 کان گذرگاه است، و اکنون شارع آمد در شمار
 خوش خیابانی است روح افزا و ممتد و عریض
 لیک نبود انتهایش پیش چشمم آشکار
 طاقهای نصرت آنجا بسته و آراسته
 قالی غالی در آن مفروش پر نقش و نگار
 سر بسر دیوار و اقطارش مزین با فروش
 متن قالیها منقش با نقوش ترمه دار
 در تحیر مانده، پرسیدم که این تجلیل چیست؟
 این همه آذین برای کیست در این رهگذار؟
 پاسخم دادند: کاین را شافعیها بسته اند
 گوی سبقت را ربوده از بلاد همجوار
 کفش را از پا در آورده در آن خرم فضا
 چند گامی راه پیمودم، ولسی بی اختیار
 در پس قالیچه ها بر چند در حلقه زد
 منزل خود را همی جستیم در آن گیرم قرار
 خیره از این ماجرا، آشفته در این حیص و بیص
 پس شدم از خواب خود بیدار اندر اضطرار
 بهر تعبیرش شدم در بحر فکرت غوطه ور
 لیک نساوردیم در تعبیر آن را در کنسار

گرچه بر تأویل رؤیایم کسی واقف نشد
 لیک طبعاً یافت خوابم نزد جمعی اشتهار
 چندی از این واقعه بگذشت کز حکم قدر
 مجتهد رنجور گشت و شد ز بیماری نزار
 آن زمان دریافتم تعبیر خواب خویش را
 داشتم تودیع ایشان را از آن پس انتظار
 حتم کردم کاینهمه تجلیل این شارع نبود
 جز پی تشییع این بحر العلوم نامدار
 تا که روز جمعه بیست و سوم از ماه صوم
 در گذشت آن فاضل علامه صفوت شعار
 آنکه بنموده است صرف از عمر خود هشتاد سال
 در پی کسب رضای خالق لیل و نهار
 آنکه اندر نزد استادان عالی مرتبت
 در علوم شرع و دین گردیده صاحب اعتبار
 آنکه اندر نحو و صرف و منطق و فقه و اصول
 هم اصول الفقه و تفسیر، او بدی کامل عیار
 در معان و در بیان و در بدیع و در کلام
 بودی او استاد استادان با فر و وقار
 در علوم ظاهری علامه و فهامه بود
 در علوم باطنی هم سالکان را بد مدار
 چونکه در تحصیل علم دین فرید عصر شد
 کرد اخذ خرقه از قطب فرید حقگذار
 آن ضیاء الدین عمر آن پرتو نور سراج
 ثانی فاروق و جادار رسول کردگار
 آنکه در دریای سینه از معانی و حکم
 پروریدی چون صدف انواع در شاهوار

آنکه طلاب علوم شرع و دین در مدرسه
 فوج فوج از پرتو علمش شدند کامگار
 رحلتش اسلامیان را سر بسری نمود
 زان زدندی دست بر سر جمله در صحن مزار
 وقت تشییعش همه نالان چو طفل بی پدر
 بهر فوتش ولوله افتاد در شهر و دیار
 ماه روزه روز آدینه گواه قربتش
 لیلۃ القدر است بر قدرش دلیل اقتدار
 بود تابستان ولی در حین دفنش دیده شد
 چند قطره زابر رحمت گشت بر خاکش نثار
 وارث پیغمبر است آن عالمی کاو عامل است
 خاصه آن کاو در قمار عشق جان باز دیار
 مجتهد گر تابع احمد نبودی پس چرا
 جایدارش باشدی صدیق^۱ فرخنده دثار
 مخبر صادق بدیلش حضرت صدیق بود
 مجتهد را نیز صدیق است نیکو جایدار
 هم گرفته خرقه از پیر پدر اندر طریق
 هم بتعلیم پدر اندر علوم است استوار
 حبذا نعم الخلف جادار آن نعم السلف
 الاسف ثم الاسف بر فوت آن نعمتگذار
 بهر سال رحلتش شد در تفکر جوهری
 گشت ملهم ناگهان از حضرت پروردگار
 هست با تاریخ شمسی ارتحال مجتهد
 «مجتهد بوده امام شافعیها دین مدار» ۱۳۲۷

(۱) منظور از صدیق، فرزندش ملا صدیق مجتهدی (صدر اسلام)، رئیس کنونی مدرسه علوم دینی
 سنندج می باشد.



ردیف اول از راست به چپ ۱. ملا عبد العظیم ۲. آیت الله شیخ محمد مردوخ کردستانی ۳. حبیب الله
 امام مردوخ. ردیف دوم ۱. شیخ معتصم حسامی ۲. دکتر نجم الدین طاطایی ۳. شیخ عبد الله برادر امام
 مردوخ ۴. شیخ نعمس الدین برادر امام مردوخ
 از آقای محسن صدیقی سقزی به خاطر در اختیار گذاشتن این عکس متشکرم .



تصوير ملاعبدا العظیم مجتهد

ابراهیم یونسی



فرزند سلیمان خان یونسی نواده یونس خان
حاکم بانه است. وی در سال ۱۳۰۵ شمسی در
بانه متولد شد. تحصیلات ابتدائی خود را در
بانه به پایان رساند، و دوره اول متوسطه را در
سقز گذراند و دوره دوم متوسطه را در تهران
به پایان برد. در سال ۱۳۲۷ ازدانشکده افسری
فارغ التحصیل شد و تا سال ۱۳۳۳ در خدمت
ارتش بود. به یمن آشنایی که با زبانهای انگلیسی

و فرانسه دارد شماره زیادی از آثار مهم نویسندگان غرب را به پارسی برگردانده
است. به همین لحاظ از مترجمین سرشناس کشور به شمار میرود، وی ضمن
کار نویسندگی به دریافت دانشنامه دکترای در رشته اقتصاد از
فرانسه نائل گردیده است.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کشف شبکه مخفی افسران حزب توده
به اتهام وابستگی به حزب یا دشده به مدت هشت سال زندانی
گردید. سپس برای همیشه از آن حزب روگردان شد. در جریان
اوجگیری انقلاب ایران، با مخالفان رژیم سلطنتی همکاری داشت و
در زمان نخست وزیر مهندس بازرگان برای چند ماه استاندار
کردستان بود.

حسن بن موسی بانه‌یی

وی در بانه به دنیا آمده و در دمشق پایتخت سوریه اقامت گزیده و در سال ۱۱۴۸ هجری قمری همان جا وفات کرده است. وی از دانشمندان صوفیه بوده بر کتاب "الحکم" و "مواقع النجوم" ابن عربی و رساله‌ی شیخ ارسلان و عوامل جرجانی شرحهائی نوشته و تالیفاتی را نیز از خود باقی گذاشته است. (۱)

سید حسن سورینی شاعر و عارف مشهور در سال ۱۲۶۷ سید حسن سورینی هجری قمری در ده «سورین» بانه چشم به جهان گشود، وی در ادبیات فارسی و عربی ید طولائی داشته، دو نسخه خطی از دیوانش که بادیباچه‌ای آغاز می‌شود، یکی نزد سید عبدالباقی ناوه در بانه و دیگری نزد وراث ملا سید عبدالله که در افشار اقامت دارند موجود است.

در سال ۱۳۱۶ به طهران و استانبول مسافرت نموده و به حضور مظفرالدین شاه قاجار و سلطان عبدالحمید عثمانی بار یافته است. توسط مظفرالدین شاه به «سلطان‌العرفا» ملقب شده است. در سال ۱۳۴۰ به بغداد رفته و مرقد عبدالقادر گیلانی (غوث‌الاعظم) را زیارت نموده و سپس به ملاقات ملک فیصل اول پادشاه عراق رفته است.

سید حسن خود را از سادات «برزنج» که کاک احمد سلیمانیه هم از آنها بوده است می‌داند. اجداد وی در زمان نادر شاه افشار به کردستان ایران مهاجرت نموده و در بانه و سقز و مریوان به ترویج طریقت قادریه پرداخته‌اند.

سلطان‌العرفا از هجوم قوای عثمانی و روسیه به کردستان دل پر خونی داشته و می‌گوید: «... در هجوم عساکر عثمانی و کفار روسی که ماده تاریخ آن راجیش عظیم (۱۳۳۳) استخراج کردم املاک و تکایا همه خراب شد. حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و بالله التوفیق و علیه التکلان».

در سال ۱۳۴۷ ه. ق در قریه «قباغلوچه» حوزه دهستان «میرده» به سرای دیگر شتافت. آرامگاهش در آنجا مزار صاحب‌دلان است.

زرکلی ، خیرالدین : الاعلام ج ۲ ص ۳۵

قطعات ذیل نشانه‌ای از اندیشه عارفانه و طبع روان وی می‌باشد.

استقبال از مولانا جلال الدین رومی

مولوی استاد ملایان بدی باغ شرع مصطفی را آن جناب باطنش را چون خدا ظاهر نمود ترك درس و حلقه‌ی تدریس کرد بود درویشی که شمسش نام بود لیك بود آن شه قلندر اعتقاد سر برهنه پا برهنه در جهان جسم او جان گشته آزاد از لباس دیده‌ای که جان انسان می‌شناخت لیك آن ناسی که نسناسش به‌است ناشناسیده مهران شه‌باز را يك جماعت فاضلان روزگار عاشق درویش شد بشناختش تا بآخر چند بیت از مثنوی «فته و آشوب و خونریزی مجو شمس درخارج اگر چه هست فرد »لیك شمسی که منش گشتم اسیر »همچنین مقصود من زین مثنوی »مثنوی اند رفروع و در اصول »التجا بر تست و بر امداد تو »در قبول تست عزو مقبلی »قصدم از الفاظ او را ز تو است »پیش من آوازت آواز خداست »اتصالی بی تکلیف بی قیاس	زمزمه درسش به کیوان برشده چون سحاب رحمت حق داده آب باطنش چون ظاهرش طاهر نمود میل بالا سنت ادريس کرد واقعی او قطب آن ایام بود می‌نکردی بر علایق اعتماد بود چون شمس چهارم آسمان ناف تا زانو بیستی يك پلاس پیش او چون شمع جان را می‌گذاخت همچو الخناس جانش گمراه است ای دریغا گوش نه آواز را؟ خواستندی کرد او را سنگسار درس و دفتر زیر پا انداختش در مدیحه‌ش می‌شنو گر بشنوی بیش از این از شمس تبریزی مگو می‌توان هم مثل او تصویر کرد نبودش در ذهن و در خارج نظیر ای شهنشه شمس تبریزی توی جمله آن تست کردستی قبول تکیه بر اشفاق و بر اسعاد تو زانکه شاه جان و سلطان دلی قصدم از انشاش آواز تو است عاشق از معشوق حاشا کی جداست هست رب الناس را با جان ناس
--	--

«مارمیت اذرمیت خوانده‌ای
الغرض شاگرد مولانا کنون
شمس‌اوشاهی است در «قادر کرم»
نام ظاهر دارد آن سلطان «حسن»
عالم شرع پیمبر (ص) سر بسر
بر احادیث نبی (ص) واقف تمام
در طریقت تابع شرع رسول
نیست او از جاهلان کور دل
چون جهان را من بسی گردیده‌ام
دعوی شیخی کنند و بی سواد
واجب آمد از جناب مولوی
«چون بسی ابلیس آدم روی هست
»ده مروده مرد را احق کند
»ده چه باشد شیخ کامل نشده
ز احقان بگریز چون عیسی گریخت
خاک شو در پیش شیخ با صفا

لیک جسمی در تجزی مانده‌ای
هست این برگشته بخت سرنگون
شمس اقطاب زمان است از هم
باطنش پرواردات ذوالمنن
سر قرآن را تماماً با خبر
سال و مه بر سنت خیر الانام
در نسب نسبت به زهرای بتول
در دعاوی مشیخت مستقل
بعضی از خرهای جاهل دیده‌ام
آن خران را کرده قومی اعتقاد
وصف آنها بشنوی در مثنوی
پس به‌هر دستی نشاید داد دست
مرد را بی‌نور و بی‌رونق کند
دست در تقلید و در حجت زده
صحبت احق بسی خون‌ها بریخت
تا زخاک تو بروید کیمیا

استمداد از سیدالشهدا (ع)

باد صبا چو قاصد گمگشته‌ها توی
چون روح پاک، سیر سلوکت سبک‌روی است
بنشین بر رخس عزم و بیفشان براه مشک
تا پایتخت شاه شهیدان برو سبک
اول ببوس خاک ره شاه و عرضه کن
شاهنشاه دو عالم و مالک‌الکرقاب دل
بیچاره‌ای فقیر ز دریای خسروی
خواهد بگیرد او ز فلک انتقام خویش

دانا توی و راهبر و رهنما توی
بی‌آشنای گمشده را آشنا توی
عیسای وقت از نفس جانفزا توی
محرم به بارگاه شه کربلا توی
کای شاه داد خواه غنی و گدا توی
شاهی که لایق است به مدح و ثناتوی
بی‌ملجأ است و ملجأ هر ملتجا توی
خونش بدل نمانده که او را رجا توی

(۱) منظورش شیخ حسن قره چیواری عارف شهیر کرد است.

رحمی بحال او که بحالش گریستم
منگر گناه و حالت بیچاره را نگر
چون دیدمش که نسبت او را نیا توی
بشنو که گوشواره عرش خدا توی

پیرانه سرم باز هوای می و مینا است
خون می خورم از فکر دل تنگ صراحی
در مسجد اقصای خرابات بدیدم
گفتم ز می کهنه چه داری خبرای پیر
گربا تو بگویم من از آن واقعه رمزی
را ز دل مهجور نهفتیم و نگفتیم
رسوایی دل خواستم از حلقه زلفش
يك بلبل شوریده سحر با گل خود گفت
دل رفت شبی در شکن طره ساقی
از طبل بلند و دف درویش ملا يك
وز شیوه غرای سخن دلبر معنی
گفتم اگرش حضرت سلطان بپسندد
فرمانده آفاق شهنشاه مظفر
از نسبت او خطه جیلان بجلال است

بنده سلطان گیلان وارث جام جم
تا ز مهر مهر او در سینه داغی یافتم
من نیم تا شاه را باشم گدائی در طریق
استن حنا نه ام^۱ نالان شده بریاد دوست
تاج کرمنا به سردارد بنی آدم خصوص
صبح صادق چرخ اول دارد و من چارمین
چون سگ درگاه اویم پادشاه عالم
چون سلیمان حاکم تحت السمازان خاتم
من نیم افغان که دارم هی از او آیددم
کم مباح از چوب گرگویی که ابن آدم
من که نسل احمد و دربان غوث الاعظم
شکر الله من کنون همراز ابن مریم

(۱) استن حنا نه: ستونی از چوب که پیغمبر اکرم هنگام موعظه و ایراد خطبه بر آن تکیه می کرد، و موقمی که منبری برای حضرت رسول (ص) ساخته شد آن ستون از مفارقت آن حضرت بناله در آمد. فرهنگ عمید

خضر وقت خویش شوای دل بجو آب حیات

از نم هستی گذر پس فاش گو دیگر، بمم
جد من ای غافل بیچاره باشد نور بخش^۱ فاش می گویم که من در نور بخشی حاتم
من که شبل^۲ حیدر کرارم و زهرا نژاد تیزتر از ذوالفقارم کی من از آهن کم
ای صبا خاگ بخارا را ببوس و عرضه دار من گدای کمترین قربان شاه عالم
شاه نقشی^۳ را به امر غوث گیلانم غلام گر بدل باشد نفاقم لاشک ابن ملجم^۴

(فدا)

محمد عطاری فرزند سعید متخلص به " فدا " در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در بانه متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در بانه به پایان رسانید، در سال ۱۳۲۱ از بانه به قلاذره کردستان عراق مهاجرت نمود در آنجا به عنوان پرستار استخدام گردید. در سال ۱۹۷۵ میلادی پس از ناکامی شورش ملامصطفی با رزانی به ایران پناهنده شد و در شهرداری بانه به صورت سرکارگر مشغول گردید و در سال ۱۳۵۹ به عراق بازگشت و به زبانهای کردی و فارسی و عربی تسلط دارد. علاوه بر این که به فارسی و کردی شعری سراید، در ترجمه هم از استعداد خوبی برخوردار است کتاب تاریخ مردوخ و کردشناسی اثر مراد ااورنگ را از فارسی به کردی ترجمه نموده و در عراق به چاپ رسانیده است. برای نمونه قطعه شعری را که تحت عنوان جورگردون در رابطه با غزل " درد بی همدردی " کرمانج سروده است نقل مینماید، که

-
- (۱) گویا شیخ عیسی برزنجه لقبش نور بخش بوده.
 - (۲) شبل به کسر اول و سکون دوم بچه شیریه که شکار کند. فرهنگ عمید.
 - (۳) منظور از شاه نقشی، مؤسس طریقه نقشبندی می باشد.
 - (۴) اشعار مزبور با مجموعه دیگری به خط خود سید حسن، نزد آقای رئوف سلیمی دبیر علوم اجتماعی موجود است، که مورد استفاده مؤلف قرار گرفت.

کرمانج هم غزل جوابیه‌ای را در پاسخ وی انشاد نموده است .

جو رگردون

عاقلان از جو رگردون در غمند عارفان با درد و سختی همدمند
از جفای ناکسان شاکی مباش همچو تو بسیار در این عالمند
دو خود برگوی با ما حیدلان گرچه این صاحب‌دلان اینجا کمند
ما ادیبان یار و غمخوار توئیم خصم گرگ و یارمیشان با همند
دو خود را بر طبیبان عرضه دار این طبیبان درد را چون مرهمند
در شهوار است این اشعار تو — و در هوایت خاطران در ما تمنند
یار " کرمانجی " نگردد جز " فدا " دیگران مغشوش و درهم برهمند

کرمانج هم در تاریخ ۱۳۵۴/۱۱/۱۳ جواب " فدا " را چنین داده است :

کرده‌ای از من به شعری چند یاد از تو ممنونم ادیب خوش نهاد
یادتو از من به شعر پر فروغ کردی ، من را در حقیقت شاد شاد
از فروغ شعرتو دریافتم گوهری ، چون تونه هرما در بزاز
" عاقلان با درد و محنت همدند " من ندارم دوست ؛ با حرفت عناد
شکوهی من خودزی همدردیست در دبی هم در دیم در دیست حاد
من زتوتنها " فدا " ممنون^{شدم} تویی آری غم‌دادی بی‌داد
از خدا خواهم که درد و رفلک شاد گردی شاد و خوش‌ای همنژاد

قاضی عبدالرحمن مفتی

وی جدما دری راقم سطور و فرزند قاضی محمد سلیم از نژاد مولانا موسی توکلی می باشد. پس از تحصیلات مقدماتی، سالها در سلیمانیه و موصل و کوی وهه ولیر (اربیل) نزد اساتید مشهور به تحصیل ادا مه داد. از جمله استادان بنا مش ملاقا در بیا ره بوده است. پیش از جنگ بین الملل اول که مدت هفت سال بانه تحت استیلای حکومت عثمانی بود، قاضی عبدالرحمن در مسند اجدادی خویش در سمت قضاوت و تدریس در مسجد قاضی مشغول بود و چون از لحاظ علم و تقوا شهرتی به سزا داشت به عنوان مفتی در مسائل دینی شناخته شد.

به هنگام شروع جنگ جهانی اول به سلیمانیه مهاجرت نمود و در آنجا وفات یافت و جنازه اش در گورستان سیوان دفن گردید. ناری شاعر معروف کرد (۱۸۷۴ - ۱۹۴۴ م) مدتی در بانه نزد وی تحصیل علم نموده است. حاج ملاسلام

حاج ملاسلام از علمای سرشناس بانه بوده که از منطقه مکرران به بانه مهاجرت نمود، و در مسجد ابراهیم آغا به تدریس و امامت اشتغال ورزیده است. در سال ۱۳۳۶ هجری قمری دارفانی را وداع گفته و در گورستان بانه کون مدفون گردیده است.

ملا عیسی زربنه‌یی

ملا عیسی از اجداد ملا حمد خطیب بوده، نامبرده در زمان سلطنت نادر شاه می زیسته و یک جلد از کتاب فقه ابن حجر را به فارسی ترجمه نموده

که دستنویس آن نزد حاجی ملاعلی خطیبی از نوادگانش موجود است .

حاجی بابہ شیخ

حاجی بابہ شیخ پسر خاله مادر نویسنده ی کتاب و فرزند شیخ عبداللہ بن شیخ محمد کاژاوی از احفادابی الوفاء نرگسی از نسل سید محمود المظفر ابن امام محمد باقر (رضی اللہ عنہ) می باشد . وی در حدود سال ۱۳۰۲ هجری قمری در بانہ تولد یافته است . پس از تحصیلات مقدماتی برای ادامہ تحصیل بسیاری از مناطق کردستان را زیر پا گذاشته تا اینکه بہ بیارہ رفتہ و نزد ملاقا در بہ شاگردی پرداختہ و از مشارالیه بدریافت اجازہ نائل گردیدہ و سپس بہ بانہ بازگشتہ و بہ تدریس و خدمت بہ دین اشتغال ورزیدہ است . در خلال جنگ جهانی اول بہ چویشہ یکی از آبادیہای پنجوین مهاجرت نمودہ و از آنجا ہم با حدود بیست نفر از افراد تحت تکفلش بہ قریہ " دیمہ یو " و سپس بہ بارام آوارہ رہ و را مان نقل مکان نمودہ و دو سال در آنجا ماندگار شد .

پس از طی دوران قحط و غلا بہ دہ المانہ رفتہ و در آنجا مورد احترام فرج اللہ بیگ از نوادہ مصطفی سلطان قرار گرفتہ و بہ تدریس و بازرگانی مشغول شدہ .

در سال ۱۳۵۰ ه ق فرج اللہ بیگ او را با خود بہ زیارت بیت اللہ بردہ و سرانجام در سال ۱۳۷۵ ه ق در دہ المانہ وفات یافتہ و ہما نجا بہ خاک سپردہ شدہ است .^۱

۱ - علماء نافی خدمہ العلم والدین ص ۲ - ۱۲۱ تالیف ملا عبد الکرم مدرس چاپ اول ، بغداد ۱۴۰۲ ه - ۱۹۸۳ م .

فرزند ارشدش حاج سیدعلی خالیدی اکنون در قلعه‌ی مریوان به تدریس و امامت در یکی از مساجد آنجا مشغول است و به لحاظ علم و تقوی از احترام فوق العاده‌ی طبقات مختلف مردم برخوردار می باشد .

ملاعبدالله بانه‌یی

وی اهل نمشیر بوده ، حدوداً " در تاریخ ۱۳۱۲ تولد یافته است . برای کسب علم مدارس زیادی را دیده پس از طی مراحل اولیه‌ی تحصیل راهی هورامان شده و در مدرسه شیخ علاءالدین به تحصیل ادامه داده تا اینکه موفق به دریافت اجازه (گواهینامه) گردیده است سپس در قریه " گولب " شاره زور به عنوان مدرس و پیش‌نما مشغول بکار شده بعد از ازدواج به " هانه گرمله " رفته و سپس به قریه " دره شیش " نقل مکان نموده و با علمای حلبجه ارتباط برقرار کرده است . وی از لحاظ علم و تقوی زبانزد خاص و عام بوده در سال ۱۳۴۵ هـ ق وفات یافته و در قبرستان اصحاب سر راه بیاره به حلبجه به خاک سپرده شده است .^۱

ملا محمد امین چیچورانی

عالم فاضل و زاهد ملا محمد امین چیچورانی در آبادی چیچوران^{نه} با تولد یافته است . تاریخ تولد وی را در حدود ۱۲۸۰ هجری ثبت کرده اند . برای تحصیل علم بمدارس زیادی سرزد تا اینکه به مدرسه علامه ملاعبدالرحمن پنجونی راه یافت و پس از فرا گرفتن فقه و علوم افراد

۱ - علماء ثافی خدمه العلم والدین ص ۳۶۲ .

زیادی نزدوی به مقام والی علم دست یافتند. درآبادیهای "چرچه قلا" مدتی مدرس و پیشنماز بود و برای چندسالی هم ببانه بازگشت سپس به رشه در مریوان رفت و پس از ده سال تدریس و امانت حدود سال ۱۳۵۵ هـ در همانجا وفات یافت.^۱

ملایحیی

وی فرزند ملا محمود بن حاج ملاسلام می باشد در بانه متولد شده ، پس از ختم قرآن و کتابهای مقدماتی ، نزد علمای مشهور کردستان به تحصیل ادامه داد . سپس به سلیمانیه رفت و نزد دانشمندان می موسوم شیخ عمر مشهور به ابن قره داغی به تحصیل الفیهی جلال الدین سیوطی پرداخت بعد به فراگیری کتابهای منطق و فقه مشغول شد . چندی هم به سابلان (مهاباد) رفت و به فراگیری کتاب برهان در منطق و کتاب های دیگر پرداخت پس از دریافت اجازه (گواهینامه) به بانه بازگشت و به تدریس اشتغال ورزید و در حدود سال ۱۳۵۵ هجری قمری در بانه وفات یافت.^۲

شیخ یحیی کاژاوی

وی فرزند شیخ عبدالله کاژاوی است . پس از تحصیلات علوم دینی و دریافت اجازه به اتفاق برادرش شیخ محمدراهی سابلان گردید پس از

۱ - همان کتاب ، ص ۵۴۴ .

۲ - همان کتاب ، ص ۶۲۵ .

چندی در راه مراجعت به سلیمانیه وارد بانه شد. در آنجا به خواهش یونس خان حاکم وقت دربانان اقامت گزید و ضمن اداره‌ی مسجدی به تدریس اشتغال ورزید و سید عبدالله برادرزاده اش هم در مسجد دیگری به امانت و تدریس پرداخت. در سال ۱۳۵۳ هجری قمری از بانه به عراق بازگشتند و در ده چویسه نزدیک پنجوین وفات یافت و خانواده‌شان تحت سرپرستی حاج بابا به‌شیخ فرزند شیخ عبدالله به مریوان روی نهادند.^۱

۱ - همان کتاب، ص ۶۲۷.

فصل چهارم

تاریخ بانه

از تاریخ پیش از اسلام بانه اطلاعات چندانی در دست نیست و برای درک چگونگی مذهب و وضع اجتماعی و سیاسی آن باید به کتابهای مستندی که درباره کردستان نوشته شده مراجعه نمود. ولی آنچه مسلم است ضمن کشمکشهای ایران و روم گاهی بانه هم متحمل خسارات و زیانهایی شده که در وضع سیاسی و اجتماعی آن بی تأثیر نبوده است. در ماه شباط ۶۲۸ م. هراکلیوس (هرقل) امپراتور روم در جنگ با ایران «شهرزور» را تسخیر و غارت و ویران نمود و در بیست و چهارم همان ماه از طریق «قزlj» به بانه وارد شد و پس از هفت روز اقامت در آنجا بسوی همدان رهسپار گردید...^۱

تسخیر بانه توسط
مسلمین
در نسخه‌ای خطی به نام فتوح «سواد العراق» تألیف «واقدی»^۲
که نزد ملا عبدالصمد مرگه در کردستان عراق بوده و به سفارش
«شیخ محمد امین بیرو» خلیفه شیخ ضیاءالدین اقتباس

(۱) تاریخ السلیمانیه ص ۲۸.

(۲) واقدی (ابوعبدالله محمد): (۷۴۷ - ۸۲۲ م) در مدینه تولد یافته راهنمای حج هارون الرشید و وزیرش یحیی بوده. در رصافه سنت قضات ردا داشته. تألیفاتش «الغازی» و «فتوح الشام» و «فتوح مصر» میباشد. المنجد. فتوح الشام را ملا عزیزوا عظمی ساکن سردشت به فارسی ترجمه نموده، ولی هنوز چاپ نشده است.

شده و مورد استفاده نگارنده قرار گرفته است. چنین آمده:

«از آنها که محل وثوق و اطمینان بودند مانند وائله جویری و غیره، که منطقه بانج (بانه) بدون جنگ و خونریزی فتح گردید ولی قلبا در صدد حيله و خیانت بودند. وقتی خالد بن ولید شهرستان «اورمانی»^(۱) را از طریق جنگ گرفت در بانه بیست نفر از عرب مسلمان اقامت گزیده بودند. مردم بانه آنها را کشتند. چون جریان به اطلاع خالد رسید بیشتر سپاه تحت فرماندهی خود را در اورمانی زیر نظر «انس بن مالک» قرار داد و خود با عده ای از مسلمین که «قعقاع بن عمرو تمیمی» و عبدالله بن عمرو مقداد و ضرار نیز جزء آنها بودند به بانه عزیمت نمود و انتقام بیست نفر یاران خود را گرفت و ضمن آن بسیاری از ساکنین را مقتول و غارت نمود و چیزی برایشان باقی نگذاشت و آنها را نفرین کرد...»

گفته و اقدی درست بنظر میرسد چون بعد از سیزده قرن از آن تاریخ هنوز بیشتر مردم شهرستانهای مجاور اهالی بانه را «صحابه کش» مینامند. بواسطه قبول اسلام بدون جنگ، مسلمین حاکم بانه را اختیارالدین نامیدند و به همین جهت حکام آنجا به اختیارالدینی اشتها یافتند.

گویند خالد بن ولید قباله بانه و حومه رادر ده «مروی» واقع در کردستان عراق زیر درخت چناری که تا کنون در آنجا پابرجاست برای امیر اختیارالدین نوشت و قرنهای بعد حاج کاک احمد سلیمانی از فقها و عرفای مشهور کرد (۱۲۰۸-۱۳۰۵ هـ ق) رحمه الله آن قباله را دیده و تأیید نموده است و به هنگام فوت آخرین امیر اختیارالدینی یعنی کریم خان، بیگزاده های بانه آنها را بدست آورده و توسط حاجی نایب (مصطفی بیگ) به آتش کشیده شد.

در اکثر جنگهای ایران با کشورهای دیگر، جنگجویان بانه سرداری از بانه در جنگ چالدران^(۲) شرکت داشته و شجاعتهایی از خود نشان داده اند. بسیاری از آنها نامشان در تاریخ ضبط شده، از جمله کسانی که تاریخ از آنها یاد کرده «سارو بیر» میباشد که در جنگ چالدران به سال ۹۲۰ هجری میان ایران

(۱) شاید اورمانی همان هورمان باشد.

(۲) چالدران نزدیک خوی در آذربایجان غربی واقع است. جنگ مزبور در ماه رجب ۹۲۰ شروع و به شکست ایرانیان منتهی شد. در آن زمان سلطان سلیم اول امپراطور عثمانی بود.

و عثمانی مورد تشویق و تحسین شاه اسماعیل صفوی^۱ قرار گرفته است و تحت عنوان «شیر مردی از کردستان» در کتاب شاه جنگ ایرانیان بخشی به اختصاص یافته که به لحاظ اهمیت موضوع، قسمتهائی از کتاب مزبور که شرح دلاوریهای وی میباشد نقل میگردد.

«در بین افسران ارتش ایران مردی بود به اسم «ساروبیره» معروف به قورچی. او را از این جهت قورچی میخواندند که متخصص سلاح آتشین یعنی شمشال^۲ بود و می توانست باروت بسازد. (ساروبیره) قورچی هر جا میرفت انگشت نما می شد و گاهی که برای مزاح یکی از افسران را بلند میکرد، افسر مزبور طوری کوچک جلوه مینمود که گوئی «ساروبیره» يك كودك را بلند کرده است. «ساروبیره» در کردستان و در شهری که «بانه» خوانده می شود متولد گردید و وقتی به پنج سالگی رسید پدرش يك کمان و يك ترکش پراز تیر و يك کارد به او داد که برود غذای خود را تحصیل نماید. از آن موقع که اطفال دیگر اگر تنها بمانند بگریه درمی آیند «ساروبیره» عادت کرد که مستقل زندگی نماید. هر روز «ساروبیره» خردسال برای تهیه غذای خود به صحرا میرفت و صید میکرد و از گوشت شکار تغذیه مینمود و بقیه را به خانه برای والدین خود می آورد. در منطقه ای که «ساروبیره» در آن زندگی میکرد پلنگ فراوان بود و به دفعات اتفاق افتاد که در موقع شکار گرفتار پلنگ گردید ولی هر بار «ساروبیره» در جنگ با پلنگ فاتح میشد و لاشه آن جانور را به خانه می آورد و با پوست پلنگ برای خود لباس تهیه مینمود. در بین جوانان «بانه» تنها کسی که لباس از پوست پلنگ داشت «ساروبیره» بود و به همین جهت انگشت نما میشد یعنی همه حتی سکنه شهرهای دیگر وقتی به «بانه» می آمدند «ساروبیره» را می شناختند و او را «پلنگینه پوش» می گفتند. «ساروبیره» هر نوع جانور را شکار میکرد ولی در شکار گوسفند و بز کوهی بیش از جانوران دیگر تخصص داشت و هر جا که گوسفند و بز کوهی میرفت «ساروبیره» هم میرفت. شکارچیان کهن سال او را از آن نهی میکردند و می گفتند: «ساروبیره»! گوسفند کوهی و بخصوص بز کوهی وقتی شکارچی را می بیند برای اینکه او را بقتل

(۱) شاه اسماعیل شنبه ۲۵ رجب ۸۹۲ متولد و دوشنبه نوزدهم رجب وفات یافت در سیزده

سالگی بهادشاهی رسید و ۲۴ سال سلطنت کرد.

(۲) شمشال: به فتح ش، حربه آتشین سرپر که در قدیم متداول بوده. فرهنگ عمید

برسانند از نقاطی می‌رود که انسان اگر از آنجا عبور نماید پرت خواهد شد و استخوانهایش در قعر دره درهم خواهد شکست. هر شکارچی که در کوه بز کوهی را تعقیب کرد کشته شد چون بز کوهی از جاهایی عبور مینماید که پای انسان در آنجا روی سنگهای کوه‌بند نمیشود و می‌لغزد و چند لحظه دیگر پس از سقوط طولانی استخوانهایش در قعر دره می‌شکند.

«ساروبیره» اندرز مردان با تجربه را از يك گوش می‌شنید و از گوش دیگر بدر میکرد و هم چنان گوسفندها و بزهای کوهی را در کوه‌های سنگلاخ تعقیب مینمود. وقتی «ساروبیره» به سن پانزده سالگی رسید آنقدر خوش اندام و قوی‌هیکل و زیبا بود که هموطنانش او را سهراب لقب دادند. تمام دختران جوان در شهر «بانه» جاییکه «ساروبیره» آنجا میرفت چشم بدو داشتند ولی آن جوان توجهی به دختران نمیکرد و طوری شکار جانوران فکر او را مصروف کرده بود که بفکرهای دیگر نمیرسید.

آن جوان پانزده ساله جز از خداوند از راه معتقدات دینی از هیچ‌کس بیم نداشت. راهزنان که در تمام ادوار در کردستان بودند اگر می‌شنیدند که «ساروبیره» در منطقه‌ای مشغول شکار است از آن منطقه پرهیز مینمودند که مبادا به پسر جوان برخورد کنند. برد تیر «ساروبیره» حتی از کمانداران سی ساله بیشتر بود برای اینکه بازوی او قوت داشت و تیرش خطا نمیکرد.

در سن پانزده سالگی «ساروبیره» متوجه شد که قسمتی از دسترنج او به‌هدر می‌رود زیرا نمیتواند تمام گوسفندان و بز کوهی را صید نماید و به‌شهر منتقل کند... لاشه گوسفند و بزها سنگین بود و «ساروبیره» از عهده حمل تمام آنها به‌شهر برنمی‌آمد و وقتی مراجعت میکرد تا لاشه‌های دیگر را حمل کند میدید که طعمه جانوران صحرا شده یا اینکه در فصل گرما بر اثر حرارت هوا فاسد گردیده است. این بود که عزم جزم کرد هنگامیکه به شکار می‌رود يك یا دو نفر از جوانان «بانه» را که همسال او هستند با خود ببرد تا اینکه برای حمل لاشه شکار به او کمک نمایند.

دو تن از جوانان داوطلب شدند که با «ساروبیره» بروند و از آن به بعد «ساروبیره» به يك تعبیر قصاب شهر «بانه» شد و برای سکنه محلی گوشت فراهم

میکرد و چون گوشت او ارزانتر از گوشت قصابان شهر و شاید مطمئن‌تر بود مردم با رغبت خریداری میکردند. طبق معمول حسادت شکارچیان دیگر تحریک شد و در صدد برآمدند که «ساروبیره» را تعقیب نمایند و در شکارگاه او مبادرت به صید نمایند چون آنها تصور میکردند که موفقیت «ساروبیره» در شکار مربوط است و به‌وفور جانوران در منطقه‌ای که وی شکار مینماید.

ولی وقتی در شکارگاه «ساروبیره» مبادرت به صید کردند متوجه شدند که موفقیت آن جوان مربوط به‌وفور شکار نیست بلکه کوه‌پیمایی او و بخصوص برد تیر او سبب می‌شود که بتواند هر مرتبه که به شکار میرود چندین بز و گوسفند کوهی را صید کند و با همکارانش به شهر بیاورد و بفروشد.

«ساروبیره» از فاصله سیصد ذرعی شکار را با تیر میزد و از پا در می‌آورد و در فاصله سیصد و پنجاه ذرعی شکار را مجروح میکرد و دیگران نمیتوانستند که صید نمایند. در قرن گذشته مثل امروز برای شکار مقررات مخصوص وجود نداشت و هر کس میتواند در هر فصل به شکار برود فقط حق نداشت که در املاک و قرق دیگران شکار نماید. «ساروبیره» وارد املاک و قرق دیگران نمیشد. شکار او در مناطق کوهستانی بود و بز و گوسفند کوهی را صید میکرد و در شهر می‌فروخت. وضع زندگی «ساروبیره» با فروش گوشت شکار خوب شد و در «بانه» دو خانه خریداری کرد و پدرش که حیات داشت به او توصیه نمود که کارش را توسعه بدهد تا بتواند در سایر شهرهای کردستان هم گوشت بفروشد. اما دو اشکال وجود داشت که نمیتوانستند رفع کنند. یکی کندی وسائل حمل و نقل در آن دوره که مانع از این میشد که گوشت را از نقاط دور به شهر برسانند. دیگری این موضوع که همکاران «ساروبیره» نمیتوانستند مثل او صید کنند. گرچه آنها بر اثر همکاری با آن جوان در تیراندازی مهارت پیدا کردند ولی بازوی «ساروبیره» بازوئی دیگر بود و وقتی تیر را بر کمان می‌بست و نشانه میرفت میتواندست که تفاوت دو انگشت را نشانه بگیرد. «ساروبیره» موقعی که تیر را به کمان بسته بود سرعت حرکت باد و سرعت حرکت صید را اندازه میگرفت و می‌فهمید از لحظه‌ای که تیر از کمان جدا میشود تا وقتی که به هدف میرسد صید چقدر راه را طی مینماید. جوان کرد در هیچ مدرسه تیراندازی مشق تیر نکرده بود و علم خود را در

دامن صحرا و دامنه کوهها استنباط نمود. همکاران «ساروبیره» نه قوت بازوی او را داشتند و نه علم تیراندازی جوان کرد را. «ساروبیره» با جوانمردی و نظر بلندی تمام مردان ساده که در آغوش طبیعت زندگی میکردند علم خود را به همکارانش می آموخت و به آنها میگفت چگونه تیراندازی کنند.

ولی دیگران نمیتوانستند علم او را فرا بگیرند و چون زور بازوی «ساروبیره» را نداشتند در موقع کشیدن زه دستشان میلرزید زیرا طوری فشار می آوردند که بدنشان دچار ارتعاش می شد. در منطقه «بان» دسته «ساروبیره» نه فقط از لحاظ اینکه شکارچی بود معروف شد بلکه از جهت دیگر هم معروف گردید و آن استقلال آن دسته بود. افراد دسته «ساروبیره» در آن دوره که زور گرفتن به زیردستان و اشخاص ناتوان امری عادی بشمار می آمد به کسی زور نمی گفتند و مردم را نمی آزردهند زیرا از حیث معاش دغدغه نداشتند. آنها زحمت می کشیدند و برای سکنه شهر و قراء اطراف گوشت فراهم میکردند و به راحتی زندگی مینمودند و چون از لحاظ معاش استقلال داشتند نه زور به کسی می گفتند و نه زور از کسی می شنیدند.

وقتی افراد ناتوان متوجه شدند که «ساروبیره» و همکارانش جوانمرد هستند برای رفع اختلافات خود به او متوسل گردیدند. «ساروبیره» با حکمیت به اختلافات مردم خاتمه میداد بدون اینکه از کسی حق الزحمه یا رشوه بخواهد.

شاه اسماعیل در آغاز سلطنت سفری به کردستان کرد و از بانه عبور نمود و در آنجا وصف «ساروبیره» را شنید و خواست او را ببیند. بعد از مشاهده آن جوان از وی خوشش آمد و گفت: «ساروبیره» آیا موافق هستی که وارد خدمت من بشوی و در قشون من کار کنی؟ «ساروبیره» گفت: من احتیاجی به خدمت تو ندارم زیرا من و همکارانم از راه شکار ارتزاق می کنیم. شاه اسماعیل گفت: «ساروبیره» میدانم که تو به من احتیاجی نداری ولی من، به تو و امثال تو که جوانان دلیر این کشور هستی احتیاج دارم و حیث است که زندگی جوانی چون تو با شکار بگذرد. تو اگر وارد قشون من شوی چون شجاع و یک تیرانداز زبردست هستی ترقی خواهی کرد و به جاهای بزرگ خواهی رسید و من از وجودت استفاده خواهم کرد.

«ساروبیره» گفت: ما عده ای دوست و همکار هستیم که باهم زندگی کرده ایم و عزم داریم که در آینده نیز باهم زندگی نماییم. من اگر وارد قشون تو بشوم باید

همکارانم را هم بیاورم و آیا موافقت میکنی با من وارد قشون تو شوند؟ شاه اسماعیل گفت: هر کس را که تو بخواهی وارد قشون من بکنی می‌پذیرم. این بود که «ساروبیره» با تمام همکاران خود وارد قشون شاه اسماعیل گردید. در آن موقع عقیده داشتند که مردان قوی هیکل شمشالچی شوند برای اینکه وزن شمشال خیلی سنگین بود.

شمشالهای آن عصر با لوله‌های طولانی و ضخیم و فراخ به يك توپ شباهت داشت که قنداقی برای آن ساخته باشند. قنداقهای آن موقع هم غیر از قنداقهای تفنگ امروزی است که ما با آن آشنا هستیم و حمل قنداق هم مزید بر سنگینی شمشال میشد. لذا مردان قوی هیکل و نیرومند را (قورچی) میکردند یعنی عهده‌دار سلاح آتشین مینمودند تا اینکه بتوانند شمشال را روی دوش بگذارند و حمل نمایند. علاوه بر شمشال کسی که «قورچی» بود می‌باید که سرب و باروت و سلاح آتشی خود را نیز حمل کند. تا آنروز «ساروبیره» شمشال را بکار نبرده بود ولی برخلاف بعضی از تیراندازان برجسته که شمشال را به نظر تحقیر نگاه میکردند «ساروبیره» از شمشال متنفر نشد و دریافت که تیرهای اول و دوم شمشال اگر به هدف اصابت کند خیلی خطرناک است. جوان کردها منظور که با استفاده از هوش فطری در تیراندازی با کمان برجسته شد در تیراندازی با شمشال نیز برجسته گردید و همکارانش نیز ورزیدگی پیدا کردند.

شاه اسماعیل در چند جنگ «ساروبیره» و همکارانش را به کار انداخت و دریافت که مردانی دلیر هستند. بعد از هر جنگ «ساروبیره» ترفیع درجه پیدا کرد بطوری که وقتی جنگ «چالدران» آغاز شد آن جوان کرد يك افسر ارشد بود. «ساروبیره» وقتی وارد قشون شاه اسماعیل شد مردی مسلمان بشمار می‌آمد ولی يك مسلمان ساده بود، سربازانی که تحت فرماندهی «ساروبیره» خدمت میکردند کرد بودند و در بین آنها سربازان لر، عشایر کاکاوند و سکوند و اسب‌بازان هم دیده میشد. سلاح اصلی سربازان لر چماق بسود و در بکار بردن چوب در میدان جنگ خیلی مهارت داشتند.

در دست آنها چوب سلاحی بود مخوفتر از شمشیر و با يك ضربت چوب يك مرد نیرومند را از پا می‌انداختند. سربازان کرد که تحت فرماندهی «ساروبیره»

خدمت میکردند شمشیر و نیزه و گرز و فلاخن داشتند. علاوه بر این دو تیره يك عده از سربازان طایفه «روملو» تحت فرماندهی «ساروبیره» خدمت میکردند.

«ساروبیره» گریزی در دست داشت که بر سر آن وزنه‌ای از سرب بوزن يك- من ونیم نصب کرده بودند و با سپر خود را از قسمتی از حملات دشمن حفظ مینمود. دوهزار سرباز کرد و لر و «روملو»ی و «ساروبیره» یکمرتبه خود را وسط میدان جنگ انداختند و طوری نعره می‌زدند که گویی بیست هزار تن هستند.

سربازان «ساروبیره» با حمله ناگهانی، خود مجالی به سربازان «حسن بیگ لله و امیر عبدالباقی» و آن قسمت از سربازان «اصلان» که هنوز می‌جنگیدند دادند که بتوانند قدری نفس تازه کنند. هر دفعه که دست «ساروبیره» با گرز فرود می‌آمد يك نفر می‌افتاد و در طرفین او همکاران قدیمی وی هنگامی که شکار و گوشت فروشی می‌کردند می‌جنگیدند.

چماقهای وحشت‌آور آنها که از سنگینی درختهای مغزدار مثل چوب بلوط (بهرو) و چوب گردو می‌ساختند در سنگینی کمتر از گرز «ساروبیره» نبود و وقتی بر کتف يك سرباز «ایچ اوقلان» فرود می‌آمد او را می‌انداخت و اگر گرز بر مغزش فرود می‌آمد سر او را می‌شکافت و سبب مرگ وی می‌شد.

«ساروبیره» و همراهانش تمرین نظامی سربازان «ایچ اوقلان» را نداشتند ولی از زمان کودکی در کوه بسر میبردند و برای تأمین معاش تلاش میکردند. آنها درس شجاعت و استقامت را در مکتب طبیعت که بهترین مکتبها برای تربیت جسم و روح است فرا گرفته بودند و عضلات آنها بر اثر جد و جهد و زحمت کشیدن چون پولاد شده بود. آنچه نزد ما موسوم به ترس است در قلب «ساروبیره» و سربازان وجود نداشت برای اینکه ترس ناشی از تنبلی و بیکارگی و عدم مواجهه با خطر است.

کسی که از سن پنج سالگی عادت کرده بود در کوه بسر ببرد و از سن ده- سالگی با پلنگ دست و پنجه نرم کند و در هر قدم که در کوه برمیدارد يك مارزهر دار مقابل خود ببیند و آن را مقتول کند و با راهزنان ستیز نماید نمی‌فهمد که ترس چیست. «ساروبیره» و سربازانش فنون جنگی را به انداز سربازان «ایچ اوقلان» نمیدانستند ولی تهور فوق العاده و استقامت جسمی آنها جبران آن قسمت را میکرد. همانطور

که آتش و آب وقتی به يك نقطه حمله می کنند راه خود را می‌گشایند آن دوهزار تن هم راه خود را می‌گشودند. و وقتی «ساروبیره» گرم شد سپرها را برد برای اینکه میدانست مانع از این است که بتواند با فراغت بال بجنگد. طوری تهور دوهزار سرباز «ساروبیره» اثر کرد که يك شکاف بزرگ در صف سربازان «ایچ اوقلان» بوجود آمد و لحظه به لحظه شکاف مزبور وسیع تر میشد. ولی هر قدر که «ساروبیره» جلو میرفت از شماره سربازانش میکاست. چون علاوه بر اینکه سربازان «ایچ اوقلان» سربازان کرد و لر و «روملو» را به قتل میرسانیدند، تیراندازان عثمانی که کمانهای فنی داشتند دائم بطرف سربازان ایران تیراندازی میکردند. يك تیر کوتاه از فنی جستن کرد و بر صورت «ساروبیره» نشست و گونه او را سوراخ نمود.

«ساروبیره» مثل اینکه خاری را از صورت دور نماید دست برد و آن تیر را از صورت کند و بدور انداخت و بعد نعره ای برآورد و گرز خوفناک خود را بفرق يك سرباز «ایچ اوقلان» زد و سرباز عثمانی بدون ناله بر زمین افتاد و برنخاست. (فرید - مؤذن زاده) به اطرافیان خود گفت اگر ما جلوی این سربازان کرد و لر را نگیریم دچار زحمت خواهیم شد اینان تازه نفس هستند و بدون تردید فرمانده آنها «ساروبیره» معروف است. آنگاه دست را بالای چشمها قرار داد که بتواند سربازان کرد و لر را بهتر ببیند و گفت: آه... خود اوست نگاه کنید او «ساروبیره» است که در بین افسران شاه اسماعیل از همه بلند قامت تر و قوی تر میباشد.

«ساروبیره» و سربازانش بدون توجه به تلفات خود میزدند و می انداختند و پیش میرفتند، و در عقب آنها سربازان «حسن بیگ الله» و «امیر عبدالباقی» که نفس تازه کرده بودند می آمدند.

شاه اسماعیل در حالیکه جنگ قلب ارتش خود را مینگریست جنگاوران را مورد تحسین قرار میداد و مثل اینکه آنها میتوانند صدایش را بشنوند می گفت: آفرین بر تو «ساروبیره» من روز اول که تو را در بانه دیدم فهمیدم که لایق تربیت هستی و اگر به تو توجه نمایند يك افسر دلیر و برجسته خواهی شد. من از مولای متقیان خواستارم که تو را کمر بسته خود بکند... آه... باز هم يك تیر بر صورت تو نشست... ولی من تو را میشناسم و میدانم که دلیر تر از آن میباشی که از يك تیر و دو تیر از پا در آیی و نشستن تیر بر صورت تو مثل این است که مگسی بر صورت

نشسته باشد.

يك گلوله توپ از نوع گلوله‌های مضاعف از راه رسید و به دست راست «ساروبیره» اصابت کرد. در آن موقع سردار کرد دست راست را با گرز مهیب خود بلند نگاه داشته بود و گلوله مضاعف توپ دست راست را از بدن جدا کرد بدون اینکه آسیبی دیگر به کالبد برسد. آن مرد خارق العاده بجای اینکه در فکر دستش باشد گرز خود را جستجو کرد و در حالیکه از مقطع دست راست خون فواره میزد گرز را با دست چپ از زمین برداشت و نعره‌ای هول‌انگیز بر آورد و بطرف موضع توپها دوید. توپچی‌های عثمانی مشغول پر کردن توپها بودند و عده‌ای از آنها میدان جنگ را تحت نظر داشتند و دیدند مردی بلند قامت در حالیکه از يك طرف بدنش خون جستن می‌کند نزدیک میشود. عده‌ای از آنها که مسلح به کمانهای فنی بودند به طرف «ساروبیره» تیر اندازی کردند. ولی تیرهای کوچک آنها اگر میتواندست جلوی توفان و سیل را بگیرد قادر بود که از نزدیک شدن «ساروبیره» جلوگیری کند. «ساروبیره» خود را به توپچیه‌ها رسانید و گرز مرگ آور وی به تکان درآمد. هر دفعه که گرز او فرود می‌آمد مغز يك توپچی متلاشی میشد یا استخوان شانه توپچی‌ها له می‌گردید. نعره‌های «ساروبیره» و ضربه‌های مرگ آورش طوری وحشت در دلها انداخت که توپچیه‌ها سنبه را در توپها گذاشتند و گریختند.

وقتی «ساروبیره» دید توپچیه‌ها فرار کردند چرخ توپها را بیاد گرز گرفت و درهم شکست چون می‌فهمید که اگر چرخ توپها را درهم بشکند آنها را از کار می‌اندازد.

ولی آنهائی که فرار اختیار کردند از دور بجانب آن مسرود دلیر تیر اندازی مینمودند و از آن گذشته آن قدر خون از بدن قهرمان کرد رفت که از پا افتاد. با اینکه بر زمین افتاده بود توپچیه‌ها جرئت نمیکردند که نزدیک شوند و می‌ترسیدند آن مرد که انگار هفت جان دارد از جا برخیزد و گرز گران خود را تکان بدهد و سرها را متلاشی نماید و کتفها را بشکند.

سلطان سلیم پادشاه عثمانی نیز مردی سلحشور بود و میتواندست به ارزش مردان جنگی برجسته پی‌برد و بعد از اینکه «ساروبیره» افتاد دریافت که ممکن است سرش را از تن جدا نمایند. دلیری آن مرد طوری در پادشاه عثمانی مؤثر واقع

گردید که يك سوار را فرستاد و بفرمانده توپخانه امر کرد که از بریدن سر «سارو بیر» خودداری نمایند.

سه تن از سرداران برجسته قلب جبهه ایران که «اصلان» و «امیر عبدالباقی» و «سارو بیر» بودند کشته شدند و «حسن بیگ الله» باقی ماند. او متوجه شد که برای نجات آن قسمت از سربازان که زنده مانده اند چاره‌ای جز عقب نشینی نیست.^۱

همچنانکه قبلاً ذکر شد چون مردم بانه بدون جنگ و خونریزی اسلام را پذیرفتند حکام آنجا توسط مسلمین لقب اختیارالدینی را یافتند و بلاانقطاع به حکومت خود ادامه دادند. از اسامی حکمرانان آنها تا اوایل قرن دهم اطلاعی بدست نیامد. ولی از قرن دهم به بعد از افراد مشهور آنها که در کتابها نامشان آمده است یاد میشود.

میرزایبگ مدتی در بانه حکومت نمود و در امارت استقلال تمام یافت. او دختر بیگه بیگ حاکم اردلان را به عقد ازدواج درآورد. سرانجام بر سر خواستگاری دختر بیگه بیگ با سلطانعلی غتلیج کارش به مخاصمه و منازعه کشید. سلطانعلی بیگ برادرش را به نام قاتنمش بیگ در بانه به حکومت منصوب نمود. و میرزایبگ را از آنجا اخراج کرد. میرزایبگ به پدرزنش بیگه بیگ پناهنده شد و با پشتیبانی او موفق شد قاتنمش را از بانه اخراج و مجدداً حکومت را بدست آورد و چندی بعد بمرگ طبیعی درگذشت. از میرزایبگ پنج پسر بنام بوداق بیگ و سلیمان بیگ و غازی خان و میر محمد و اوغورلو به یادگار ماند.^۲

بعد از وفات پدر متصدی امور امارت گشت. پس از چند سال فرمانروایی برادرانش میر محمد و اوغورلو که از مادر دیگر بودند بر او شورش کردند و او را از بانه اخراج نمودند. بوداق بیگ بدربار شاه طهماسب پناه برد و از او برای اعاده حکومت استمداد

بوداق بیگ بن
میرزایبگ

(۱) شاه جنگ ایرانیان در چالدران و یونان. نویسندگان «اشتن متز» آلمانی «جون بارک» آمریکائی. مترجم: ذبیح اله منصوری ص ۲۹۰-۲۷۱ از انتشارات مجله خواندنیها. تهران دیماه ۱۳۴۳.

(۲) دره کوچکی بنام «شیو میرزایبگ» در پایین بیمارستان فرح بانه وجود دارد.
(۳) شرفنامه ص ۴۱۳ و ۴۱۴ تألیف امیر شرف خان بدلیسی. بکوش محمد عباسی چاپ افست علی اکبر علمی تهران ۱۳۴۳.

نمود. شاه‌طهماسب باو کمک نمود ولی در مراجعت بپایانه در شهر قزوین وفات یافت.^۱
بوداق بیگ قبل از مرگ در ۹۶۱ هجری نسبت به عثمانیها اظهار اطاعت کرده بود.^۲

بعد از وفات برادرش بوداق بیگ، از دربار شاه‌طهماسب نامزد
سلیمان بیگ‌بن
میرزا بیگ
امارت شد. بولقلی بیگ پسر آیدین آقای ذوالقدر والی
مراغه را مأمور ساختند که سلیمان بیگ را یاری نموده و به
حکومت بانه منصوب نماید. حسب فرمان، سلیمان بیگ با کمک نامبرده بحکومت
بانه دست یافت.^۳

سلیمان بیگ مردی پارسا و وارسته بود از حکومت بانه استعفا کرده دختر
خود را بعقد نکاح برادرزاده‌اش بدر بیگ درآورد و دوبار به زیارت حج توفیق
یافت.^۴

سلیمان بیگ امارت بانه را به بدر بیگ واگذار نموده و در مدینه منوره سکونت
اختیار نمود، او معاصر صاحب تاریخ شرفنامه است وفاتش در مدینه اتفاق افتاده.^۵
در زمان میر بدر بانه از حکومت اردلان تمکین می‌کرد.

درباره محل وفات سلیمان بیگ بعضی‌ها معتقدند که یکی از دندان‌هایش
جهت تبرک در بانه مدفون است. از طرفی آرامگاهش در تپه‌ای واقع در غرب شهر
بانه بنام خودش زیارتگاه مردم می‌باشد و روی سنگ مزارش که در خلال سالهای
۱۳۱۶-۱۳۲۰ ارین روت نوشته شده بود «سلیمان بیگ بن میرزا بیگ وفات ۱۰۱۰
هجری» از کتیبه مزبور استنباط میشود که در بانه وفات کرده باشد.

در یک نسخه خطی شرفنامه‌ی موجود در کتابخانه‌ی مجلس

شورای اسلامی که به شماره ۳۱۷۶ ثبت شده بحث راجع به سلیمان

بگ را چنین ادامه میدهد.

" از آثار حسنه‌ی اوست، مسجد بروژه و مسجد شیوه (شوی) مع -

(۱) شرفنامه ص ۴۱۴.

(۲) مشاهیر الکورد و کردستان ج اول ص ۱۳۹. محمد امین زکی مطبعة التفتیش بغداد ۱۳۴۶ هـ - ۱۹۴۵ م.

(۳ و ۴) شرفنامه ص ۴۱۵.

(۵) خلاصه‌ی کی تاریخی کورد و کردستان ج ۲ ص ۴۱۳. امین زکی. بغداد ۱۳۵۶ هـ، ۱۹۳۷ م.

موقوفاتش و دو مسجد دیگر از قرایای بانه و دونوبت به زیسارت
حرمین الشریفین زادهما الله تعظیما " و تکریمارفته ، درکرت
آخر در سر مرقد مطهر منور و شهدا کبر حضرت خیرا البشر ملوات الله
علیه وآله الاطهر مجاور گشته ، در مدینه منوره سکونت اختیار
نمود و در همان موضع شریف وفات یافت رحمت الله علیه "



آنچه از آرامگاه سلیمان بیگ بر جای مانده است

اسکندر سلطان لقب امرای اختیارالدینی بیگ و زمانی سلطان و گاهی خان^(۱) بوده. آیت‌اله شیخ محمد مردوخ کردستانی در ص ۶۸ ج دوم کتاب خود با اقتباس از کتاب «تحفه ناصری» که نسخه خطی آن در کتابخانه حاج حسین آقا ملک در تهران موجود است، می‌گوید که: «حکام آنجا (بانه) را سلطان می‌خوانند، به جهت اینکه دولت عثمانی حکام سرحدی خود را «پاشا» که مخفف پادشاه است لقب داده‌اند. نادرهم به عنوان متقابل حکام سرحدی خود را در بانه و اورامان «سان» لقب داده که مخفف سلطان است، در احکام و ارقام همان سلطان نوشته می‌شود...».

اظهار نظر صاحبان تاریخ مردوخ و تحفه ناصری صحیح نیست، زیرا در زمان شاه عباس اول صفوی که بیشتر از ۱۲۰ سال با نادرشاه فاصله زمانی دارد، حاکم بانه را سلطان نامیده‌اند.

اسکندر سلطان در زمان شاه عباس اول حکمران بانه بوده و شجاعت و کاردانی (۱) لقبهای بیگ و خان و آقا ترکی مغولی هستند.

او زبا نزد همگان بوده، به همین جهت در فتح «ایروان» پایتخت قهلمی ارمنستان شوروی مورد تحسین شاه عباس واقع شده و بر میند حکومت اجدادی خود در بانه قرار گرفته. اما پس از چندی (بنای ترمرد^۱ گذاشته و مغضوب واقع شده و متواری گردیده است و بسیاری از اهالی بانه کشته شده و اموالشان به یغما رفته و اینک تفصیل ماجرا از کتاب عالم آرای عباسی:

«از سوانح آن ایام (۱۰۱۸ هجری) آنکه اسکندر سلطان بانه در چمن قراجیوق بدرگاه جهان پناه «شاه عباس اول» آمد. مشارالیه از ممیزان اکراد و عشیرت بانه است. در زمان رومیه شاهی سیونی^۲ اختیار نمود. بایک پسرش بدرگاه معلی شاهی آمده چند سال دیگر ملازمت همایون می نمودند. بعد از فتح ایروان مورد شفقت و تربیت گشته الکاء^۳ بانه که از توابع مراغه است با و تفویض یافت و چنانچه شیوه نفاق و بدنهادی اکراد است آثار خلاف و عصیان به ظهور آمد و از تاریخی که رفته بود از موکب همایون تقاعد ورزیده دیگر به این طرف بازگشت نکرد و خاطر مبارک اشرف از اطوار ناپسند او منحرف گشته تنبیه و تادیب او مکنون خاطر انور بود. در این وقت آتش غضب شاهانه درباره اکراد شعله ور بود. اسکندر سلطان با تیغ و کفن بر پایه سریر اعلی آمد، شرف بساط بوسی دریافت با وجود آنکه دفع و رفع او از آن حدود متضمن چندین مصلحت دولت بود حضرت اعلی از جرئت چنین آمدن از آن اغماض فرموده به لفظ گهربار باو خطاب فرمودند که از اعمال ناشایست که از تو به ظهور آمد مستحق قتل و سیاست شده و ترا زنده از دست دادن منتج مفساد عظیمه است، اما چون خود آمده، در این مرتبه از سیاست تو گشتیم. اگر من بعد خلاف دولتخواهی از تو به ظهور رسد، آماده سیاست باش، که عنقریب خرمن عمرت بآتش غضب شاهانه سوخته به باد فنا خواهد رفت و بخلعت فاخره سرافراز گردانید، رخصت معاودت دادند و او در کمال خوف و غایت دهشت روانه شد و از واهمه و بیم که براو غلبه کرده بود دیگر آرزوی درگاه معلی نکرد. اما عاقبت بکفران نعمت گرفتار گردید و تمتعی از دوست نیافت»^۳.

(۱) شاهسون: نام سپاهستانی که شاه عباس کبیر تشکیل داد و سربازان مخصوص شاه بودند. اکنون نام یکی از ایل های بزرگ ایران است که در حدود تبریز و اردبیل و قزوین سکونت دارند. فرهنگ عمید.

(۲) الکاء به ضم الف: ملک، زمین، میهن، مرز و بوم، کشور. فرهنگ عمید.

(۳) عالم آرای عباسی. ج ۲. ص ۵۷۶. اسکندربیک ترکمان. چاپ سنگی ۱۳۱۴ هجری قمری.

بعد از این واقعه اسکندر سلطان مدت سه سال دیگر به حکومت ادامه داد و از حضور در دربار شاه عباس خودداری نمود. این امر باعث برانگیخته شدن خشم شاه شد و دستور سرکوبی او و قلع و قمع طرفدارانش را صادر کرد. «سانحه دیگر رفتن سارو سلطان بیگدلی حاکم سارو، و غرقان و گاو رود است بر سر اکراد بانه. در قضایای سابقه مذکور شد که اسکندر بانه در چمن قراچوق از خدمت اشرف رخصت انصراف یافته بالکای خود رفت. بدستور طریق بغی و عصیان مسلوب داشت از اکراد بانه بی اندامیها صدور یافت. سارو سلطان با فوجی از مبارزان جنود شاملو متوجه آن گروه مخدول گشت. اکراد بانه بعد از ستیز و آویز از مقاومت عاجز آمده، روی بگریز آوردند. سارو سلطان قلعه اسکندر را بدست آورده، تا قریب به هفتصد نفر از آن قوم تبه روزگار بدیار عدم فرستاد و بقیه السیف آواره دیار ادبار شدند»^۱.

در اینجا نویسنده^{درباری} عالم آرا از بیطرفی خارج و دچار تعصب شده، زیرا تمامی اکراد را مورد حمله قرار داده و به بد نهادی متهم ساخته و همه جانفشانیهای آنها را در راه پاسداری از ایران نادیده گرفته است.

از سرنوشت اسکندر سلطان و امارت بانه بعد از حادثه دوم که در سال ۱۰۲۱ رخ داده، اطلاع صحیحی در دست نیست، که آیا اسکندر سلطان امارت را باز یافته باشد یا خیر؟ بعد از وفات فرزندش اسما عیل سلطان و پس از وی احمد سلطان حاکم بانه بوده، قبایله ای از اسکندر سلطان در اختیار خاندان نگارنده است که به پاس زهد و تقوی و خدمت در راه علم، دو آبادی «قاضی بذر» و «توکل» را به ملا محمد یکی از اجداد ما بخشیده که حالیه هم نوا دگانش در آنها تعلقاتی داریم.

امارت سلیم خان
در سال ۱۱۵۴ ه. ق. نادر شاه افشار به منظور سرکوبی تیمور پاشای عثمانی که تبریز را اشغال کرده بود، به جانب آذربایجان حرکت نمود. بعد از ورود به بانه، از ساوجبلاغ مکری (مهاباد) خبر رسید که تیمور پاشا تبریز را تخلیه نموده. نادر شاه روانه قره تپه^۲ شد و از آنجا به خرماتو^۳ رفت.^۴ می گویند که نادر شاه در چشمه کوه «گا کر» در دهستان آلوت اردو زده بود.

(۱) همان کتاب ج ۲ ص ۶۰۶.

(۲ و ۳) دو منطقه در کردستان عراق هستند.

(۴) تاریخ نادری. میرزا مهدی خان استرآبادی تبریز ۱۲۶۸.

حاکم بانه در آن موقع سلیم خان نام داشته و ملا عیسی زربنه در حاشیه کتاب تحفه ابن حجر که بفارسی ترجمه نموده و نزد حاج ملا علی خطیبی امام جمعه بانه از اعقاب وی موجود است نوشته: «در وقتی که حسب الفرموده آقای سلیم بیگ به خدمت شهنشاه نادر شاه ایران رفتم».

سند دیگری که بر حکومت سلیم خان در زمان نادر شاه گواهی می دهد فرمانی است که درباره شیخ محمد سمیع شیخ الاسلام اردلان به پیشنهاد سلیم خان صادر شده که متن سواد آن غیناً کلیشه و نقل میشود.

«سواد فرمان سلطان السلاطین ملک القاهر نادر شاه افشار نوراله مضجعه»
«محل مهر و سجع آن. نگین دولت و دین رفته بود چون از جا. بنام نادر ایران قرارداد خدا»

«آنکه چون در این وقت شوکت پناه، حشمت دستگاه، نظاماً اللایاله و الشوکت، سلیم خان حاکم بانه به عرض رسانید که فضیلت و افادت پناه شیخ محمد سمیع اردلان شیخ الاسلام محال مزبوره چهارصد نادری مواجب داشته و فضیلت و نجابت و افادت پناه و افاضت و کمالات دستگاه علامی فهامی میرزا محمد علی نایب الصداده ایران بر طبق عرض مزبور تصدیق اهلیت و شایستگی مشارالیه نموده. لهذا به موجب استدعا خدمت شیخ الاسلامی محال مزبوره بادستوری که قبل از این با مشارالیه بوده با مواعبی که از ولایت مذکور در وجه او مقرر و مستمر بوده به فضیلت و افادت پناه شیخ محمد سمیع مزبور مرحمت فرمودیم که از روی کمال اهتمام و دقت بلوازم امر مزبور و خصوصیات آن قیام و اقدام داشته دقیقه مسامحه و غفلت نورزیده حاکم و عمال الکای مزبور فضیلت و افادت پناه مشارالیه را شیخ الاسلام محال مزبور و مواجب او را سال بسال بدستور دفتر در وجه او رسانیده ملزومات امر مزبور را مختص او شناسید مستوفیان عظام دیوان اعلی شرح رقم اقدس را دفتری نمائید و در عهده شناسید. تحریر افی شهر رجب المرجب سنه ۱۱۵۶. سواد مطابق اصل است دهم تیر ۱۳۰۵ رئیس معارف کردستان عبدالراجی یحیی. السواد مع اصله سیان الفقیر اسعد الاسلام. سواد با اصل مطابق و موافق است حرره الفقیر مجد الاشراف. سواد مطابق اصل است. رئیس کابینه مالیه کردستان. اردلان.»

ما در آن سلطان ابدین ملک ایران

محمد میرزا

نکین دولت درین شهر

نکین دولت درین شهر

نکین دولت درین شهر

نکین دولت درین شهر

ما در آن سلطان ابدین ملک ایران

نکین دولت درین شهر

نکین دولت درین شهر

نکین دولت درین شهر

نکین دولت درین شهر

نکین دولت درین شهر

نکین دولت درین شهر

نکین دولت درین شهر

نکین دولت درین شهر

نکین دولت درین شهر

محمدعلی سلطان بعد از سلیم خان، در سال ۱۱۵۷ محمدعلی سلطان حاکم بانه بوده، حکومت وی تا سال ۱۱۶۱ ادامه داشته، چون بانه میان ولایت بابان و اردلان قرار داشت چه بسا استقلال عمل حکام بانه از میان می-رفت، زمانی از حکام اردلان و گاهی از حاکمان بابان تمکین می کردند و همین روش باعث می شد که در نتیجه غلبه یکی از آنها بر دیگری، بانه مورد تاخت و تاز قرار گرفته و حاکم آن دچار گرفتاری و مجازات شود.

در جنگ حسنعلیخان اردلان با سلیم پاشای بابان که سال ۱۱۶۱ شروع شد به علت نارضایتی از رفتار حسنعلیخان، بعضی از بزرگان سندج و اردلان با سلیم پاشا همدست شده و آماده جنگ علیه وی می گردند. حسنعلیخان بر محمدعلی سلطان حاکم بانه و همراهمان که وی را باعث تحریک مردم علیه خود می داند حمله می برد و او را دستگیر و چشم هایش را از حلقه بیرون می آورد.^۱

سرانجام حسنعلیخان به طور کلی از سلیم پاشا شکست خورده و به اسارت وی در می آید. سلیم پاشا او را به «قلاچووالان» می فرستد، در آنجا پس از چندی به - تحریک بابان ها زندانی میشود و پس از هفت ماه زندانی بودن در سال ۱۱۶۴ به اشاره سلیم پاشا به قتل می رسد.^۲

در سال ۱۱۹۱ محمد پاشا بابان با لشکر عثمانی بسرحدات کردستان سنه تجاوز نمود و بانه و مریوان را غارت کرد و در مریوان خسروخان ثانی اردلان را شکست داد.^۳

احمد سلطان در سال ۱۲۰۶ هجری قمری حاکم بانه احمد سلطان بود. در این هنگام بین لطفعلیخان بن سبحانوردی خان اردلان و عبدالرحمن پاشای بابان جنگی بوقوع پیوست. احمد سلطان و جمعی از بیگزاده ها و سلاطین همراهمان و اهالی مریوان متفق العهد شده لوای مخالفت افراخته و با پاشای بابان همدست شده و از اطاعت لطفعلیخان سرباز زدند. چون جریان به اطلاع

(۱) مجمل التواریخ ص ۱۶۵. ابوالحسن بن محمد امین گلستانه. ناشر کتابخانه ابن سینا تهران ۱۳۴۴ شمسی.

(۲) تاریخ اردلان ص ۱۰۰. اثر ماه شرف خانم (مستوره) بکوش ناصر آزادپور چاپخانه بهرامی سندج دوم ژانویه ۱۹۴۶ م.

(۳) همان کتاب ص ۱۱۳.

لطفعلیخان رسید خشمگین شده و با وجود کثرت برف و سرما به منظور سرکوبی متمردين رهسپار مریوان و بانه گردید، از مریوان به «قزلبه» (نزدیک پینجویین کردستان عراق) وارد شد ساکنین مریوانی که آنجا را به هنگام اطاعت از پاشای بابان آباد کرده بودند تخلیه و به «شهرزور» متواری شدند. خانه‌های آنان طعمه حریق شد. احمد سلطان به طایفه «بلباس» پناه برد. لطفعلیخان عموزاده احمد سلطان را بنام فتحعلی سلطان خلعت و به حکومت بانه منصوب نمود.^۱

امان‌اله‌خان حاکم اردلان که از سال ۱۲۱۴ تا ۱۲۴۰ حکمرانی حکومت فتحعلی سلطان کرد، مجدداً احمد سلطان را به حکومت بانه منصوب نمود ولی فتحعلی سلطان از قبول حکومت احمد سلطان خودداری کرد و او را به قتل رسانید و خود بر مسند حکومت قرار گرفت. امان‌اله‌خان، خان احمدخان پسر عم و داماد خود را به اتفاق میرزا عبداله‌وزیر خلف حاج میرزا احمد، مأمور سرکوبی فتحعلی سلطان نمود و آنها او را متواری کردند.^۲

فتحعلی سلطان در حدود آذربایجان سرگردان بود. تا اینکه توسط سپاهیان نایب السلطنه عباس میرزا، گرفتار و به کردستان فرستاده شد. پس از آنکه دو سه ماه در خانه اسمعیل آقا (عموی نویسنده تاریخ اردلان) زندانی بود در سال ۱۲۳۴ هجری به مفاد «السن بالسن والجروح قصاص»^۳ او را به یکی از فرزندان احمد سلطان سپرده و در میدان جلودروازه دارالایاله (سنندج) به جزای خون پدر به ضرب خنجر سینه‌اش از هم شکافته شد.^۴

در سال ۱۲۴۳ محمود پاشا بابان در جنگ با سلیمان پاشا به ایران فرار کرد، عیال و اولادش را در کرمانشاه سکونت داد و خود به بانه آمده عشایر آنجا را بسیج نمود و با عشایر سردشت و «پشدر» و «منگور» ائتلاف نمود و از آنها علیه سلیمان پاشا بهره‌برداری کرد.^۵

(۱) تاریخ اردلان ص ۱۴۴.

(۲) همان کتاب ص ۱۶۲.

(۳) قرآن کریم سوره مائده آیه ۴۵.

(۴) تاریخ اردلان ص ۱۶۶.

(۵) تاریخ السلیمانیه ص ۱۵۳.

نوراله سلطان در سال ۱۸۲۰ میلادی که مستر ریچ^۱ از بانه دیدن کرده
نوراله سلطان حاکم بانه را ملاقات نموده و مطالبی در باره
بانه و حاکم آنجا و وضع زندگی مردم نوشته که به لحاظ اهمیت، مطالب مزبور
عیناً نقل میشود:

۶- سپتامبر

ساعت ۹/۵ به احمدآباد که دهی درجوار بانه است رسیدیم، منزل مادر محلی
زیبا برتبه‌های «آربه‌با» که بخشی از رشته کوه زاگرس جنوبغربی است و فاصله
آن تا بانه برای سواره ده دقیقه می‌شد قرار داشت. در آنجا تاکهائی بود و سکوئی
وجود داشت (دوکانان) که سلطان بانه گاهی به منظور تفریح روی آن خیمه برپا
می‌کرد. نزدیک چشمه سرد آن درختان بید زیبائی خودنمائی می‌کرد که زیباتر از
آن‌ها را تا کنون ندیده‌ام.

بدستور والی (منظور والی کردستان است) در آنجا چادرهائی برای پذیرائی
ما برپا کرده بودند. رئیس خدمتکاران و چند نفر آشپز انتظار پذیرائی ما را می-
کشیدند.

بعد از ظهر حسینقلیخان یکی از فرزندان والی به همراه وزیر و سه نفر از
اعضای مجلس برای خوش آمد گوئی و احوالپرسی نزد من آمد. یکی از آنها
مردی بود سالخورده به نظرم میرزا عبدالکریم نامیده می‌شد. که سخنگوی رئیس
آنها به‌شمار می‌رفت. خان کوچک که تقریباً ۱۲ ساله می‌نمود شبیه امیر کوچک
سنه بود اما نشاط و ذکاوت بیشتری داشت و رفتارش از هشجاری و ادب زیاد حکایت
می‌کرد. او با صمیمیت زیاد حالم را بفارسی جویا شد و مذاکره را با سؤال از
مسافت کشورش تا انگلستان آغاز کرد و اضافه نمود که کردستان به‌نظرت چگونه
است؟ آیا شما هم در کشور خودتان قلیان می‌کشید؟ و بسیاری سؤالات دیگر. سپس
میرزا عبدالکریم رشته سخن را بدست گرفت ولی چون سخنانش بیشتر مجاملات
ایرانی بود لازم ندانستم آن‌ها را یادداشت کنم.

غروب مقدار زیادی میوه که بعضی از آنها گلابی «میان‌دوآو» بود به‌عنوان
هدیه از خان دریافت نمودم هرچند زیاد تعریفی نداشتند ولی به‌خاطر اینکه نوبر بودند

(۱) ریچ یکی از باستان‌شناسان انگلیسی و کارمند کمپانی هند شرقی در هندوستان بوده.

برایم جالب می نمودند. در مراسم تقدیم هدایا نقش کننده کاری شده در «پرس پولیس» را به بهترین وجهی پیش خود مجسم نمودم که رئیس گروه در حالی که عصای بلندی در دست داشت و بدنبال وی خدمتکارانی در حرکت بودند و هر کدام به منظور ادای احترام چیزی حمل می کرد.

خان دستور اکید داد که غذای افطار و شام ما در آشپزخانه مخصوص پخته شود. غذای مزبور بدون تردید مطابق ذوق ایرانی است و معتقدم که بهتر و مرتب تر از غذای «سنه» است. مأموران پذیرائی از هر جهت وسایل آسایش ما را فراهم نمودند.

تمام آنچه را درباره والی شنیده بودیم تأیید می کرد که وی مردی ظالم و کینه توز است. شلاق زدن از کارهای روزانه اش بود. اموال زیادی در آنجا (بانه) جمع آوری نمود. زمستان گذشته شورش در آنجا برپا شد که سبب آن، کارهای بیرحمانه وی بود.

بانه شهر کوچک و کثیفی است و نمی شود آن را شهر نامید. ازدهاتی که عبور نمودیم وضعیتش بهتر نیست جز این که کمی از آنها بزرگتر است. ساختمان قلعه اش بر تپه ای قرار دارد. آنچه صحیح تر بنظر می رسد اسم بانه به تمام منطقه اطلاق میشود و نام شهر، «بهروژه» است که شایع نیست. در آنجا بسیاری یهودی سکونت دارند.

والی همه صبح را صرف تصفیه حساب با بانه ای ها نمود. چشم سه نفر از مردان اعیان این بخش را از حدقه در آورد وزن و فرزندان ایشان را با عده زیادی از مردم به «سنه» تبعید کرد. صف طولی از زنان را دیدم که بر اسب سوار بودند و دشت را می پیمودند در حالی که بعضی از سواران خان که وظیفه نگاهبانی را داشتند در میان آنها در حرکت بودند. هر چه بیشتر درباره وی اطلاعاتی کسب می کردیم از وحشی گری و طغیان او بیشتر متفرد می شدیم.

۱۰ سپتامبر - طلوع آفتاب برخاستیم ولی قاطر گیر نیاوردیم. «عمر آقا» که از شهر برگشته بود گفت که در فکر تهیه است. ولی تنها نه رأس آماده نمود و آن هم از قافله ای بودند که در سفر بغداد به بلاد کرج از بانه می گذشت و من آن را از پرداخت مالیات زیاد و بعضی تکالیف سنگین که وابستگان خان تحمیل می کردند

نجات داده بودم.

سلطان بانه «نوراله سلطان» وارد شد و دور از همه نشست. خان (والی) او را به من معرفی کرد و گفت «یاخچی اوغلان» یعنی پسر خوبی است. ولی این پسر خوب دارای ریش پر پشت سیاهی بود که تقریباً يك «پا»^۱ طول داشت. ترس وی از ستایشگرش آشکار بود. نوراله سلطان از روی اکراه دهی به خان بخشیده بود و خان می‌خواست در آن باغچه‌ای بهتر از باغچه «خسروآباد» ایجاد نماید. امروز خان از بانه به «سنة» باز می‌گردد. این امر سروری در ساکنین بانه برمی‌انگیزد.

روز چهارشنبه نیم ساعت از ظهر گذشته، بانه را ترك نمودیم. بعد از طی دشت در شمالغربی وارد دره تنگی شدیم که دوروبر آن را تپه‌های پوشیده از درختان بلوط گرفته بود. سپس از بیراهه از رشته تپه‌های کوچکی بالا رفته و به ده محقر و كوچك «سویرو - Swearwea» رسیدیم چون در مرحله روز اول بحد کافی طی طریق نموده و از طرفی دیر راه افتاده بودیم به استراحت پرداختیم.

امروز نوبت آن بود که بسیاری از افراد گروهمان که تب نوبه (مالاریا) داشتند تب کنند. عبدالله بیگ می‌خواست تا اینجا ما را همراهی کند زیرا بعقیده او به نفع ماست اگر به شهر برگشته ضمن آوردن بقیه وسایل، مکاری مسکینی را که مورد حمایت ما بود به امنیت و سلامتی آزاد نموده و برگرداند. مکاری مزبور تنها مردی در منطقه بود که از جدائش متأسف شدم چون او جوانی خدمتگزار و خوش بیان بود.

از جوانی که از بانه تا این آبادی در کنار اسبم راه می‌رفت حریفه‌اش را پرسیدم جواب داد پینه‌دوزم. در پاسخ سؤالم راجع به پرداخت مالیات سالیانه‌اش به حکومت، گفت هرپانزده روز يك تومان مالیات می‌پردازم. ولی از وقتی که خان (والی) به بانه آمده عائله‌اش پنج تومان پرداخته و بواسطه آن نزد يك است از گرسنگی بمیرد چون این حرفه چندان در آمد ندارد که بتوان چنان مالیات سنگینی را پرداخت.

(۱) پا = ۳۰/۴۸ سانتیمتر. فرهنگ انگلیسی به فارسی حیییم.

دیشب عده‌ای دزد بما حمله کردند و دو زین نقره فام و بعضی اسلحه نقره- کاری را بسرقت بردند. وقتی مرا از حادثه آگاه کردند، «علی آقا» از اتباع خود را با «فقیه قادر» یکی از اتباع عمر آقا برای گزارش نزد امان‌اله خان فرستاده، درخواست نمودم تا دزدان را مجازات کند و اشیاء مسروقه را به ما باز گرداند.

ساعت ۷/۵ از «سویرو» حرکت و بعد از اینکه براه دیروزی برگشتیم تا ساعت ۹ براه رفتن در دره شمال غربی ادامه دادیم. ساعت ۹/۵ به قریه «نویژگه» که بر تپه‌ای قرار دارد و از جانب غربی به سرایشی منتهی می‌شود رسیدیم. راه امروز وسعت بیشتری داشت. اطراف آن را انبوه درختان بلوط و گلابی بری (کیویله) در برگرفته بود. زمینش سنگلاخ و گچی بود. کماکان در منطقه بانه هستیم. همه جای اینجا، بروجود راهزنان گواهی می‌دهد. اگر از بانه دواسب پر قدرت بدست نمی‌آوردیم امروز نمی‌توانستیم از «نویژگه» حرکت کنیم چون میان نویژگه و «مهروی»^(۱) در منطقه بابان‌ها که از دوستانمان به‌شمار می‌رفتند چهار ساعت فاصله زمانی وجود داشت.

«احمد بیگ» رئیس آبادی مردی ترشرو و ماجراجو بود. امروز متوجه شدم که نمی‌خواهد بر ایمان دواب تهیه نموده و با اجازه دهد دواب خود را مورد استفاده قرار دهیم. می‌گفت که دستوراتی در این مورد از سلطان بانه دریافت داشته است. گفته وی بعید به نظر نمی‌رسد چون از نامه‌ای که از سلطان دریافت نموده‌ام به‌من حق می‌دهد که از رفتارش در آینده خوشبین نباشم. او از شخصی که دستگیر کرده بودیم و به‌ظن قوی با دزدان بستگی داشت پشتیبانی می‌نمود.

در تنگنای سختی قرار گرفته بودیم زیرا امان‌اله خان یگانه قدرتی که می‌توانستیم به او اعتماد داشته باشیم تا در برابر بیشتر می‌این رئیس از ما پشتیبانی کند دیگر در بانه نبود.

موقعیت آبادی «نویژگه» محکم است. دارای سی‌چهل نفر تنگچی می‌باشد. گروه ما از معدودی سواره تشکیل یافته بود که بیماری نیروی آن‌ها را به تحلیل برده بود. همین علت باعث می‌شد که در برابر پیش آمدهای ناگهانی و غیر منتظره (۱) مهروی را دولت بعثی عراق با ۱۴۰۰ ده‌دیگر در سال ۱۹۷۵ م نابود کرد.

آمادگی نداشته باشیم. اکنون از اعاده سر بازان به سلیمانیه پشیمانیم زیرا وجود آنها باعث می شد که کارها در مسیر طبیعی انجام گیرد. پس از مشورت با عمر آقا که اقدامش در این شرایط بحرانی لازم است، قرار گذاشتیم که روانه حدود بابانها شده و چادر و اثاثیه را بر جا گذاشته سپس از گروهی از مسلحان «شینکی» را که قبیله ای کوه نشین و دلیر بودند و در فاصله کوتاهی از منطقه بابانها سکونت داشتند برای نجات وسائل کمک بگیریم. در این هنگام همسرم با گروه «مستر بهل» و محمدرضا چاوش و بعضی از مستخدمین، محل را ترک نمودند ولی من با عمر آقا ماندگار شدم تا از بیماران پرستاری و نیز در برابر هر گونه تجاوز مقاومت کنیم.

این موضوع نشان می دهد که احمد بیگک موقعیت و تدابیر ما را مورد توجه قرار داده و از آن بیمناک بود. لذا بلافاصله نزد ما آمد و گفت آماده است بر-ایمان الاغ تهیه نماید. پیشنهادش مورد موافقت قرار گرفت. پس از مشکلات زیاد و تأخیر طولانی، احمد بیگک و طرفدارانش برای اطمینان ما سوگندهائی یاد کردند و ما هم کوشیدیم با تهدیداتی آنها را بترسانیم. سرانجام احمد بیگک دواب را حاضر نمود و به حمل بار و مسافران پرداختیم. راه ما پر خطر بود و عمر آقا بدلیل رفتار و سوابق آنها می ترسید که در راه ما را مورد حمله قرار دهند. با اطمینان به توانائی خود عزم راسخ داشتیم که به بهترین وجه از اموال و همراهان بیمار و ناتوان خود دفاع کنیم. ناگفته نماند که همگی سوارانی مسلح بودیم. حالت آمادگی را تا گذشتن از حدود حفظ کردیم. از قرائن چنین بر می آید که بزرگ «نویژگ» تشخیص داده بود که بهتر است بدون اینکه صدمه ای ببینیم از منطقه خارج شویم. این بود که دیگر اثری از او و طرفدارانش ندیدیم.

ساعت ۷/۵ نویژگه را ترک و پس از این که براه دیروزی باز گشتیم و نیم ساعت در آن سیر نمودیم، از راه مناسبی که سر بالائی بود و از میان انبوه درختان تنومند و گلابی بری (کیویله) عبور می نمود به حرکت ادامه دادیم. در خلال بالا رفتن از کوهی که نامش «بلو» بود، دوبار برای رفع خستگی توقف کردیم. ارتفاع کوه مزبور تدریجی بود به طوریکه در بالا چنان به نظر نمی رسید که برفراز کوهی قرار داریم. در آن طرف بفاصله کوتاهی «سور کیو» با دره ها و پرتگاههای خطرناکش قرار دارد.

پس از رسیدن به سلیمانیه، سلطان بانه، احمد بیگ رئیس قریه «نویژگه» را دستگیر و برایم فرستاد تا او را مجازات نمایم اما وی را بخشیده، به بانه بازگشت دادم.^۱

از مضمون خاطرات ریچ می‌توان دریافت که وضع اقتصادی مردم بانه، بواسطه گرفتن مالیات‌های سنگین، توسط حاکم اردلان رضایتبخش نبوده و چنانچه کسانی از پرداخت مالیات مقرره تعلل می‌ورزیدند مرگ و کوری در انتظارشان بوده و اموالشان غارت و زن و فرزندانشان به تبعید فرستاده می‌شده. دیگر اینکه حاکم و سایر ساکنین بانه از ورود خارجی‌ان به منطقه خود رضایت نداشته‌اند، به همین جهت همواره آنها را در معرض کارشکنی و ارباب و تهدید قرار داده‌اند. تنها والی سنه در فکر پذیرائی و رفاه حال آنان بوده است. چون ژاک دو مرگان هم که در زمان یونس خان بانه آمده، از بی توجهی حاکم بوی عدم رضایت خود را پنهان نمی‌سازد.^۲ همچنین گفته ریچ از وجود اسلحه زیاد در بانه حکایت می‌کند به طوریکه تعداد تفنگچی‌های ده «نویژگه» را سی تا چهل نفر تخمین زده است. ریچ وجود جنگل انبوه را در بانه از نظر دور نداشته و به وجود بیماری مالاریا صراحتاً اشاره نموده که چگونه بیشتر همراهانش دچار تب‌نوبه بوده‌اند. در مورد نوراله سلطان که گویا از دزدان حمایت نموده گفته ریچ را نمی‌توان قبول کرد چون در آخر خاطراتش از بانه می‌گوید: سلطان بانه احمد بیگ را که برایش مزاحمت ایجاد نموده بود جهت مجازات نزد وی به سلیمانیه فرستاده است و این خود می‌رساند که سلطان بانه مقید به ایجاد آرامش در منطقه بوده است.

عبد الحمید سلطان در سال ۱۲۵۰ که رضا قلیخان والی اردلان بوده، عبد الحمید سلطان در بانه حکومت نموده است.

چون امان‌اله خان ثانی، مشهور به غلامشاه خان برمسند ایالت اردلان متمکن شد و برتق و فتح امورات ولایتی پرداخت. هواخواهان رضا قلیخان والی، از قبیل امان‌اله بیگ وکیل، میرزا الله‌یوردی مستوفی باشی و شیخ محمد حسن مدرس و عبد الحمید سلطان حاکم بانه متوحش شده و متفقاً بسمت بابان فرار کردند.^۳

(۱) رحله ریچ ص ۱۷۲-۱۸۴.

(۲) جغرافیای غرب ایران ص ۴۴.

(۳) تحفه ناصری. صفحه شماره ندارد.

فتح سلطان
در سال ۱۲۶۰ فتح سلطان حاکم بانه بود و میان او و زمان سلطان که از خویشانش به شمار می‌رفت اختلاف وجود داشت. والی کردستان حکم امارت بانه را برای زمان سلطان نوشت. لازم به تذکر است که در قرن سیزدهم بر سر حکومت میان خاندان اختیارالدین تفرقه و اختلافات زیادی وجود داشت و همین اختلافات باعث ضعف و پراکندگی آنان شد. این بود که افراد آنها در حکومت زیاد دوام نمی‌آوردند و هر کدام بهتر می‌توانست با حکام اردلان کنار آید به حکومت می‌رسید.

زمان سلطان برای برانداختن فتح سلطان، با محمود بیگ پسر حسین بیگ که شرح حال طایفه آنها بعد خواهد آمد ارتباط برقرار کرد و دختر خود را به عقد عبدالله بیگ کانی‌ناو در آورد. فتح سلطان برای بازگشت به حکومت نزد والی رفت و موفق بدریافت فرمان حکومت شد، و به اتفاق والی عازم بانه شد.

زمان سلطان برای استقبال از والی و ابقای خود در حکومت، به اتفاق محمود بیگ برادر حاجی احمد بیگ بسقز رفت ولی نتوانست نظر والی را نسبت بخود جلب نماید. والی او را تحت نظر قرار داد و اسب و سلاح محمود بیگ را ضبط نمود. این واقعه به اطلاع برادران محمود بیگ و طرفداران زمان سلطان می‌رسد و تهدید می‌کنند که نگذارند فتح سلطان به بانه بازگردد. از طرفی اهالی بانه هم گویا از وی ناراضی بوده‌اند. سرانجام زمان سلطان توسط برادرش نصراله سلطان کشته می‌شود. در ماه ذی حجه ۱۲۶۷ فتح سلطان با بیست نفر سواره عازم بانه می‌شود، علما و کسبه به استقبال وی می‌شتابند در ضمن بیگزاده‌های طرفدار زمان سلطان از قبیل فیض‌اله بیگ و لطف‌اله بیگ و عبدالله بیگ کانی‌ناو و سلیم بیگ و صالح بیگ، پنهانی به قلعه رفته و با تفنگ‌های سرپر به قصد کشتن وی آماده می‌شوند و یک نفر جاسوس به سقز فرستاده و جریان را به محمود بیگ برادرشان می‌رسانند و می‌گویند بهر طریق که ممکن است فرار کرده و به کانی‌ناو بیاید.

روز نهم ذی حجه بعد از ظهر فتح سلطان به محله سادات آباد پائین شهر رسید، ولی با مشاهده مستقبلین راه را کج کرد تا با آنها مواجه نشود. مستقبلین از این عمل وی بسیار رنجیده و به شهر بازمی‌گردند. دویست قدم مانده به قلعه حکومتی،

(۱) منظور از بیگزاده، افراد غیر اختیارالدینی هستند.

يك نفر جلو اسب فتاح سلطان را گرفته می گوید سلطان! بیگزاده ها برای کشتن شما کمین کرده اند. ولی او توجهی به این اخطار ننموده، می گوید غلط می کنند به جنازه ام هم نمی توانند نگاه کنند. اما به محض این که به دروازه قلعه می رسد دشمنان بسوی شلیک می کنند و از پای در می آورند. قاتلین عبارت بودند از عبدالرحمن بیگ منیجلان، لطف اله بیگ و عبداله بیگ کانی ناو.

نصرتاله سلطان
پس از کشته شدن فتاح سلطان، نصرتاله سلطان به یاری بعضی از اهالی و بیگزاده های حسین بیگی، مقر حکومت را اشغال نمود. در این هنگام غلامرضا سلطان پسر فتاح سلطان که در سنج بود برای انتقام خون پدرش وبدست آوردن حکومت، نزد والی به فعالیت پرداخت و توانست فرمان حکومت را از والی بگیرد.

حکومت غلامرضا سلطان
با وجودی که بسیاری از اهالی بانه خواستند که والی حکم غلامرضا سلطان را لغو نماید، والی به تقاضای آنها ترتیب اثر نداد. علت تقاضای اهالی این بود که معتقد بودند غلامرضا سلطان از عهده اداره امور بر نمی آید و بهتر است بجای وی کریم سلطان پسر زمان سلطان به حکومت منصوب گردد. بالاخره والی موافقت نمود که بتقاضای مخالفین غلامرضا سلطان ترتیب اثر دهد. کریم خان هم نماینده ای از طرف خود با مقداری پیشکش برای والی فرستاد و طولی نکشید که نماینده مزبور با حکم حکومت و یک طاقه شال کشمیر جهت کریم خان به معیت فراشباشی والی، به بانه مراجعت نمود و کریم خان رسماً زمام امور را در دست گرفت.

عبدالکریم سلطان
در سال ۱۲۶۸ هـ ق عبدالکریم سلطان باتوسل به «عزیزخان سردار کل»^۱، برخلاف میل و رضای والی اردلان به حکومت بانه رسید. والی پس از مدتی به بهانه هائی عبدالکریم سلطان را از حکومت معزول ساخت. بدین سبب سردار کل از والی نگرانی حاصل نمود و به کارشکنی وی می پرداخت اما چون والی در تحت حمایت امیر کبیر (میرزا تقی خان) بود اقدامات سردار کل به نتیجه نرسید تا اینکه امیر کبیر کشته شد. روز جمعه ۱۴ ذی قعدة ۱۲۸۴

(۱) عزیزخان مکری سردار کل پسر محمد سلطان مکری از جمله رجال



شاهزاده معتمدالدوله (فرهاد میرزا) وارد سمنندج شد و بلوک بانه را به کریم خان

معروف دوره‌ی قاجاریه و داماد میرزا تقی خان فراها‌نی صدراعظم ناصرالدین شاه بود. در اوایل سلطنت محمدشاه قاجار وارد خدمت دولت شد و از واسط سلطنت شاه مذکور تا واسط سلطنت ناصرالدین شاه متدرجا "به ترقیاتی نائل شده و متجاو‌ز ا‌ز سی سال دار‌ای مشاغل عمده‌ی دولتی بوده است. چهارراه عزیزدرخیا بان حافظ و آب سردار تهران به نام وی میباش‌د.

سردار کل در سال ۱۲۰۷ قمری در سردشت تولد یافته و پس از رسیدن به سن بلوغ ورشدکه در یک وضع گمنام و بیچارگی سر میکرده، در ملازمت برادر بزرگتر خود فرج خان به تبریزی آید و پس از مدت کمی برادرش در آنجا فوت می‌نماید. عزیزخان به مناسبت آنکه درس خوانده و خوش خط بوده، با بعضی از درباریان محمدشاه ارتباط پیدا کرده و به وسیله‌ی آنان با درجه‌ی یاور‌ی در فوج ششم تبریز وارد خدمت نظام میشود. در لشکرکشی محمدشاه به هرات در افغانستان کنونی در سال ۱۲۵۲-۱۲۵۴ قمری، عزیزخان با درجه‌ی سرهنگی فوج ششم تبریز از سران سپاهی بودکوه با فوج مزبور به محاصره‌ی هرات رفته بودند. وی از طرف شاه ما موریت مذاکره با محصورین را یافت و یا ر محمدخان و کامران میرزا امیری اغی هرات را راضی به اطاعت از شاه نمود.

در سال ۱۲۵۶ قمری که اهالی فارس بر فریدون میرزا وال‌ی فارس شوریدند، محمدشاه میرزا نبی خان قزوینا میردیوان را برای رسیدگی قضیه به فارس فرستاد! و هم عزیزخان را با خود به شیراز برد و از او به عنوان رئیس همراهان و ریش سفیدخانه خود استفاده نمود در سفر دوم هم در سال ۱۲۵۹ قمری که مجدداً به سمت ایالت آنجا انتخاب شد با عزیزخان مکرری را با خود به شیراز آورد. در سال ۱۲۶۰ هم عزیزخان مکرری بنا بر سفارش میرزا علی حکیم باشی با شغل پیش به همراه حسینخان مقدم مراغه‌ای در شیراز ماندگار شد.

در سال ۱۲۶۴ شاهزاده بهرام میرزا معزالدوله عزیزخان را به تهران فرستاد. عزیزخان در دستگاه میرزا تقی خان امیر کبیر قرب و منزلت یافت و به مقام آجودانباشی کل عساکر و در حقیقت قائم مقام امیر کبیر نائل آمد.

در سال ۱۲۶۶ قمری امیر کبیر، عزیزخان را ما موردفع شورش بابیه زنجان نمود و در خلال این احوال امیر کبیر علاوه بر ما موریت زنجان و دفع اتباع ملا محمد علی زنجانی، ما موریت ملاقات و تبریک ورود الکساندر نیکلایویچ ولیعهد روسیه را به قفقاز از طرف ایران به عزیزخان محول نمود. وی ضمن بردن هدایائی برای ولیعهد درایران این ما موریت را به خوبی انجام داد.

بعد از عزل امیر کبیر از صدارت که در تاریخ ۲۱ محرم سال ۱۲۶۸ قمری اتفاق افتاد، با اینکه عزیزخان از پرورش یافتگان امیر کبیر بود چون در اداره امور نظام لیاقت داشت در سمت خود باقی ماند و در سال ۱۲۶۹ قمری به لقب سردار کلی ملقب شد گردید و علاوه بر مشاغل قبل تصدی اداره امور دارالفنون به مناسبت اینکه اکثر دروس مدرسه نظامی بود، به وی محمول گردید و چون میخواست به آذربایجان برود امیر مدرس به محمدخان بیگلریگی واگذار شد.

در سال ۱۲۷۰ قمری مطابق ۱۸۵۳ میلادی ناصرالدین شاه - برای جلوگیری از تجاوز دولت عثمانی عزیزخان سردار کلیل را با چهل هزار سپاهی به غرب ایران فرستاد و به دنبال آن عزیزخان را که در خوی بود موقتاً "به کفالت امور ایالت آذربایجان منصوب نمود. چندی بعد به تحریک میرزا آقاخان نوری که مردبد نهادی بود عزیزخان به فرمان شاه از مناصبی که داشت معزول شد. و دستوریافت به ولایت سردشت برود و با زهم به تحریک میرزا آقاخان در سال ۱۲۷۵ قمری به اصفهان تبعید گردید و بار دیگر شاه او را به تهران احضار کرد و تمام درجات و مناصب سابقش

میگویند عبدالکریم سلطان با باصطلاح دیگر کریم خان، مردی بوده عادل و فاضل.

را مسترد و بعداً و را به سمت پیشکاری بهزام میرزا معزالدوله والی آذربایجان ما مور تبریزش کرد و سپس در سال ۱۲۷۶ به عضویت شورای وزراء انتخاب گردید. در ماه صفر ۱۲۸۴ ق. - سردار کل به تهران احضار و به وزارت جنگ و فرماندهی قسوی منصوب گردید. در سال ۱۲۸۵ با زهم به تحریک مغرضین شاه سردار کل را به سلطان آباد (اراک) تبعید و ملاکش را مصادره نمود. در سال ۱۲۸۶ ناصرالدین شاه او را به تهران احضار و دستور داد تا تجلیل فراوانی از وی به عمل آید. و ملاکش را به او پس داد. چندی بعد سردار کل را پس از بیست و چند سال با ردیگر به ریاست فوج چهارم تبریز و حکومت ما زندران انتخاب و سپس حکومت ساوجبلاغ را به او واگذار نمودند. و بالاخره عزیزخان سردار کل پس از هشتاد سال عمر روز پنجشنبه ۲۵ شوال ۱۲۸۷ دارفانی را وداع گفت و در جنب بقعه ای اما مزاده حمزه در تبریز مدفون گردید.

درباره شخصیت عزیزخان سردار کل میرزا جعفر و قاضی ننگار خورموجی در کتاب حقایق الاخبار چنین میگوید: "در پیشکاری کاری آذربایجان بساط عدل و رافت را بگسترده و رسوم محدث و بدعت های مذموم را باطل گردانید و در ضبط مملکت شرط امانت و آثار صیانت و دقایق سیاست و لازمه های حراست را ظاهر نمود. با عامه ی مردم حسن مماشات ظاهر ساخته. خلعت او خاص و عام بدون مضایقه و اعلام می پوشیدند و کاس عواطف و عوارف از وضع و شریف مینوشیدند. سرآمد صفات حمیده و اخلاق پسندیده ی او کوچک دلی و تواضع است نسبت به عموم مردمان خصوص آشنایان قدیم این شیوه ی مرضیه را به نوعی مرعی و مسلوک میدارد که هیچیک از ارباب فتوت دعوی برابری با او به خاطر نمی آوردند. ایستویک Eastwick کاردار سفارت انگلیس که او را به تاریخ ۱۴ ربیع الاول ۱۲۷۸ قمری مطابق ۱۸۶۲ میلادی

غیر از کردی، زبان فارسی و عربی رami دانسته و بر بسیاری از افراد خاندان اختیارالدینی در تبریز دیده، در کتاب خود (سه سال اقامت در ایران) چنین وصف میکند: " سردار کل یکی از خدمتگزاران پیرو قدیمی ایران است .

نامش عزیزخان است و به یکی از قبایل کردمنتسب و مذهبش سنی است با اینکه از خانواده‌ای شریف^(۱) نیست، میرزا تقی خان وزیر مشهور به علت کفایت او را سمت آجودانباشی داد و بعد سردار کل یعنی فرماندهی کل قوا شد و در ایام جنگ ما با ایران همین سمت را داشت سردار کل مردی است تنومند و درشت استخوان با چشمانی درخون گرفته و چهره‌ای برافروخته

شرح حال رجال ایران جلد دوم ص ۲۲۶ تا ۲۳۴ به اختصار نگارش مهدی با مداد چاپ دوم انتشارات زوار تهران ۱۳۵۷ .



عزیزخان مکرئ سردار کل

قرن سیزدهم از لحاظ کاردانی و سلوک با مردم برتری داشته است. هرچند در زمان وی طایفه حسین بیگی در اکثر نقاط مرزی بانه نفوذ و قدرت یافته بودند معینا توانست با سیاست مدبرانه خود از شرارت آنها جلوگیری کرده و امنیت را برقرار نماید.

فتح اورامان محرم ۱۲۸۶ شاهزاده معتمدالدوله (فرهاد میرزا) عموی ناصرالدین شاه قاجار برای سرکوبی اورامی ها که بنای تمرد و نافرمانی را نسبت به حکومت مرکزی گذاشته و در جنگی وی را شکست داده بودند، از ناصرالدین شاه کمک خواست. ناصرالدین شاه دو فوج سرباز همدان و دو فوج سرباز خمسه با یک هزار سوار، تحت ریاست مصطفی قلیخان (اعتماد - السلطنه) و یک فوج سرباز افشار ارومیه (رضائیه) ابواب جمعی بیوک خان سرتپ (اقبال الدوله) را بجانب کردستان روانه نمود. سرداری ابن نیرو به عهده حاج قنبر علیخان (سعدالدوله) واگذار شده بود. شاهزاده هم پیش از رسیدن نیروی مذکور محمدعلیخان سرهنگ (حاج سردار مکرم) را در اواسط ماه صفر با فوج کردستان و تفنگچی سقز و بانه و مریوان و سه عراده توپ و دو عراده قپوز (نوعی سلاح سنگین) بدشت «شامیان» و دربند «کلوی» روانه می سازد.^۲

کریم خان همراه هزار نفر تفنگچی سواره و پیاده به اتفاق لشکریان مذکور از طریق مریوان به اورامان می رسد و در آنجا مورد تشویق شاهزاده قرار می گیرد. در این جنگ شش نفر از بانه ای ها کشته و چند نفر زخمی می شوند. یکی از زخمیان رستم آقا نام با وجود اصابت هفت گلوله پرچم را رها نمی نماید. بپاس این فداکاری مادام العمر سالی سیصد تومان مستمری بوسیله حکومت کردستان دریافت می دارد. پس از وی مستمری مزبور به محمود بیگ برادر زنش داده میشود.

(۱) تحفه ناصری همان کتاب.

(۲) تاریخ مردوخ ج ۲ ص ۱۸۹ چاپخانه ارتش. تاریخ چاپ معلوم نیست. تالیف شیخ محمد مردوخ کردستانی.

بعد از سقوط کامل اورامان، محمد سعید سلطان و کسانش طبق دستور تلگرافی دولت توسط علی اکبرخان شرف الملك تیرباران میشوند. از سنگ مزار مرمری کریمخان که در سالهای ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ از بین رفت نگارنده قطعه‌ای را یافتیم که فقط این عبارت را شامل می‌شد «کریمخان بعد از فتح اورامان».

یکی از شگردهای شاهان ایرانی این بود که هرگاه اهالی منطقه‌ای به علت ظلم و جور حکومت مرکزی شورش میکردند، و خود از عهده‌ی سرکوبی آنها برنمی‌آمدند، عشایر و ایلات دیگر را به جان آنها می‌انداختند و با این تیردو نشان را می‌زدند. یکی اینکه خود را از درگیری مستقیم با ایشان برحذر میداشتند و دیگر اینکه آتش‌کینه و دشمنی را میان آنها شعله ورمیساختند. برای نمونه سرکوبی و بی‌خانمان ساختن عشایر هورامی در سال ۱۲۸۶ توسط عشایر بانه و سقز در معیت سربازان دولتی به دستور فرهاد میرزا بود، که شرح آن گذشت.

بعد از آرام نمودن اورامان، شاهزاده معتمدالدوله (فرهاد میرزا) به تعقیب سایر گردنکشان کردستان پرداخت. یکی از آنها احمد بیگ^۱ کنده سوره‌بانه بود که در مرز بین ایران و عثمانی در «چمپاراو» اقامت داشت و به هیچ کدام از دو کشور مزبور تمکین نمی‌نمود. ضمناً شکایاتی از وی به آن دو کشور شده بود. شاهزاده نامه‌ای به این مفهوم به احمد بیگ نوشت که: احمد بیگ حسین بیگ! در این هنگام که برای تمشیت مناطق کردستان در مریوان هستم به محض وصول این نامه «به‌خانه پیر یا طویل‌میر» خود را معرفی نمائید و الا فعذ بناهم بعذاب ثالث (اشاره به اعدام رؤسای اورامی بود، که با نیرنگ به دام افتادند). احمد بیگ وقتی امریه را دریافت می‌کند از «حاج کاک احمد» سلیمانیه کسب تکلیف نموده که آیا با دستور شاهزاده مخالفت کند یا به حضور وی بشتاید؟ «حاج کاک احمد» برایش جواب می‌فرستد که ملاقات شاهزاده به نفع شماست و تصمیمات دیگر فایده ندارد.

(۱) احمد بیگ پدریونس خان بود، که بعد ها به حکومت با نهر رسید.

احمد بیگ چون به حاج كاك احمد ارادت داشت توصیه مشارالیه را پذیرفت و باده نفر از بستگان و نوكرانش راهی مریوان میشود ولی قبل از حر كت بخاطر وحشتی كه داشته برای پسرانش وصیت می نماید كه بعد از خودش چكار كنند. صبح روزی كه به مریوان می رسد سراغ میر آخور شاهزاده را می گیرد و نزد وی از اسب پیاده میشود. میر آخور بلافاصله باطلاع شاهزاده می رساند كه احمد بیگ كنده سوره در اسطبل حضرت والا پیاده شده! شاهزاده احمد بیگ را به حضور می پذیرد. و در حالی كه مسلح به شمشیر و طپانچه بوده به حضور می رسد و ادای احترام می نماید. قیافه رشید و ریش بلند و چشمان درشت احمد بیگ توجه شاهزاده را جلب می نماید. شاهزاده به او می گوید: احمد بیگ! ریش سفید است بنشین. احمد بیگ دو زانو می نشیند. پس از ۳ ساعت شاهزاده می گوید: شنیده ام گفته ای از يك درویش در استانبول و يك لوطی در تهران كاری ساخته نیست. احمد بیگ گفته مزبور را تكذیب می نماید و شاهزاده دیگر چیزی نمی گوید.

كریم خان چون اطلاع پیدا می كند كه احمد بیگ بدون واسطه به شاهزاده پناهنده شده و در صورت عفو بر نفوذش در پاته افزوده میشود و سرانجام بنای نافرمانی را خواهد گذاشت و نیز چنانچه مورد عفو قرار نگیرد و كشته شود بستگانش با وی از در مخالفت در می آیند، مصلحت چنان دید كه خود برایش خواهش نماید تا شاهزاده او را بخشیده و احمد بیگ را رهین منت قرار دهد. بالاخره با وساطت كرم خان، احمد بیگ بخشیده شد. روزی شاهزاده كه سوار كاری احمد بیگ را شنیده بود از وی خواست با اسبش كمی هنر نمائی كند. احمد بیگ بر اسب خود كه «پبا» یعنی بادپا نامیده میشد به تاخت و تاز پرداخت سپس نیزه ای را كه در دست داشت بر زمین كوفت و به شعاع چند متر بدور آن اسب را بگردش در آورد. پس از چندی سواری، شاهزاده گفت: می گویند تیر انداز خوبی هم هستی. احمد بیگ با تفنگ تیری به سوی تخم مرغی در صد قدمی خالی كرد و آن را متلاشی نمود و در پنجاه متری، تخم مرغ دیگری را روی كف دست يك نفر باتیر زد بدون این كه صدمه ای به آن يك نفر برساند. این اعمال حیرت و تحسین شاهزاده و حاضران را برانگیخت. شاهزاده خطاب باو گفت: شما با این استعدادی كه داری حیف است نابود شوی چه بهتر كه آن را در طریق مرز داری بكار اندازی. احمد بیگ ضمن

معدرتخواهی وعده انجام همکاری را داد. سپس شاهزاده يك قواره شال کشمیر را به او اهدا کرد و احمد بیگ با اطمینان خاطر به بانه بازگشت.

شاهزاده پس از سرو سامان دادن به مریوان و اورامان به سنج بزرگشت و کریم خان هم پس از دریافت خلعت، رخصت یافت به بانه مراجعت نماید و به حکمرانی ادامه دهد. در دوران حکومت کریم خان منطقه بانه در امن و آسایش بسر می برد. وی در اداره امور کاردان و وارد بود. در جریان حکومت کریم خان، یونس- بیگ پسر احمد بیگ که بعد از او لقب خان را یافت، به فکر افتاد که در دستگاه حکومتی کریم خان وارد شود. وی با وساطت حاجی موسی «گنمان»^۱ بدستگاه کریم خان راه یافت. شرح وارد شدن یونس بیگ را بدستگاه کریم خان در صفحات آینده ضمن بیان شرح حال طایفه حسین بیگی و قدرت یافتن آنها که بعد از مرگ کریم خان بحکومت بانه رسیدند بنظر خوانندگان می رساند.

گفته شد که هر چند سال یکبار بیماری طاعون در انحاء عالم شیوع بیماری طاعون پیدا می کرد و بسیاری را بکام مرگ می کشانید. منطقه در زمان کریم خان کردستان از جمله بانه که کانون بیماری مزبور بود، گاهگاهی بواسطه بیماری طاعون خالی از سکنه می شد و در نتیجه شهر و دهات بویرانهای تبدیل می یافت و مردم از ترس ابتلا به بیماری در محل جدیدی به تجدید بنا و ساختمان مسکونی می پرداختند و روی محل جدید به اسم سابق کلمه کهنه را می افزودند، مثل «بهروژه کون»، «بانه کون»، «نیزهرو کون»، «نوده کون»، و «سیاومه کون» و غیره.

در سال ۱۸۷۱ میلادی در بانه بیماری طاعون شیوع یافت. طبق یادداشت های شلیمر طبیب بهداشت در تهران، اوایل تابستان ۱۸۷۱ میلادی اخبار مهمی دایر به شیوع بیماری خطرناک و کشنده بانه و قراء اطراف، در پایتخت منتشر بود و گویا اولین اقدام برای تحقیق درباره بیماری فوق از طرف دولت عثمانی به عمل آمده است.

دولت که از شیوع بیماری در بانه آگاه شده بود به منظور کسب اطلاعات دقیق منجمله وسعت بیماری و خطر احتمالی انتشار آن به کشور خود طبیبی بنام «دکتر

(۱) گنمان به فتح گاف یکی از دهات پشت آربه می باشد.

وارتانت» از اطباء سلیمانیه را مأمور بررسی حادثه کردستان می‌نماید. همزمان با اقدام دولت عثمانی، والی آذربایجان نیز که از واقعه کردستان و مرگ و میر بیسابقه آن سامان مطلع گشته بود «حکیم میرزا عبدالعلی» از پزشکان تبریز را مأمور رسیدگی چگونگی واقعه می‌نماید و بکانون آلوده اعزام می‌دارد.

«دکتر شلیمر» نیز چنانکه خود بیان می‌کند بدون این که برنامه کار وی معلوم و حدود اختیاراتش توجیه شده باشد، با در دست داشتن توصیه نامه‌ای که مبنی بر تشویق والی کردستان بود به منظور فراهم ساختن تسهیلات لازم از طرف دولت مرکزی ایران مأمور رسیدگی همه‌گیری کردستان شد. شلیمر وقتی به محل مأموریت می‌رسد که همه‌گیری در شهر کوچک بانه و دو آبادی «قار او»^۱ و «کانی نیاز» واقع در شمال شهر سقز خاموش گشته ولی مرگ و میر در کانون دوم در منطقه مرکزی «بوکان» همچنان در جریان بوده. چند روز پیش از رسیدن شلیمر به بانه، دولت عثمانی که گزارش اولین مأمور خود دکتر (وارتانت) را دریافت داشته و به اهمیت واقعه پی برده بود، هیئت دیگری مرکب از (دکتر کاستالدی) که در آن زمان بنام مأمور عثمانی در پایتخت ایران خدمت بهداشتی انجام می‌داد و «دکتر- پادوان» بازرس بهداشت ایالت بغداد را به منظور کسب اطلاعات دقیق‌تر و تکمیل مأموریت «وارتانت» به بانه اعزام داشته بود. «دکتر شلیمر» که مانند مأمورین دولت عثمانی پس از خاموش شدن بیماری وارد بانه شده بود، اشتیاق فراوان داشت که خود را به منطقه «مکری» رسانیده و با مشاهده عینی مبتلایان و نشانی‌ها و عوارض بیماری اطلاعات دقیق‌تر و صحیح‌تری بدست آورد ولی متأسفانه در این باره توفیق حاصل نمی‌کند.^{*}

«دکتر شلیمر» عدم توفیق خود را چنین بیان می‌کند: «وقتی متوجه شدم که لازمه وصول بکانون آلوده «مکری»، عبور از خط قرنطینه محکم و غیر قابل نفوذی است که افراد مسلح در گذرگاهها و ارتفاعات مشرف بجاده‌ها گماشته و از آن مواظبت می‌کنند می‌باشد جان خود را بخطر هلاکت نینداخته و از رسیدن به- «مکری» منصرف و به بانه برگشتم».

قبل از عزیمت «شلیمر» هیئت اعزامی دولت عثمانی نیز به منظور رسیدن

(۱) قار او - قادرآباد

بکانون آلوده «مکری» بخط قرنطینه نزدیک شده با تیر اندازی مأمورین قرنطینه مواجه و خیال رسیدن به «مکری» را از سربرون کرده بود. بدین ترتیب اطلاعاتی که «شلیمر» در این مأموریت جمع آوری و با نظم و ترتیب بی نظیری برشته تحریر در آورده است مربوط به واقعه بانه و «قاراوا» و «کانی نیاز» می باشد که پس از خاموش شدن مرگ و میر از حاکم بانه «عبدالکریم خان» و ریش سفیدان محل بدست آورده است و یا از گزارشات «میرزا عبدالعلی خان» حکیم تبریزی که یک‌ه و تنها با کفایت و درایت قابل ستایش از کلیه دهات و کانون‌های آلوده دیدن نموده و جزئیات امر را با دقت و صحت بوالی آذربایجان گزارش کرده استفاده نموده است.

’ بغیر از محققین نامبرده دولت روس نیز «دکتر تلافوس» رئیس قرنطینه دریای سیاه را برای کسب اطلاعات درباره همه گیری مورد بحث بکردستان اعزام داشته است. در هر صورت مایه نهایت مسرت است که نتیجه تحقیقات و مشاهدات مأمورین فوق الذکر که هر یک بالاستقلال چگونگی همه گیری سال ۱۸۷۱ کردستان را توصیف کرده اند در نکات حساس و مهم واقعه توافق و تشابه کامل داشته و بدین ترتیب از نوشته های «شلیمر» که مجموعه ای از این یادداشت های می باشد با اعتماد کامل می توان استفاده کرد. «دکتر طولوزان» طبیب دربار قاجاریه با این که به علت کهولت نتوانسته شخصاً سفر پرمشقت آن روز را تحمل نموده و اوضاع و احوال بیماری شایعه در کردستان را از نزدیک مشاهده نماید، با استفاده از تحقیقات و مشاهدات «میرزا عبدالعلی خان» که با وی تماس داشته است کتابی در باره این همه گیری تدوین نموده است.

«طولوزان» در کتاب فوق جزئیات واقعه کردستان را توصیف کرده و نام کلیه آبادی های آلوده را با ذکر موقعیت جغرافیائی و فاصله آنها از عوارض طبیعی مهم، چنان با دقت و صحت ذکر نموده است که هیئت های اعزامی انستیتو پاستور ایران از پانزده سال پیش مطالعات دامنه دار خود را در منطقه فوق آغاز کرده اند، آبادی ها و کانون های آلوده ۹۰ سال پیش را با این که برخی از آنها ویران گشته و یا نام آنها عوض شده است به سہولت تشخیص داده اند. در حوالی همین نقاط بوده است که کاوش های بخش تحقیقات انستیتو پاستور به نتیجه بسیار درخشان

رسیده و درباره سیر بیماری طاعون حقایق تازه و سودمندی را کشف نموده است. در هر حال آنچه از یادداشت‌های مستند محققین فوق‌الذکر بخصوص «شلیمر»، درباره اقدامات سکنه بومی به‌منظور حفاظت خود از ابتلاء به بیماری کشنده و جلوگیری از سرایت و انتشار آن بنواحی دور و نزدیک نتیجه‌گیری می‌شود به - شرح زیر می‌باشد:

سکنه بومی کردستان قبل از این که مساعدتی از خارج دریافت داشته، یا دستوری به آنها رسیده باشد، تنها در اثر مشاهدات شخصی و با استفاده از معلوماتی که درباره این بیماری خانمان بر انداز از گذشته‌گان خود سینه به‌سینه دریافت نموده و بالاخره با نظرتیزبین و غریزه فطری دریافته بودند که عامل بیماری هر چه باشد در منزل بیماران و البسه و رخت و زیر انداز مبتلایان بوده و بیماری بوسیله همین البسه و زیر انداز و غیره که با تلف شدگان تماس مستقیم داشته، از خانه‌ای به خانه دیگر و از قریه‌ای به آبادی مجاور سرایت می‌کند و اعتقادی بخطرناک بودن خود جسد تلف شدگان نداشتند و بدین ترتیب کلیه مجاهدات و اقدامات خود را روی این اصل پایه‌گذاری کرده بودند. در واقع شهر بانه چنانکه «شلیمر» به تفصیل بیان می‌کند حاکم نیک‌نفس شهر بلازده بنام «عبدالکریم خان» شورائی از ریش سفیدان و معمرین تشکیل داده و تصمیمات زیر را اتخاذ و مدت‌ها قبل از ورود مأمورین نامبرده و خود «شلیمر» به موقع اجرا گذاشته شده بود:

۱- سکنه شهر را کوچ داده و در ارتفاعات مجاور بانه که حدود نیم‌ساعت راه با شهر فاصله داشت مسکن داده بود.

۲- بدستور حاکم هر خانواده بفاصله معین از خانواده دیگر سرپناهی از شاخه و برگ درختان در محل معین شده برای خود ترتیب داده بودند.

۳- حمل هر گونه لوازم خانه و زندگی، از قبیل رخت و زیر انداز و فرش که مشکوک به تماس با بیمار یا تلف شده‌ای بود جدا قذغن شده بود.

۴- بنا بدستور حاکم کلیه البسه تلف شدگان و زیر انداز و رختخواب آنها سوزانیده شده بود.

۵- در محل سکونت موقت در بالای تپه‌ها برای خانواده‌هایی که یک یا چند نفر اعضای آنها در اثر بیماری در گذشته بودند، منطقه دورتر از خانواده‌هایی که

تلفاتی نداده بودند در نظر گرفته و رفت و آمد و تماس آن دو گروه را مطلقاً قطع کرده بودند.

۶- چون در نتیجه رعایت این مقررات احدی حق رفت و آمد و بدست آوردن آذوقه نداشت، حاکم کریم النفس بانه در انبارهای شخصی غله خود را بازو مامورین لایق و شایسته‌ای گماشته بود تا بدیگر گرسنگان و تشنگان که محکوم به انزوا در بالای تپه‌های بی آب و علف شده بودند نان و با مشك آب آشامیدنی برسانند. ضمناً به مامورین دستور اکید داده شده بود که در موقع اجرای مأموریت از تماس مستقیم با تبعیدشدگان جداً احتراز نمایند.

۷- به سکنه کپره‌های بالای تپه نیز دستور داده شده بود که به هنگام روز، کلیه رخت و زیرانداز خود را در هوای آزاد و زیر آفتاب بگسترانند تا بدینوسیله از آلودگی مبری گردند.

چنانچه قبلاً اشاره شد «شلیمر» موقعی به بانه وارد شد که اقدامات فوق‌الذکر اجرا گردیده و همه گیری خاموش و تلفات جدید مشاهده نمی‌گردید. از طرفی چون مشارالیه نتوانسته بود از خط قرنطینه عبور کند و خود را به کانون آلوده فعال «مکری» برساند تمام وقت خود را صرف ادراك نکات جالب واقع‌بانه نموده است.

با این که مشارالیه از عقیده «دکتر تلافوس» نیز که منشأ بیماری را مربوط به تماس با استخوان‌های مرده چهل سال پیش که گویا از طاعون تلف شده بود نموده، پشتیبانی کرده، ولی از پیشنهاداتی که در باره بانه و اعاده سکنه شهر به منازل خود داده و دستوراتی که درباره پاك بودن منازل آلوده صادر کرده، چنین برمی‌آید که نظر صائب سکنه بومی کردستان را دایره انتقال بیماری بوسیله يك واسطه درك کرده و مورد قبولش واقع شده است. «شلیمر» در پایان مطالعه خود در بانه دستورات زیر را صادر کرده است:

۱- نظر به این که مرگ و میر مدتی است متوقف شده و بیماران یا مبتلایان مشکوک جدید مشاهده نمی‌گردد، سکنه بانه می‌توانند به آبادی و منازل خود بر گردند، ولی قبلاً ملزم هستند اقدامات زیر را با دقت اجرا کنند:

۲- هر خانواده با دقت زیاد تمام خانه خود، مخصوصاً گوشه و کنارها و نقاطی

که معمولاً از نظر دور است، جارو کرده و خاکروبه جمع آوری شده را با بیل و کلنگ در گودالی که در وسط حیاط کنده و آماده کرده اند بریزند. روی زباله ها را با پهن و تپاله پوشانیده آتش بزنند.

۳- زیر نظر مأمورانی که حاکم می گمارد، تا حدود امکان درو پنجره و سایر منافذ اطاق را مسدود کرده ۳ بار و هر بار يك شبانه روز گوگرد مخلوط با سبوس و شوره در داخل اطاقها بسوزانند.

۴- پس از دادن دود گوگرد کلیه درو پنجره ها را باز کرده و اطاقها را چندین روز در معرض جریان هوای آزاد بگذارند و پس از انجام آن دستورات به منازل خود باز گردند.

از اقدامات معموله مردم کردستان و دستوراتی که «شلیمر» به منظور گندزائی خانه های آلوده صادر نموده، چنین برمی آید که «شلیمر» نیز مانند سکنه قراء آلوده که با بیماری دست بگریبان بودند دریافته بود که در فرم «بوبونیک» بیماری واسطه و ناقلی موجود بوده و از اجرای تصمیمات فوق الذکر دوری گزیدن از ناقل فوق و نابود کردن آن بوده است.

تحقیقات «شلیمر» درباره شیوع بیماری در «قاراوا» نیز این حقیقت را تأیید می نماید. شرح قضیه بدین قرار بوده است که یکی از اهالی قریه «قاراوا» در مراسم غسل و تدفین یکی از منسوبین خود که از بیماری طاعون در آبادی «کانی نیاز» فوت شده بود شرکت می نماید بدون این که وارد آبادی شده و با بیماری تماس پیدا کند. پس از انجام مراسم چون وارث متوفی، البسه در گذشته را دریافته و به منزل خود در «قاراوا» مراجعت می کند. چهار تا پنج روز پس از این واقعه، پنج مورد طاعون بفاصله کوتاه از همدیگر در همان خانه پدیدار می گردد. بفاصله چند روز پنج مورد به خانواده ها سرایت می کند و در مدت چهل روز از جمع سکنه یکصد نفری آبادی، ۳۵ نفر مبتلا و ۲۷ نفر فوت می نمایند.

بدین ترتیب «شلیمر» انتقال بیماری را بوسیله البسه مردگان از طاعون ثابت نموده و آن را با خط درشت در کتاب خود نوشته است.

در هر صورت آنچه که بیش از همه شایان توجه و شایسته تقدیر است نظر صحیح سکنه کردستان درباره طرز انتقال بیماری و اقدامات مؤثر خودشان در

پیشگیری و برانداختن عفونت می‌باشد. در مورد ایجاد قرنطینه و منع عبور و مرور بین مناطق آلوده و سالم چنان مصمم و استوار بودند که حتی مأمورین دولت مرکزی ایران و مأمورین کشورهای عثمانی و روسیه با در دست داشتن احکام و دستورات لازم نتوانسته‌اند به مناطق ممنوعه وارد شوند و هر وقت که در این باره اصراری ورزیده‌اند، مواجهه با تیراندازی مأمورین مسلح قرنطینه‌شده اجباراً بازگشت نموده‌اند.^۱

در دوره حکمرانی کریمخان، بانه از امنیت و آسایش برخوردار بود، به‌علما و فقها توجه مخصوص مبذول می‌شد و حرمت و عزت در حق ایشان مرعی می‌گردید.

مرگ کریم خان کریمخان در ۱۳ ماه ذی‌الحجه ۱۲۸۹ هجری قمری بمرگ ناگهانی درگذشت. مرگ او مامتی در بانه ایجاد نمود چنانکه در مرثیه او بر سنگ مزارش آمده بود:

رفت آنکه بود خانه دین را قرار از او رفت آنکه بود پایه ملك استوار از او
درباره مرگ وی شایعاتی موجود است. گروهی مرگ وی را ناشی از مسمومیتی می‌دانند که گویا به تحریک یونس بیگ که در دستگاه کریمخان وارد شده بود توسط «خانم خانمان» یکی از زنهایش انجام گرفته است. این زن بعد از فوت کریمخان با زن دیگرش بنام فاطمه با یونس بیگ ازدواج کردند. امین زکی مؤلف تاریخ کرد و کردستان می‌گوید «کریمخان از طرف یونسخان یکی از خدمتکارانش کشته شد».^۲ بعضی هم در صحت این که کریمخان مسموم شده باشد، تردید دارند و مرگ وی را ناشی از سگته می‌دانند. با مرگ کریمخان امارت خاندان اختیارالدین که بیش از دوازده قرن در بانه ادامه داشت پایان پذیرفت. این موضوع شایان توجه است که خاندانی توانسته باشد تا این حد در حکومت منطقه‌ای ثابت بماند.

کریم خان طبع شعر هم داشته و داستانی را موسوم به " سه

درویش " به نظم آورده که یک نسخه‌ی خطی آن را آقای -

(۱) نشریه یازدهمین کنگره پزشکی ایران. توسط دکتر محمود بهمنیار رئیس بخش درانستیتو پاستور ایران. کارشناس سازمان جهانی بهداشت در کمیته طاعون. مهر ۴۱

(۲) خلاصه‌ی یکی تاریخی کورد و کوردستان. ج ۲. ص ۴۱۴

میرزا علی حاجی حسنی کارمند بازنشسته‌ی پست و تلگراف نـزـد
مرحوم محمد امین کاظمه صادق (احمدنژاد) مشاهده نموده است
کریم خان در انشاء و نگارش هم بهره‌ی خوبی داشته است در اینچـا
قسمتی از نامه‌ای را که در قالب بحر طویل برای والی سنندج
نوشته به روایت و تشکر از آقای حاجی حسنی نقل مینماید :

" ... از لهجه‌ی من نامه‌ی خوش لهجه به انشاء ، چویرلیغ ز -
ترکان و ، که چون سحر نمایان و ، که چون قاطع برهان . بـه
ظریفی و شریفی ، به لطافت ، به ظرافت ، همه الفاظ در برابر
و گهربار ، که همچون ید موسی ، دم عیسی ، رخ یوسف ، کـف
حاتم ، تن رستم ، دل نیرم . همه زان نامه هویدا که ندانم
بجوابت چه نویسم ؟ چه بگویم ؟ چه سرایم ؟ . اگر از نظـم
تو گویم ، که تو خود معدن فضلی ... "

فصل پنجم

در بیان پیدایش طایفه سلیمان بیگ^۱

روایت می‌کنند که در زمان حکومت «فتحعلی سلطان» اختیارالدینی «سلیمان بیگ» نامی در ده «میشه‌رو» واقع در دهستان «سیویل» کردستان عراق در حد غربی بانه، که در آن زمان جزء قلمرو عثمانی بشمار می‌رفت می‌زیسته. گویا وی شخص هشیاری بوده و هفت پسر بشرح زیر داشته است: ۱- حسین بیگ ۲- حسن بیگ ۳- عثمان بیگ ۴- بهرام بیگ ۵- رسول بیگ ۶- عبده بیگ ۷- جمشید بیگ. در زمان حیات سلیمان بیگ، عبده بیگ و جمشید بیگ فوت نموده‌اند.

مقارن ظهور سلیمان بیگ، خاندان اختیارالدینی دچار اختلافات خانوادگی بودند. سلیمان بیگ از تفرقه آنها استفاده نمود و پسرانش را بدست اندازی به قلمرو اختیارالدینی‌ها تشویق کرد. فتحعلی سلطان چون نمی‌توانست آنها را سرکوب نماید، به عنوان حق السکوت و مرزداری آبادی‌های (سیران بن) را به عثمان بیگ، «سارداو» را به بهرام بیگ، «کنده‌سوره» را به حسن بیگ، «چمپاراو» را به حسین بیگ، و (گرماو) را به رسول بیگ واگذار نمود. به این ترتیب این اشخاص ضمن تصاحب آبادی‌های مزبور، تحت نظر حاکم اختیارالدینی به زندگی ادامه می‌دادند. لازم

(۱) این سلیمان بیگ با سلیمان بیگ خاندان اختیارالدینی یکی نیست.

به توضیح است که در آن زمان فقط مالیاتی توسط کشاورزان که اکثر قریب به اتفاق آنها خرده مالک بودند، به حاکم وقت داده می شد. ولی بعدها با تکثیر اعقاب سلیمان بیگ، کم کم املاک از دست خرده مالکان خارج شد و ایشان خود به صورت مالکین بزرگ درآمدند.

حسین بیگ پسر ارشد سلیمان بیگ، دارای ده پسر به نامهای ذیل بوده است:

- ۱- احمد بیگ ۲- محمود بیگ ۳- فیض اله بیگ ۴- شیخ قادر بیگ ۵- علی بیگ ۶- لطف اله (لفظه) بیگ ۷- سلیم بیگ ۸- صالح بیگ ۹- عبدالرحمن بیگ ۱۰- عبداله بیگ.

وجود ده پسر رشید و فعال حسین بیگ، باعث شد که وی به توسعه طلبی و دست درازی بپردازد، ضمناً وجود اختلاف بین دولتمندان ایران و عثمانی به آنها امکان می داد که در پیشبرد مقاصد خود، پیشرفتهای زیادی را حاصل نمایند. چون در نوار مرزی قرار داشتند هر چند گاه توسط یکی از دو کشور علیه دیگری تحرک می شدند. ولی آنها بیشتر تحت تأثیر ایران قرار داشتند این بود که آبادیهای «سیاگویز» نزدیک «چمپاراو» و (کانی هرمی) نزدیک «سیران بن» و «شیوه گویزان» را در شلبیر تسخیر نمودند. حسن بیگ (چمپاراو) را بخود و «سهیران بن» را به عثمان بیگ برادرش و نیز «شیوه گویزان» را به برادر دیگرش بهرام بیگ و «گلینه» را به شیخ قادر بیگ پسرش اختصاص داد، به این طریق در کردستان ایران و عثمانی دارای متصرفاتی شده و شهرت و اعتباری یافتند. بعد از فوت حسین بیگ پسر بزرگش احمد بیگ که شرح حال وی به طور اختصار در زمان کریم خان اختیارالدینی بیان شد بر دیگر برادران و کسان خود ارشدیت یافت.

احمد بیگ پسر حسین بیگ پسر سلیمان بیگ مردی جسور
احمد بیگ
و شجاع بود و در تیراندازی و سوار کاری شهرت داشت. او

دارای ۹ پسر بود که عبارت بودند از:

- ۱- مصطفی بیگ ۲- یونس بیگ ۳- محمد بیگ بلکه ۴- فرج بیگ ۵- محمد امین بیگ ۶- محمد سلیم بیگ ۷- امین بیگ ۸- محمد دخان بیگ ۹- محمودخان دلارو.

(۱) در بانه و دیگر نقاط کردستان کلمه بیگ را «بگ» تلفظ می کنند.

احمد بیگ

احمد بیگ که بعدها بزیارت حج نایل شد و او را حاجی احمد بیگ نامیدند پس از فوت پدرش به علت ازدیاد طایفه

وضیق معیشت، به توسعه طلبی و چپاول آبادی‌های ایران و عثمانی پرداخت. تاجائی که حکام اردلان به ایران و حکام بابان از وی به عثمانی شاکی شدند و تقاضا نمودند که دست احمد بیگ از تعرض به قلمرو آنان کوتاه شود. از طرف دودولت مذکور دستوراتی برای سرکوبی وی صادر شد. حکام بابان که از عثمانی‌ها دلخوشی نداشتند هر چند خود شاکی شده بودند ولی زیاد علاقه نشان نمی‌دادند که در سرکوبی احمد بیگ با عثمانی‌ها همکاری کنند، و حکام اختیارالدینی هم بواسطه اختلاف باهم و ناراضی بودن مردم از آنها، قادر به سرکوبی احمد بیگ نبودند. علت ناراضی بودن بابان‌ها از عثمانی‌ها این بود که عثمانی‌ها می‌خواستند قدرت محلی آنها را سلب کنند به همین علت کردستان عراق دچار هرج و مرج بود. سرانجام عده‌ای قاطر سوار عثمانی با عده‌ای عشایر و گروهی پیاده نظام ایرانی و معدودی از بانه‌ای‌ها بسر کردگی فتاح سلطان اختیارالدینی بسوی نوار مرزی بحرکت در آمدند. احمد بیگ چون از جریان آگاه شد در يك شبانه‌روز قریب چهارصد نفر کسان و رعایای تحت نفوذ خود را جمع‌آوری نمود و برای آنها به حماسه‌سرایی پرداخته و ایشان را به مقاومت و دفاع تشجیع کرد. حاضرین در مقابل گفته‌های وی موافقت خود را برای جانبازی اعلام داشتند. در این اثنا خبر دادند که بیش از هزار نفر سواره و پیاده عثمانی به ده «سوره‌بان» کردستان عراق رسیده و از طرف ایران هم در حدود یک هزار نفر بحمایه فتاح سلطان به «آمرده» وارد شده‌اند. احمد بیگ به محض استماع اخبار مذکور، مصطفی بیگ پسرش را با پنجاه نفر از بیگ‌زاده‌ها و تفنگچیان در ارتفاعات «بله‌که» مستقر نموده و دستورات لازم را به آنها داد و به شمشیرزنهائی هم دستور داد تا در شکاف سنگ‌ها کمین کنند. قرار شد تا ایرانی‌ها از پل «بله‌که» نگذرند مصطفی بیگ و همراهانش تیراندازی را آغاز نمایند.

پس از حرکت مصطفی بیگ، احمد بیگ نیز با سایر بیگ‌زاده‌ها و دیگر تفنگچیان از «سیاگوزین» حرکت و در راه «چمک» و «سپاره» که بسیار صعب‌العبور بود و از جنگل انبوهی می‌گذشت خط دفاعی تشکیل داد. نیروی عثمانی به قرارگاه احمد بیگ نزدیک شد. عشایری که همراه آنها بود، طبق سفارش قبلی احمد بیگ، بطور جدی

به نبرد پرداختند، و تنها افراد ارتش عثمانی که در جنگ پارتیزانی به پای افراد احمد بیگ نمی‌رسیدند به جنگ پرداختند. سرانجام عثمانی‌ها با دادن قریب یکصد نفر کشته عقب‌نشینی کردند و احمد بیگ تا نزدیگ «سوره‌بان» به تعقیب آنها پرداخت و فاتحانه به «سیاگویز» بازگشت. افراد نیروی ایران هم چون با وضع جغرافیائی بانه زیاد آشنائی نداشتند، از مصطفی بیگ روی برتافتند. مصطفی بیگ خبر پیروزی خود را به احمد بیگ که در «سیاگویز» زیر درخت گردوئی بزرگ بنام «گویزه کونج» بایستگانش نشسته و از پیروزی خود یاد می‌کرد فرستاد. احمد بیگ از خبر پیروزی دوم چنان غرق شادی شد که روبه‌قبله نشست و خدا را سپاس کرد. ولی طولی نکشید که بر سر غنایم، میان بستگان احمد بیگ اختلاف و دودستگی بوجود آمد. محمود بیگ با برادرانش فیض‌اله بیگ و لطف‌اله بیگ و عبداله بیگ «کانی‌ناو» و سلیم بیگ و صالح بیگ همدست شدند و بهرام بیگ و عثمان بیگ نیز به آنها پیوستند که علیه احمد بیگ و دیگر برادرانش اقدام کنند. اما احمد بیگ با اتکا به شجاعت خود و عموهایش حسن بیگ و رسول بیگ و عموزاده‌هایش و نیز ۳ برادرش حاجی‌علی بیگ و شیخ‌قادر بیگ و عبدالرحمن بیگ و ۹ نفر فرزندان خویش از مخالفت آنها با کی نداشت.

فتاح سلطان بوسیله حاجی آقا که از معتمدین بانه بود، با احمد بیگ ارتباط برقرار نمود. از طرفی زمان سلطان پدر کریم‌خان نیز که رقیب فتاح سلطان به‌شمار می‌رفت، با محمود بیگ پسر حسین بیگ طرح دوستی ریخت. در آن زمان والی کردستان هرچندگاه برای یکی از افراد خاندان اختیارالدینی حکم امارت صادر می‌نمود. زمان سلطان دختر خود را به عقد ازدواج عبداله بیگ کانی‌ناو در آورد. با وجود ازدیاد طایفه سلیمان‌بیگی و قدرت آنها، حکومت بانه همچنان تا مرگ کریم‌خان در دست خاندان اختیارالدینی بود.

گفته شد که یونس بیگ پسر احمد بیگ توسط حاجی موسی حکومت یونس‌خان «که‌نمان» بدستگاه کریم‌خان اختیارالدینی راه یافت. جریان واقعه از این قرار بود که یونس بیگ به «که‌نمان» نزد حاجی موسی که ریش سفید و بزرگ ده بود و طرف توجه کریم‌خان قرار داشت، رفت و از او درخواست نمود که وی را بدستگاه کریم‌خان وارد سازد.

در آن موقع جای معمول نبود حاجی موسی برای شام از یونس بیگ با عسل پذیرائی کرد. صبح نیز یونس بیگ درخواست نمود که مجدداً برایش عسل بیاورد. حاجی موسی وقتی به ظرف عسل سرکشی کرد تا باز هم برای یونس بیگ عسل بیاورد، چنین به نظرش رسید که انگار چیزی از عسل مصرف نشده است. وی این واقعه را بفال نیک گرفت و پیش‌بینی کرد که یونس بیگ به مقامی عالی می‌رسد.

پس از صرف صبحانه، یونس بیگ تقاضای خود را از حاجی موسی برای وارد شدن بدستگاه کریم‌خان تجدید کرد. حاجی موسی گفت بشرطی به این کار مبادرت می‌کنم که به من قول بدهی که هرگاه به حکومت بازه رسیدی قریه «گنمان» را از مالیات معاف و احترام مرا هم محفوظ نگاهداری. یونس بیگ گفته مزبور را تمسخر تلقی کرد. گفت حاجی شوخی نکن بدرخواستم جامه عمل ببوشان! ولی چون خاطر جمع شد که پیشنهاد حاجی موسی جدی است گفت: چشم و همان وقت تعهد نمود که «گنمان» را از مالیات معاف دارد.

حاجی موسی پیشنهاد یونس بیگ را به اطلاع کریم‌خان رسانید. کریم‌خان گفت بگو یونس بیگ بیايد تا درباره تقاضایش تصمیم بگیرم. چون یونس بیگ به حضور کریم‌خان رسید، کریم‌خان سرپایش را ورنه انداز کرد و گفت یونس بیگ به شرطی که خدماتت صادقانه باشد و از فامیلت یعنی طایفه حسین بیگ تبعیت ننموده و خیانتی از شما سر نزنند، می‌توانی در دستگاه من به خدمت و انجام وظیفه اشتغال ورزی.

یونس بیگ قول داد که خدمتگزاری صادق باشد. کریم‌خان او را به فراشباشی خود منصوب کرد.

بعد از یکسال یونس بیگ توانست چنان توجه و اعتماد کریم‌خان را نسبت به خود جلب نماید که شغل مهمتری را بنام «ایشیک آقاسی»^۱ احرار نماید. دامنه اختیارات و نفوذ وی در دستگاه کریم‌خان تا حدی وسعت یافت که بعد از مرگ کریم‌خان بلافاصله زمام امور حکومت بانه را در دست گرفت و برای این که حکومتش تثبیت گردد، نماینده‌ای را با مقداری هدایا و پیشکش به سنجندج نزد میرزا یوسف

(۱) ایشیک آقاسی: تقریباً رئیس تشریفات. سیاست و اقتصاد عصر صفوی. باستانی. پاریزی ص ۱۸۴ تهران چاپخانه کاویان ۱۳۴۸.

مستوفی باشی (مشیردیوان) که پیشکار حاکم بود فرستاد. هر چند محمد و بیگک
عمویش ساکن «نه نور» باوی مخالف بود به سبب پشتیبانی پدرش حاجی احمد بیگک
و برادران و عموهایش از قبیل عبدالرحمن بیگک، صالح بیگک و سلیم بیگک که
برای حمایت از وی در شهر حاضر شده بودند پس از چندی حاکم سنندج، حکم
حکومت و خلعت برایش فرستاد و او را یونس خان نامید.

بعد از این که یونس خان به حکومت رسید، مخالفت‌های پراکنده‌ای توسط
پاره‌ای از اختیارالدینی‌ها صورت گرفت، که از همه چشمگیرتر مبارزه محمدخان
(شجاع السلطان) و حاجی زمان خان (بهادر السلطنه) بود که آن هم به نتیجه نرسید.
درباره فعالیت آنها در صفحات بعد مطالبی به نظر خواننده گرامی می‌رسد.

افراد سرشناس اختیارالدینی بانه را ترك و به تهران و اصفهان و سنندج
مهاجرت نمودند. بواسطه قرابت سببی با پادشاهان قاجار، در پایتخت به آنها کارهای
حساسی سپرده می‌شد و این بدان سبب بود که خسرو فتح سلطان بنام منوره
(منور السلطنه) زن ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه بود و از وی فرزندی داشت
بنام همایون میرزا (امیر ارفع). گروهی دیگر از اختیارالدینی‌ها در بانه ماندگار
شده و اطاعت یونس خان و دیگر طایفه حسین بیگی را گردن نهادند. خورده مالکان
آمرده که دارای لقب بیگک هستند خود را از اختیارالدینی‌ها می‌دانند.

گورستان اختیارالدینی‌های تهران در شهری در جوار امامزاده عبداله قرار دارد
و روی سنگ مزارشان بعد از نام و نشان، کلمه بانه‌یی هم نوشته شده است. و این
خود دلیل علاقه آنها به زادگاه اجدادی خودشان می‌باشد.

وضع بانه در زمان
یونس خان
در مدت حکومت یونس خان وضع بانه از لحاظ کسب و
تجارت رضایتبخش بوده، بازرگانانی از شهرهای همدان
تبریز، زنجان و نیز از کشور عثمانی از سلیمانیه، موصل،
کرکوک و بغداد برای خریداری توتون، مازو و پوست بدانجا می‌آمده و در کمال
امنیت به کسب می‌پرداخته‌اند.

یونس خان به تعمیر مساجد و ترویج علوم دینی اهتمام می‌ورزید و کمتر
مسجدی بود که خالی از طلاب باشد. در زمان وی دانشمندانی چون سید محمد
کاژوی، ملا محمد خطیب، قاضی محمد سلیم، حاجی ماموستا و نیز سید علی در

کاشیخانی بکار تدریس و ارشاد مردم می پرداختند. شیخ رضای طالبانی شاعر نامدار کُرد، از یونس خان به خوبی یاد کرده، قطعه زیر نموداری از احساس وی نسبت به یونس خان است.

من در این مملکت روم، که باداویران
خوار و بدنام شدم، همچو عمر در ایران
نه بایران بودم جای اقامت نه بروم
گشته‌ام زیر فلک همچو فلک سرگردان
شیخم و نیست مرا جای براو تکیه کنم
نکنم تکیه مگر بر کرم یونس خان
ما بخدمت نرسیدیم ولی می‌شنویم
قهرمانی است در آن ناحیه کردستان
یونس خان به عنوان صله قاطری به شیخ رضا بخشیده و هر سال هم مبلغ یکصد تومان برایش به کرکوک می‌فرستاده است.

یونس خان با دزدان و راهزنان به شدت مبارزه می‌کرده، چنانکه دست دو نفر را بنام «محمد سور» و «خسرو بیگ» به اتهام دزدی قطع نموده، از طرفی بخاطر سرقت مقداری روغن از ده «صدبار» فرج‌اله بیگ (ایشیک آقاسی) برادرش را که در ده «نژو» سکونت داشته تهدید کرده بود که اگر برای یافتن روغن سرقت شده اقدام سریع به عمل نیاورد او را شلاق می‌زند. هر چند فرج‌اله بیگ حاضر می‌شود که دو برابر بهای روغن را به صاحبش بپردازد یونس خان قبول نمی‌کند. تا این که فرج‌اله بیگ به تعقیب قضیه می‌پردازد و سرانجام روغن با ظرفش پنهانی بخانه صاحبش برگردانده می‌شود.

وقتی هم یک نفر اهل «شیوه کهل» کردستان عراق که نزدیک «مازواره» سقر شب هنگام قاطرش با بار گندم به سرقت می‌رود، به یونس خان شکایت می‌برد. با تهدید یونس خان مالکین و دیگر ساکنین اطراف «مازواره» قاطر را با بارش ظرف ۲۴ ساعت به صاحبش برمی‌گردانند. به خاطر این سرقت یونس خان کسانی را که مورد سوءظن بودند یک هزار تومان جریمه کرد.

(۱) شیخ رضا طالبانی کرکوک‌کی شاعر طنزگوی کرد به چهار زبان فارسی، کوردی، عربی و ترکی اشعاری دارد. در سال ۱۲۵۳ هجری قمری متولد شده و در سال ۱۳۲۷ وفات نموده است. آرامگاهش در بغداد جوار حضرت غوث (عبدالقادر گیلانی) قرار دارد و طبق وصیت خودش دو شعر ذیل را که در زمان حیات سروده روی سنگ مزارش کنده‌اند.

یار رسول الله چه باشد چون سگ اصحاب کهف
داخل جنت شوم در زمیره اصحاب تو
اورود در جنت ومن در جهنم چون رواست
اوسگ اصحاب کهف ومن سگ اصحاب تو
برای اطلاع بیشتر از وی به کتاب «میثوی نه‌ذبی کسود» تالیف علاءالدین سجادی مراجعه شود.



یونس خان

شکایات از یونس خان بسیاری از کسان یونس خان نسبت بوی حسادت می‌ورزیدند. مخصوصاً فتاح خان پسر مصطفی بیگ (حاجی نایب)، بسیار برای برانداختن وی تلاش می‌کرد. در سفر ناصرالدین شاه به اروپا، در تبریز چند نفر از یونس خان به شاه قاجار شکایت نمودند. از جمله شاکیان، میرزا مجید پسر محمد پسر بایزید یکی از بازرگانان و افراد معتمد و سرشناس بانه، شخصاً عریضه شکوائیه‌ای به ناصرالدین شاه تقدیم کرد و شفاهاً نیز از طرف کسبه و معاریف بانه

از عملیات یونس خان اظهار عدم رضایت نمود. ناصرالدین شاه وعده رسیدگی به شکایت آنها را داد. جریان شکایت میرزا مجید و سایرین، آتش خشم یونس خان را شعله ور ساخت و درصدد انتقام برآمد.

شبی که میرزا مجید در محله سادات آباد، بدیدن شیخ علی در گاشیخانی رفته بود به هنگام ترك آنجا در راه بازگشت به خانه شخصی، بدستور یونس خان کشته شد. مرگ میرزا مجید که از افراد خوشنام بود، نفرتی در میان اهالی علیه یونس خان برانگیخت.

چهارشنبه ۱۳ ذیحجه ۱۳۰۲ یونس خان به اتفاق مجیدخان حاکم سقز به یاری میرزا عبدالغفارخان معتمد، به صدیق دیوان در «تيله كو» حمله بردند. صدیق دیوان کشته نشد ولی قتل و غارت «تيله كو» ای ها بوقوع پیوست.^۱

«حه مه سور» و «خسر و بیگگ» که شرح بریده شدن دست رفتن یونس خان
به اصفهان آنان در صفحات پیش گذشت، برای شکایت از یونس خان راهی تهران میشوند. البته تحریکات اختیارات الدینی ها هم در رفتن آنها به تهران بی تأثیر نبوده است.

در تهران موفق میشوند مراتب دادخواهی خود را به استحضار ناصرالدین شاه برسانند. به علت شکایت آنها غفلتاً از سنندج به یونس خان دستور داده میشود تا به پایتخت برود. هر چند پاره ای از بستگانش او را از رفتن به تهران برحذر می دارند و با وجود این که خود او هم از رفتن به تهران اکراه داشت، در سال ۱۳۰۳ با اشاره اقبال الملک حاکم کردستان که به یونس خان علاقه مند بود، عبدالعزیز صدیق دیوان او را بر آن می دارد که رهسپار اصفهان شود. و با دو من طلا و نقره که بیشتر آنها را زینت آلات زنانش تشکیل می داد و مبالغی پول و لیره و اسبی اصیل باتفاق چند نفر از نوکرانش نخست عازم تهران میشود و مصطفی بیگگ (حاجی نایب) برادر بزرگش را به نیابت خود در بانه منصوب می نماید. یونس خان در سنندج مشیر دیوان را ملاقات می کند. مشیر دیوان از شهادت وی که باستقبال مجازات می رود تعجب می کند و می گوید: حال که شهادت بخرج داده ای بهتر است

(۱) تحفه ناصری.

(۲) هرمن بانه پنج کیلو می باشد.

قبلاً به اصفهان رفته و در آنجا به ظل السلطان پناهنده شوی، تا برایت شفاعت نماید. یونس خان رأی مشیر دیوان را می‌پسندد و باصفهان می‌رود. در آنجا به حضور ظل السلطان میرسد و هدایا و پیشکش‌ها را تقدیم می‌نماید. هدایای یاد شده مورد توجه ظل السلطان قرار می‌گیرد و خطاب به یونس خان می‌گوید: مثل این که آدم سفاکی هستی که دست دو نفر را قطع نموده‌ای. این عمل باعث شده که خاطر شاه از شما مکدر شود. زیرا می‌رساند که خودسرانه کارهایی انجام می‌دهی. یونس خان در جواب می‌گوید: اگر شدت عمل وجود نداشته باشد در آن منطقه مرزی امنیت برقرار نمی‌شود و این همان منطقه‌ای است که در سال هزار تومان مالیات بحکومت نمیرسانید. علاوه بر این از تجاوز عثمانی‌ها در قلمرو خود جلوگیری نموده‌ام چنانچه رأی عالی بر این است که هرج و مرج تجدید شود دستور فرمائید بنده را اعدام نمایند.

حرف‌های یونس خان در ظل السلطان اثر می‌کند و موجبات تبرئه‌اش را ضمن مکاتبه با ناصرالدین شاه فراهم می‌نماید. در ضمن يك قبضه شمشیر و حمایل زرنگار و حکم سرهنگی و قریه شوی را بنام خرج سفره برایش می‌گیرد و پس از يك هفته او را به کردستان برمی‌گرداند.

هنگام عزیمت یونس خان به اصفهان، محمود بیگ عمویش کشته شدن ابراهیم که خواهان حکومت بانه بود، از غیبت وی استفاده کرده بیگ پسر محمود بیگ بسیاری از بیگزاده‌ها و خرده مالکین «دشته تال» و «تاژان» را باخود همدست نمود و با جمعیتی در حدود پانصد نفر تفنگچی در قریه «شوی» اجتماعی تشکیل داد و به مصطفی بیگ (حاجی نایب) و حاجی احمد بیگ پدر یونس خان پیغام فرستاد که هرچه زودتر شهر را تخلیه نمایند. حاجی نایب و حاجی احمد بیگ و پسران یونس خان و بستگان آنها، چون خطر را حس کردند قریب سیصد نفر سواره و پیاده مسلح را در شهر متمرکز و به ایجاد سنگر و استحکامات پرداختند. از طرفی نماینده‌ای نزد محمود بیگ فرستاده خاطر نشان ساختند که فعلاً تا تعیین سرنوشت یونس خان در اصفهان، سزاوار نیست شما از موقعیت سوء استفاده نمائید. بعد از روشن شدن وضع او، هرکاری را که مایلید انجام دهید. ولی محمود بیگ پیشنهاد آنها را رد کرد و تصمیم گرفت صبح زود برای تسخیر شهر دست بکار.

شود.

مصطفی بیگ که نمی‌خواست خود را فردی بی کفایت نشان دهد و مورد مؤاخذه یونس‌خان قرار گیرد، دو ساعت از شب گذشته، پس از دستورات لازم به نگهبانان شهر، با یکی از نوکرانش پیاده بسوی «شوی» به‌راه می‌افتد و در حالی که باران به‌شدت می‌باریده، وارد آبادی می‌شود و بدون اینکه کسی متوجه شود، برای یافتن محل اقامت ابراهیم بیگ به‌چند خانه سر می‌زند. تا این که در یکی از خانه‌ها ابراهیم بیگ را می‌یابد که در میان جمعی از طرفدارانش مقابل نورچراغ به‌نوشتن نامه مشغول است. با تفنگ مارتین خود کله ابراهیم بیگ را هدف قرار می‌دهد و او را از پای در می‌آورد.

حاضران در جلسه برای یافتن قاتل بیرون می‌دوند. مصطفی بیگ که پس از موفقیت، از حیاط خانه محل اقامت ابراهیم بیگ بیرون می‌دویده، بدون اینکه او را بشناسند خود فریاد راه می‌اندازد: کی بود؟ گلوله از کجا شلیک شد؟ و به این حيله خود را از معرکه بدر می‌برد و لختی بیرون آبادی توقف می‌کند تا صدای شیون بلند می‌شود و اطمینان می‌یابد که ابراهیم بیگ مرده است.

در همین سال (۱۳۰۳) میرزا محمدخان (اقبال‌الملک) حاکم کردستان، مجید خان حاکم سقز و یونس‌خان را به‌سندج احضار نمود. یونس‌خان را که به‌مشیر دیوان متمایل شده بود محبوس و مجیدخان را ضمن تشویق به‌حکومت سقز مراجعت می‌دهد. پس از چندی وجهی را از یونس‌خان گرفته به‌ضمانت چند نفر از تجار معتبر کردستان، سند مالیات و تعهد نظم سرحد را از او گرفته، با صدور فرمان ذیل، مجدداً به‌حکومت بانه عودت می‌دهد.^۱

«چون مقرب‌الحضرة‌العلیه، یونس‌خان سرهنگ، در رجوع خدمات سابقه، همواره مراتب خدمتگزاری خود را در انتظامات سرحدیه و آسایش عامه و امنیت ولایت و حسن سلوک و مردم‌داری ظاهر داشته، در خاکبای اقدس اعلی، خود را بمراقبت در خدمت و مواظبت در رفاه رعیت و وصول و ایصال منال دیوانی معروف ساخته، در خدمات دیوان اعلی موافق منظورات علیه رفتار نموده است. بپاداش خدمت و نتیجه درستی، بالطاف ملوکانه مفتخر و سرافراز گردیده. در هذالسنه

(۱) تاریخ مردوخ ج ۲ ص ۲۱۴.

این نامه بنام پسران سرکست به جمع شدت ساجده و در این شهر خود اهل شهر است
که در این شهر است

این شهر است که در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است
که در این شهر است

این شهر است که در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است
که در این شهر است

این شهر است که در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است
که در این شهر است

این شهر است که در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است
که در این شهر است

میمونه تنکوزئیل خجسته دلیل نیز حکومت اقطاع بانه و آن حدود که از نقاط سرحدیه و محل اهمیت و ملاحظه است، کماکان بمشارالیه تفویض و واگذار شده. لهذا مرقوم میدارد، که باید مشارالیه در اصلاح امور ولایت و انتظامات سرحد و ایصال حقوق دیوانی و رعایت رعایا، مساعی جمیله مبذول داشته، خود را بیشتر از پیشتر در خاکبای اقدس اعلی ارواحنا فدا، بخدمتگزاری و کفایت معروف سازد و عموم اهالی بلوک بانه، مشارالیه را حاکم بالاستقلال خود دانسته، از صلاح و صوابدید او تخلف نورزند و فرامین او را در نظم سرحد و انتظامات ولایت اطاعت نمایند. البته حسب المرقوم معمول دارند فی ۱۶ شهر رمضان ۱۳۰۴. اقبال الملک».

چنانکه استنباط میشود یونس خان و برادرش حاجی نایب کشته شدن یونس خان بهم علاقه مند بوده اند ولی عواملی برای ایجاد اختلاف بین و مصطفی بیگ (حاجی نایب) آنها دست داشته اند. فتاح خان پسر بزرگ حاجی نایب، علم مخالفت با یونس خان را برافراشته در «کیوه رو» اقامت نموده و قراء اطراف آن را به تصرف در آورده و از پرداخت مالیات و اطاعت از عمویش سرباز می زد و به کارشکنی او مبادرت می ورزید. این موضوع باعث شد که اختلاف میان یونس خان و حاجی نایب پدید آید. محمود بیگ «نه نور» هم از فرصت استفاده نموده، به تحریکات پرداخته و اختلاف آنها را دامن می زد.

یونس خان از عملیات فتاح خان به تنگ آمده از حاجی نایب در باره وی توضیح خواست و به گله پرداخت ولی حاجی نایب اظهار بی اطلاعی کرد. روز شنبه ۱۷ ذی الحجه ۱۳۰۸ یونس خان (که فی الحقیقه از دولت یاغی بود. تحفه ناصری) حاجی نایب برادرش را برای مذاکره به منزلش در قلعه حکومتی دعوت کرد. حاجی نایب دعوت او را پذیرفته و با عبداله بیگ پسر یازده ساله و پسر دیگرش محمد سعید بیگ حضور می یابند. حاجی ملا سلام از روحانیون شهر هم در آن جلسه حضور داشته است.

پس از یکرشته مذاکرات و گله گزاری یونس خان به حاجی نایب می گوید: برادر! اگر شما فتاح خان فرزندت را تنبیه نمی کنی من، از عهده مجازات او بر می آیم.

خیال نکنید که تنها شما پسررداری و از شهامت برخوردارند. پسران من هم دست کمی از آنها ندارند بلکه به مراتب شجاعترند.

حاجی نایب بدون اعتنا به محمدخان و پسران دیگر یونس خان، می گوید: شما پسر نداری آنها به دختر بیشتر شبیهند تا پسر. گفته حاجی نایب خشم محمدخان پسر یونس خان را برانگیخته و باطپانچه ششلول خود به حاجی نایب تیراندازی می کند و به حیاتش خاتمه می دهد.

مجلس متشنج میشود یونس خان می خواهد از جلسه خارج شود ولی عبدالله بیگ پسر حاجی نایب، با خنجر به او حمله می برد و چند ضربه کاری به وی می زند. چون یونس خان مردی قوی هیکل و نیرومند بوده، خنجر را از دست عبدالله بیگ در می آورد و با آن فرق سرش را می شکافد و او را مقتول می سازد. محمد سعید بیگ پسر دیگر حاجی نایب از پنجره خود را پرت می کند لیکن در حین فرار به سوی تیراندازی می شود و او هم کشته میشود. تاریخ مردوخ جلد دوم ص ۷۰ حکایت دارد که یونس خان قبلاً برای کشتن حاجی نایب و پسرانش توطئه نموده، به همین سبب آنها را به منزل دعوت نموده بود. گفته تاریخ مردوخ در بانه زیاد شایع نیست و عقیده بر این است که حادثه تصادفی بوده و قبلاً برای کشتن حاجی نایب و پسرانش دسیسه ای ترتیب داده نشده بود.

در زمان یونس خان، «ژاک دومرگان» به همراه هیأت علمی فرانسه، در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۸۹۰ میلادی، از بانه دیدن کرده و درباره او چنین می نویسد:

«حاکم بانه، نوکر قدیمی سلف خود، ما را بدپذیرفت. وی اوامر قاطعی برای خودداری از هرگونه راهنمایی به من می دهد. وی می ترسد، مبدا من اهمیت عواید و شماره دهاتش را به تهران بگویم. این عواید از پنج قران مالیات بهرخانه و حق عبوریکه از کاروانهایی که به ترکیه می روند طلب میشود و همچنین جرائمی که از مجازات مجرمین یا با این نام باصطلاح اخذ می گردد تحصیل میشود»^۱.

هنگامی که یونس خان مجروح شد و مصطفی بیگ (حاجی حکومت فتاح خان نایب) و پسرانش کشته شدند، جریان حادثه با اطلاع فتاح خان رسید و او که تا آن زمان از بیم یونس خان آرام نداشت و همواره چهل پنجاه نفر

(۱) جغرافیای غرب ایران ج ۲ ص ۴۴.

را مأمور نگهبانی و پاسداری از خود می نمود، بلافاصله یکصد نفر تفنگچی را با خود برداشته، به «نه نور» نزد محمود بیگ عزیمت نمود و سفارش کرد که اگر تفنگچی های دیگری حاضر شوند بدنبال وی به آنجا بروند.

فتاح خان پس از شش ساعت راه پیمائی، به «نه نور» رسید. محمود بیگ که مدت ها بود آرزوی نابودی یونس خان و حاجی نایب را داشت با دیدن فتاح خان یکه خورد، زیرا هنوز یونس خان زنده بود و تصور می کرد بهبود می یابد و او را مجازات می نماید. ولی خود را خونسرد نشان داد اما کمی فتاح خان را از مرگ حاجی نایب و پسرش دلداری داد و به او قول داد که در گرفتن انتقام خون حاجی نایب و پسرانش وی را یاری دهد.

محمود بیگ همیشه با شهر در تماس بود، تا وضع یونس خان را بفهمد که زنده مانده یا خیر و در ضمن به تجهیز افراد می پرداخت تا در فرصت مناسب به شهر حمله نماید. ناگفته نماند ضمن برخورد یونس خان و حاجی نایب محمد بیگ نایب جد محمد رشید بیگ «بلکه» در جلسه حضور داشت و بازویش زخمی شد.

محمد خان پسر یونس خان، حاجی عبدالله سبدلو را که در جراحی سر رشته داشت، برای معالجه بر بالین پدرش حاضر نمود ولی چون زخم هایش کاری بودند بعد از سه روز جان به جان آفرین تسلیم کرد.

محمد خان چون از حمله قریب الوقوع محمود بیگ و فتاح خان آگاهی یافت، به جمع آوری تفنگچی و ایجاد استحکامات دفاعی پرداخت. در این هنگام حاجی احمد بیگ پدر یونس خان که خبر حادثه منزل یونس خان را شنیده بود، با دو پسر دیگرش حمه خان بیگ و محمد امین بیگ از قریه «سیا گویز» به شهر بانسه رهسپار می شود، اما وقتی به شهر می رسد که حاجی نایب و پسرانش بخاک سپرده شده و یونس خان هم فوت نموده بود.

حاجی احمد بیگ که در سن کهنولت به سر می برد، برای جلوگیری از تجدید خونریزی، قاصدی نزد محمود بیگ و فتاح خان فرستاد و از آنها خواست که از تصمیم خود دایر بر حمله بشهر صرف نظر نمایند. اما آنها بدرخواست او ترتیب اثر ندادند و با لشکر چهارصد نفری خود برای تسخیر شهر براه افتاده، در چشمه احمد آباد و تا کستان های دامنه کوه «آر به با» متمرکز شدند.

مدافعین هوادار محمدخان در اطراف شهر به سنگربندی پرداخته، و اهالی هم از بیم تیراندازی بازار را تعطیل و در مساجد و خانه‌ها متحصن شدند. جنازه یونس‌خان هم که در مسجد ابراهیم آقا قرار داشت، کسی از ترس تیراندازی یارای بخاک سپردن آنرا نداشت، تا این که بخواش حاجی احمد بیگ و چند نفر از روحانیون که یک نفر ملارا نزد محمود بیگ و فتاح‌خان فرستاده بودند، آتش بس موقتی برقرار شد و مردم توانستند یونس‌خان را دفن کنند.



فتاح خان *

فتاح‌خان با او نیفورم و نشان و حمایل

این جنگ ده روز ادامه داشت. در خلال آن «حمه‌خان بیگ» پسر حاجی احمد بیگ که جوانی ۲۵ ساله بود نزدیک کوخ صالح آباد در دامنه کوه دوزین مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد. سرانجام با وساطت روحانیون و معتمدین شهر، متار که عملی شد و محمدخان حاضر شد با همدستانش از شهر خارج شود. فتاح‌خان و محمود بیگ قلعه حکومتی را که مربوط به دوران اختیارالدینی‌ها بود تسخیر کردند. فتاح‌خان که تا آن تاریخ فتاح بیگ نامیده میشد خود را حاکم نامید و نیابت حکومت را به «محمود بیگ نه‌نور» سپرد. محمدخان هم با از دست دادن املاک و اموالش باطراف سقز و مکرری متواری گردید.

روز چهارشنبه دوم شوال ۱۳۱۰، محمدخان با احمد بیگ و حکومت محمدخان محمود بیگ برای راندن فتاح‌خان شهر بانه را محاصره نمودند. خدر آقای پشدر، به کمک محمدخان و عثمان آقای پشدر، بیاری فتاح‌خان آمده بودند

با وجود تلاشی که برای صلح میان آنها به عمل آمد نتیجه‌ای عاید نشد. سرانجام دو ساعت گذشته از شب ۱۷ شوال محمدخان شهر را تصرف و فتاح‌خان به سوی «سیادر» فرار کرد و اموالش غارت شد. در این جنگ نصراله بیگ خوری آباد بقتل رسید.

در سال ۱۳۱۱ هجری قمری حکومت محمدخان توسط حاکم کردستان تأیید شد و آشتی میان او و فتاح‌خان عموزاده اش به عمل آمد و فتاح‌خان به نیابت حکومت انتخاب شد. مدت یکسال این وضع ادامه داشت تا این که در سال ۱۳۱۲ مجدداً میان آنها نفاق افتاد و محمدخان از مقاومت در برابر فتاح‌خان عاجز مانده ناگزیر بانه را ترك و به تبریز متواری شد. در این هنگام حسنعلیخان (امیر نظام گروس) که از افراد اروپا دیده و روشنفکر بود و سمت فرمانفرمائی کردستان و گروس و افشار (ههوشار) و صاین قلعه و مرزداری غرب ایران را داشت، در سنج طبق فرمانشاهی حکومت کردستان را به محمدعلیخان ظفرالملک و پیشکاری مالیه را به مشیر دیوان واگذار نمود.

قبل از انتخاب ظفرالملک به حکومت کردستان، علی اکبرخان شرفالملک که مدتی حاکم جو انرود بود، مدت چهارماه برای رفع اغتشاش در بانه اقامت داشت. او پس از سرکوبی شورشیان بانه، از امیر نظام اجازه ترك بانه را نمود و بر حسب تقاضای امیر نظام محمدخان را که به تبریز فرار کرده بود تحت الحفظ به کردستان عودت دادند.^۱ عاقبت با خواهش مشیردیوان عفو شد و توانست به همراهی ناظم‌الایاله پسر مشیر دیوان که برای سرکشی سقز و بانه عازم آن دیار بود به بانه بازگشته و مجدداً حکومت را باز یابد. ضمناً ماهی ۳۰ تومان برای وی از عایدات حکومتی مقرر شد.

فتاح‌خان برای ارباب و انصراف ناظم‌الایاله، از شهر خارج و به جمع‌آوری تفنگچی پرداخت ولی خرده مالکین تاژان و دشته‌تال، که «آغا» لقب داشتند و از طرفداران فتاح‌خان به شمار می‌رفتند پنهانی با محمدخان هم‌دست شده و از فتاح‌خان روی برتافتند.

فتاح‌خان با هم‌دستانش نزد رئیس ایل «گورك» مهاباد رفت و بایاری وی پس

(۱) تاریخ مردوخ ج ۲ ص ۲۲۳.

از یکماه درصدد حمله بشهر برآمد. اما طرفدارانش او را از این کار بازداشتند و مصلحت را در آن دیدند که فتاح خان قبلاً به ناظم الایاله اخطار نماید که بانه راترك گوید و باعث خونریزی نگردد.

پیش از آنکه فتاح خان و طرفدارانش بتوانند نقشه خود را عملی سازند، ناظم الایاله «محمود بیگ نه نور» را که عامل قتل یونس خان و حاجی نایب بود و آشوب طلب بانه شناخته می شد، تشویق نمود که به شهر بیاید.

محمود بیگ به محض این که وارد قلعه حکومتی شد، بدستور ناظم الایاله به زنجیر کشیده شد. توقیف شدن محمود بیگ، وحشتی در دل بیگزاده های طرفدار فتاح خان بوجود آورد و تصمیمات آنها را برای مدتی به تأخیر انداخت. محمود بیگ بعد از يك ماه با پرداخت دوهزار تومان آزاد شد.

پس از آزاد شدن محمود بیگ، فتاح خان با مساعدت بگزاردهای عثمان بگی مانند عبداله بیگ و فرج بیگ و رستم بیگ، عدهای سواره و پیاده مسلح گرد آورده به گلوله باران کردن شهر پرداخت. لیکن پس از دو روز در مقابل افراد تحت فرماندهی ناظم الایاله و محمد خان مجبور به عقب نشینی شد و نزد حاجی احمد بیگ به «سیاگوز» رفت.

ناظم الایاله فتاح خان را به شهر دعوت کرد. تا او را با محمد کشته شدن فتاح خان خان آشتی داده و مجدداً به نیابت حکومت برگزیند. فتاح خان این دعوت را پذیرفت و با وجود این که بستگانش او را از رفتن به شهر بر حذر داشته بودند، به همراه چند نفر از طرفدارانش به شهر آمد. او به این سبب به خطر تن در داد که معتقد بود چون دارای دشمنانی است نمی تواند حکومت سنندج را از خود برنجاند.

دو روز پس از ورود فتاح خان، ناظم الایاله دستور بازداشت او را صادر کرد و تحت نظر «محمد بیگ» پسر «محمود بیگ نه نور» و يك نفر فرشباشی با عدهای سواره و پیاده وی را به سنندج اعزام نمود. در آن زمان خط السیر بانه به سنندج از طریق «سرشیو» و «خرخره» و سرحد مریوان بود، خبر اعزام فتاح خان با اطلاع برادرانش محمد رشید بیگ و فرج بیگ و عبداله بیگ و رستم بیگ رسید. آنها از قریه «قالو» در منطقه «گورك» براه افتاده و بدنبال وی شتافتند. محمد بیگ و

و همراهان، فتاح‌خان را به قریه «ده‌گاگا» می‌رسانند. متعاقب آنها، برادران و کسان فتاح‌خان هم به آنجا می‌رسند.

او آخر شب که نگهبانان فتاح‌خان برای رفتن به سنجندج آماده می‌شوند، برادران فتاح‌خان و همراهان در حومه آبادی «ده‌گاگا»، با هیاهو و شلیک تفنگ، در صدد آزادی وی برمی‌آیند. فتاح‌خان که با پای زنجیر شده مشغول بر گذاری نماز عشاء بوده، صدای آنها را می‌شنود، که می‌گویند فتاح‌خان کجائی؟ فتاح‌خان از شنیدن صدای آنها، اعتماد به نفسی در خود می‌یابد و جستن می‌کند، تا پنجره مسجد را شکسته و فرار نماید. اما نگهبان وی (محمد بیگ) که محرمانه از ناظم‌الایاله قول حکومت بانه را گرفته بود و نمی‌خواست فتاح‌خان را از دست بدهد، از پشت به او تیراندازی می‌کند و او را بقتل می‌رساند و به همراهانش می‌گوید به فرج بیگ و عبداله بیگ حالی کنید بی‌جهت تیراندازی نکنند! زیرا دیگر فتاح‌خان زنده نیست. ولی فرج بیگ و همراهان موفق می‌شوند بایک اقدام سریع محمد بیگ و طرفدارانش را دستگیر و خلع سلاح نمایند. اما به‌خاطر این که چند نفر از بستگان فتاح‌خان در شهر گروگان بودند، از کشتن آنها خودداری می‌کنند.

از کارهای برجسته فتاح‌خان تجدید بنا و تعمیر مسجد جامع با کمک مردم بود. اخیراً سقف و سردر مسجد مزبور، توسط متولی آن «حاجی محمد رحیمی»

مرمت و اصلاح گردید و در سالهای ۵۶-۵۹ توسط مردم و جها دب طرز با شکوهی با زسازی شد.
نخست آنکه روز جمعه ۲۶ ماه صفر المظفر ۱۳۱۱، در زمان دو واقعه در زمان خسروخان والی کردستان، فتاح‌خان با لشکر عثمان آقای فتاح‌خان

پشدر در قریه «شوی» گرد آمده بودند و لشکر محمدخان هم در قریه «چیچوران» مستقر بود. خسروخان میان آنها نقش میانجی را داشت. در مرحله اول توفیق نیافت. چاشتگاه لشکر عثمان آقا و فتاح‌خان لشکریان محمدخان را مورد حمله قرار دادند. پس از دو ساعت نبرد فتاح‌خان و عثمان آقا متوجه شهر شده و دو ساعت مانده بروز شنبه به چشمه احمدآباد رسیدند. لشکریان محمدخان ۹ روز در اطراف «نه‌نور» مستقر بودند. سرانجام روز دوشنبه پیش از ظهر میان متخصصین صلح برقرار شد.

دوم اینکه یکشنبه هفتم ماه ذیقعد ۱۳۱۱، محمدخان در مقابل حمله فتاح‌خان

بانه را ترك و بهسوی «سیادر» عزیمت نمود. نزدیک غروب فتاحخان با یاری عشاير بهشهر وارد شد و طبل حكومت بهصدا درآمد.

واقعه‌ای در دوران در سال ۱۳۲۱ رستم بیگ نایب درسقز توسط عمال حكومت محمدخان بعد از كردستان بازداشت و بهسندج اعزام گردید و در سال ۱۳۲۲ كشته شدن فتاحخان آزاد شد.

پس از كشته شدن فتاحخان، «محمدخان خوری آباد» به - كشته شدن محمدخان خوری آباد مخالفت با محمدخان برخاست و چندبار میان آنها كشمكش ایجاد شد. تا اینکه محمدخان برای كشتن وی نقشه‌ای ترتیب داد و بمرحله اجرا درآورد و آنهم باین طریق بود كه قرار شد وقتی كه محمدخان خوری آباد، برای شستن دست و صورت، بهحوض مسجد خان میرود، يك نفر بنام «احمد بیگ چاپی»، در نقش يك سركارگر، اعلام دارد، كارگران! دیراست چرا بكار نمی‌پردازید؟ و افراد محمدخان هم كه در كمین باشند بهسوی وی و همراهان‌ش تیراندازی نمایند.

نقشه مزبور بمرحله عمل درآمد و صبح روز چهارشنبه چهارم جمادی الاول ۱۳۲۴ درحالی كه محمدخان خوری آباد باتفاق برادرش فتح‌اله بیگ سرهنگ، محمدعلی بیگ، محمدامین بیگ و پسرش احمدبیگ و فتاح بیگ پسر امین بیگ كه منشی وی بود ۶ عازم رفتن بهحوض بودند بهمحض نزدیک شدن آنها احمد بیگ طبق قرار قبلی با صدای رسا گفت: ای كارگران دیر است كار را شروع كنید!

گماشتگان محمدخان كه قبلاً سرراه كمین کرده بودند، ناگهان آنها را مورد تیراندازی قرار داده و از پای در می‌آورند.

در سال ۱۳۲۴ هجری قمری، دوبار پشدری‌ها كه میان سردشت حمله پشدری‌ها به بانه در ایران و قلعه دزه در كردستان عراق سكونت دارند، بانه را مورد حمله قرار دادند. آنها توانستند شهر را تسخیر نمایند، اما در نتیجه مقاومت مردم شكست خوردند و دو نفر از سردمداران آنها بنام «مه‌مه‌نده قیت» و «حه‌مه‌ره شكه» به قتل رسیدند و بسیاری از افراد آنها كشته و زخمی و اسیر شدند و اسلحه‌شان

به غنیمت گرفته شد.

يك نفر بنام «مینه» ^{حسین} دلاک» فتحنامه ای بفارسی بروزن شاهنامه در باره جنگ پشدری ها با بانه ای ها سروده بود که متأسفانه در سالهای اخیر از بین رفت. شب بیست و سوم ذیقعدۀ همان سال «قادر بیگک شیوه گویزان» پدر محمد - رشیدخان، با طایفه عثمان بیگک و محمود بیگک به شهر حمله ور شده و محمدخان و نایب وی را فراری دادند ولی تنها يك روز توانستند در شهر باقی بمانند، زیرا محمدخان و نایب توفیق یافتند که آنها را از شهر بیرون کنند.

همان طور که گفته شد، با مرگ کریم خان در ۱۳ ذی حجه تلاش اختیارالدینی ها ۱۲۸۹ هجری، یونس بیگک که بعدها لقب خانی را یافت برای بازپس گرفتن عملاً حکومت بانه را در دست گرفت و افراد سرشناس حکومت بانه اختیارالدینی به شهرهای تهران، اصفهان و سندج متواری شدند و برای طرد یونس خان و بستگانش به تلاش دامنه داری پرداختند. آنها بواسطه قرابت سببی با پادشاهان قاجار در دستگاه آنان قرب و منزلت یافتند چنانکه حاجی زمان خان به بهادر السلطنه و محمدخان به شجاع السلطان ملقب شده بود. حاجی زمان خان یکبار به قصد تسخیر بانه به لشکر کشی پرداخت ولی در کارش موفق نشد.

شجاع السلطان و حاجی زمان خان، بنام مالکیت بانه، شکایات زیادی به - حکومت مرکزی نمودند، ولی چون در آن زمان بواسطه نفوذ عثمانی هادر مرزهای غربی و وجود ملوک الطوائفی، دولت مرکزی بر نواحی مرزی تسلط کاملی نداشت و فقط بگرفتن مالیات توسط والیان کردستان اکتفا می شد، برای احقاق آنها اقدام قاطعی به عمل نیامد و حتی یونس خان و پسرش محمدخان، مورد تأیید دولت مرکزی قرار گرفتند. تنها کاری که برای دادخواهان اختیارالدینی انجام گرفت، اظهار همدردی نسبت به آنها و برقراری مستمری و مواجب برایشان بود.

فعالیت محمدخان (شجاع السلطان) از همه چشمگیرتر بود، او توانست استشادهائی را مبنی بر حقانیت خود برای تملک و حکومت بانه، بگواهی معتمدین و روحانیون بانه و شهرستانهای مجاور برساند و باعث شود که فرامینی درباره آنها توسط دربار قاجاریان صادر شود و نیز پس از استقرار مشروطه تصویب نامه هائی

فرمان بپایان رسیدن محرم الحرام و در تمام بلاد و شهرها و دیارها

در تمام دیارها و شهرها و دیارها و در تمام بلاد و شهرها و دیارها

در تمام بلاد و شهرها و دیارها و در تمام بلاد و شهرها و دیارها

در تمام بلاد و شهرها و دیارها و در تمام بلاد و شهرها و دیارها

فرمان بپایان رسیدن محرم الحرام و در تمام بلاد و شهرها و دیارها

برای کمک مالی به آنها، از مجلس شورای ملی بگذرد. نخستین آنها فرمانی است از محمدعلیشاه قاجار به این شرح:

هو

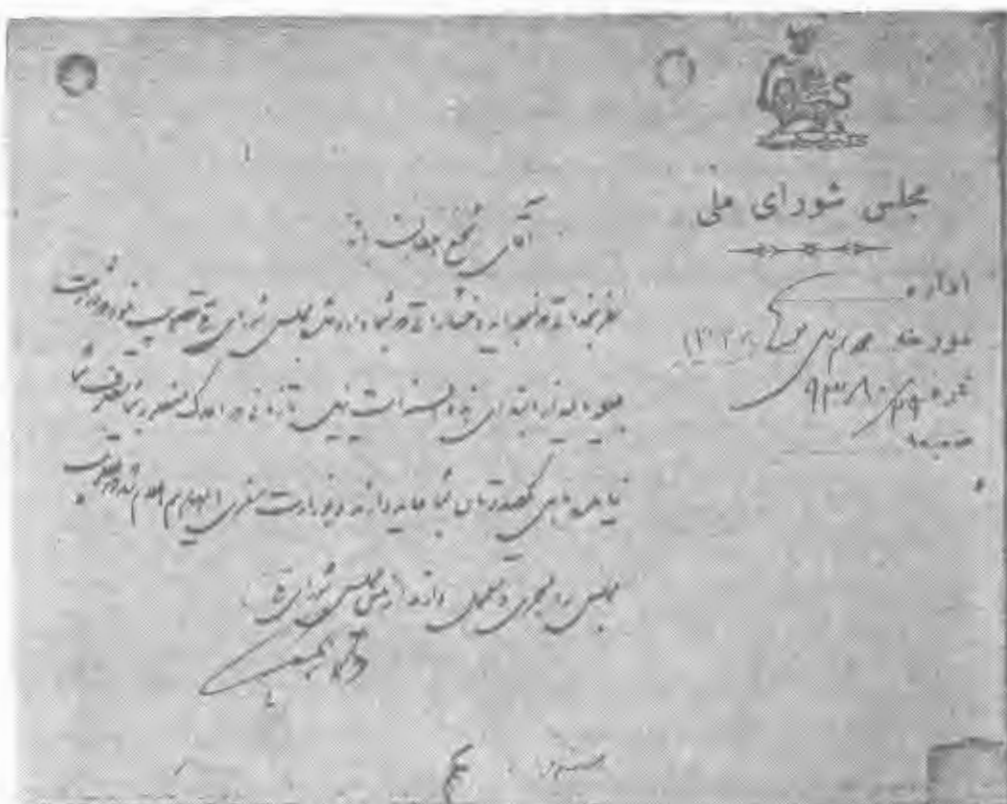
محمدعلی شاه قاجار

نظر به مراتب جان نثاری محمدخان شجاع السلطان که از قدیم الایام، اباعنجد خدمتگزار دولت و در انتظام امورات سرحدی، مصدر خدمات شایان بوده، بصدر این دستخط آفتاب نقط مبارک، امر و مقرر می فرمائیم، حکام حال و استقبال کردستان، در رعایت حال و همراهی در کارهای او لازمه مراقبت را به عمل آورده خاطر او را از این جهت آسوده نمایند تا با کمال دلگرمی و فراغت مشغول جان نثاری و دعای بقای دولت ابد مدت قاهره باشد. شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶.

مجلس شورای ملی هم به منظور استمالت از شجاع السلطان، تصویب نامه ای را گذراند، که به موجب آن، ماهی یکصد تومان، در وجه وی مقرر شد. اینک متن مذاکرات و تصویب نامه در اینجا نقل میشود:

نایب رئیس - دیگر ملاحظاتی در صورت مجلس هست؟ [اظہار نشد] نایب رئیس صورت جلسه را امضا نمود. (راپورت کمیسیون بودجه، راجع به قراری ماهی صد تومان در حق شجاع السلطان بانه قرائت شد. دولا یحه وزارت مالیه در باب تقاضای برقراری ماهی یکصد تومان درباره شجاع السلطان بانه که در مجلس سابق هم موقتاً تصویب نموده بودند قرائت شد و پس از مذاکرات اکثریت مجلس چنین رأی داد: که مادامی که وجود او در کمیسیون سرحدی لازم و املاک مغصوبه اش مسترد نشده ماهی یک صد تومان را چنانچه مجلس سابق هم تصویب نمود موقتاً در حق او برقرار داشته و بمشارالیه عاید دارند و مطابق تصدیق نامه وزارتین خارجه و مالیه حق او برقرار باشد) بعد از اظہارات محمد هاشم میرزا، افتخار الواعظین، حاج وکیل الرعیه، ارباب کیخسرو، حاجی سید ابراهیم نایب رئیس، حسنعلیخان کاشف، وکیل التجار و فہیم الملک. نایب رئیس گفت: رأی می گیریم بر اپورت کمیسیون بودجه که تصویب کرده است برقراری ماهی یکصد تومان را در حق شجاع السلطان بانه، آقایانی که موافقت ورقه سفید خواهند انداخت (اوراق رأی اخذ شد آقای حاجی میرزا رضاخان شماره نمودند و نتیجه از قرار ذیل اعلام شد.)

معاذہ الملک - عده حضار (۷۱) ورقه سفید علامت قبول (۵۲) ورقه آبی
 ندارد امتناع ۱۰ (۱۹)
 بعد از این تصویب نامه رئیس مجلس شورای ملی مشروحہ زیر را خطاب
 بہ شجاع السلطان نوشت:



مجلس شورای ملی



اداره

مورخه دویم ثبت ثیل ۱۳۲۸

نمره ۹۳۸۰/۲۹

ضمیمه

آقای شجاع السلطان بانه‌ای

نظر بخدماتی که نموده‌اید و خساراتی که به شما وارد شده، مجلس شورای ملی تصویب نمود که وزارت جلیله مالیه از ابتدای هذه السنه ایت ثیل، تا زمانی که املاك مغصوبه شما به تصرف شما نیامده، ماهی یکصد تومان به شما عاید دارند و بوزارت معزی الیها هم اعلام شد که تصویب مجلس را مجری و معمول دارند. رئیس مجلس شورای ملی.

گاهگاهی بعالم نامعلومی مقرری شجاع السلطان قطع می‌شد و او هم ناگزیر می‌شد که برای دریافت مجدد آن اقداماتی به عمل آورد. نامه زیر را که از وزارت خارجه به وزارت دارائی نوشته شده حکایت دارد که مدتی پرداخت مقرری وی بتأخیر افتاده، اینک متن نامه و کلیشه آن.



عبدالرحمن بن عوف بن عبدالمطلب

وزارت امور خارجه

اداره محکمہ داروغہ

دود خدایم

۴۹۹۱

[illegible][illegible]

وزارت امور خارجه

اداره عثمانی دائره

مورخه ۲۶ شهر رمضان ۱۳۲۸

نمره ۳۹۹۱

وزارت جلیله مالیه

محمدخان شجاع السلطان که از خوانین محترم کردستان و صاحب املاک و علاقه در بانه است، در اوایل مشروطیت از کردستان به طهران آمد و تفصیل تجاوزات عثمانی‌ها را به بانه و سردشت و شرح حالات خود را به عرض اولیای دولت علیه رسانید و نظر به اطلاعات کافی که از امور سرحدیه داشت، قرار شد که در کمیسیون سرحدی سمت عضویت داشته باشد و چون املاک او را مأمورین عثمانی تصرف کرده بودند و تعصب وطن دوستی او را مانع شد که دخالت به عثمانی‌ها بدهد، بالنتیجه دست از تمام دارائی خود شسته و صرف نظر از علاقجات خود نمود. در مجلس شورای ملی برای کمک خرج او تا زمانی که نقاط بانه و سردشت در تحت تصرف و تجاوز عثمانی‌ها است قرار شد یکصد تومان شهریه به او داده شود برات یکساله آن را هم صادر نموده حواله کردستان دادند و در کردستان هفتصد تومان آن را وصول کرد و بقیه همین طور بلاوصول ماند.

از پارسال که این تغییر و تبدیلات پیش آمد، شهریه مشارالیه را نداده‌اند لهذا متمنی است نظر برعات آسودگی احوال مشارالیه و اجرای قراریکه در مجلس شورای ملی تصویب شده و مدت زمانی معمول بوده، بهرطور مقتضی و مصلحت می‌دانید قرار آسودگی آقای شجاع السلطان را بدهند که بعد از تحمل خسارات فوق العاده و صرف نظر کردن از املاک و علاقجات خود بتواند زندگی نماید تا املاک متنازع فیه سرحدی پس از تشکیل کمیسیون تحقیقات مشترک مسترد گردد.

حسینقلی

مجلس شورای ملی
سواد کاغذ قایم مقام حاکم سابق کردستان
اداره مرکز
نمره ۷۳۲۳

مورخه ۱۳ ذیقعدہ ۱۳۲۸

قربانت شوم، پس از عرض ارادت و خلوص عقیدت که جبلی قدیمی مخلص
است من باب ضرورت و حفظ مراتب حقوق دولت خواهی و مصالح امور که البته
تا بیک درجه بر هر یک از بندگان فرض است، نسبت به بصیرت و اطلاع و سابقه بحال
کردستان و حالات محمدخان بانه ملقب به شجاع السلطان لازم دانست اختصاراً خاطر
محترم حضرت عالی را مسبوق سازد که با ملاحظات دقیقه در امور سرحدی آن
سامان البته ملحوظ خاطر است و این که البته دولت علیه صرف نظر از حقوق مالکانه
خود در بانه نخواهد کرد و لو امروز چه اقتضار دارد در آتیه رعایت استیفای حق
خود را بوجه احسن البته باید بکند و خواهد کرد و در این موقع باعتقاد بنده
نگاهداری و رعایت حال محمدخان و حفظ مراتب او که موجب عدم یاس سایر
خوانین سرحدی خاصه کردستانی‌ها نشود با اطلاعاتی که بدستکاری محمدخان
این بنده و جناب اجل آقای احتشام السلطنه داشته‌ایم و در مراتب غیر تمندی تمکین
اجانب را ننموده و پناهنده این طرف شده، در صورتی که تصویب شود ماهانه سابقه
او مرحمت شود و او را بامیدواری و دلگرمی نگاهداری فرمائید. برای دولت و
ملت مفید و بالمال دارای نتایج حسنه خواهد بود و معلوم است خود حضرت اجل
عالی بنکات معروضه بهتر دقت می‌فرمایند و صلاح حال را رعایت خواهند فرمود
فقط من باب تذکار دولتخواهی عرض شد زیاده تصدیع نمی‌دهد محمد مهدی غفاری
مطابق با اصل است مقابله شده و صحیح است

بر حسب امر و اجازه هیئت معظمه رئیس این سواد در دفتر مجلس شورای ملی
نوشته شد ۱۴ شهریور ذی القعدہ ۱۳۲۸ دبیر حضرت. مهر مجلس شورای ملی کابینه ۱۳۳۸.

نامه دیگر

وزارت امور خارجه
کارگذاری مهام خارجه کردستان
نمره »

تاریخ ۱۵ برج قوس پیچی ثیل ۱۳۳۹
ضمیمه

از این که نسبت بایضاح حال اجدادی جناب اجل آقای محمدخان شجاع السلطان و تملکات آنها در قصبه «بانه»، اطلاعات کارگزاری خواسته بودند، بشرح ذیل عرض می نمایم: اجداد امرا و سلاطین بانه، از امیر اختیارالدین که وجه تسمیه اش باختیار خود دین مبین اسلام را اختیار نمود تا محمدزمان سلطان و عبدالکریم سلطان و نصراله سلطان جد آقای شجاع السلطان، امیر و حاکم بانه بوده اند و در موقعی که مرحوم نادرشاه افشار به بانه میروید و قدمت خانوادگی و امارت آنجا را مشاهده می نماید بر قابت سلاطین آل عثمان که عنوان پاشا را بامراء و رجال دولت خود داده اند عنوان سلاطین را بامراء بانه اعطا^۱ و مقرر شد که روزی یک مرتبه در قصبه بانه که رأس الحد عثمانی می باشد، نقاره خانه دولتی نواخته و نسبت بدو دمان امراء مزبور بذل همه نوع بوده شده است، تا حکمرانی مرحوم شاهزاده فرهاد میرزای معتمدالدوله مشهور، حکومت بانه بانواده گان امرای بانه بود. بعد یونس خان که سمت نوکری باین خانواده داشت طلوع و درسی سال قبل بحکومت بانه منصوب و اولاد و امرای بانه مثل آقای شجاع السلطان و سایرین در دهات خودشان زندگانی می کردند. درتهاجم اولیه عثمانی ها به بانه شجاع السلطان به شیوه نیاکان خود شعایر ایرانیت و نمک خوارگی را رعایت نموده باطاعت آنها حاضر نشد، عثمانی ها هم بدستکاری احمد بیگ کنده سوره پدر یونس خان و رسول آقای شیوه کل عثمانی که با یونس خان و احمد بیگ خویشی داشت، اغلب دهات مذکور را ضبط و خالی از سکنه نموده که حالیه هم خراب و مسلوب المنفعه و بلکه اراضی غیر مزروعی باقی است، برای آبادی آنجا مخارج کلی می خواهد و از جانب دولت ابد^۲ آیت علیه، در جزای خدمات و خسارات آقای شجاع السلطان که ارشد خانواده امیر

(۱) تحفه ناصری و تاریخ مردوخ هم به تبعیت از آن، عنوان سلطان به حکام اختیارالدینی را از نادرشاه دانسته در صورتی که همچنانکه قبلاً اشاره شد در زمان صفویه هم به حکام بانه سلطان گفته شده. امکان دارد نادر آن را تأیید نموده باشد.

اختیارالدین می باشد، ماهی یکصد تومان مرحمت شده و حالیه در تهران اقامت دارد
اطلاعاً جسارت ورزیدند.

مهر و امضای اعتضاد دیوان

فعالیت بازماندگان اختیارالدینی، برای تصرف مجدد املاک و اعاده حکومت
بانه، بجائی نرسید ولی توانستند در دستگاههای اداری و اجرایی ایران قرب و منزلتی
برای خودشان کسب نمایند.

افراد برجسته افراد بازمانده سرشناس اختیارالدینی که نگارنده با نام آنها
اختیارالدینی معاصر آشنا شده و یا حضوراً ملاقات نموده است عبارتند از:

۱- حاجی زمان خان (بهادر السلطنه)، در نهضت مشروطه ایران شرکت داشته،
سمتهای وی رئیس شهربانی کردستان و فرمانداری سقز و بانه بوده است.

۲- محمدخان (شجاع السلطان) که قبلاً از وی نام برده شد عضو کمیسیون
سرحدی ایران و عثمانی بوده و در انقلاب مشروطیت شرکت داشته و با دار و دسته
صنیع الدوله و هدایت همکاری نموده است، وفاتش در سال ۱۳۰۹ هجری شمسی
اتفاق افتاده است.

۳- فتحعلیخان امیر اختیار متولد ۱۲۹۵ هجری قمری، فرزند شجاع السلطان
در اطراف سنندج به ملکداری اشتغال داشته و شرکتی موسوم به آب و آبادی
در تهران دارد.

۴- دکتر عباس فاروقی متولد ۱۲۹۱ در تهران، پدرش مرحوم ارفع السلطان،
می باشد. تحصیلات عالی را در دانشگاههای «نانسی» و «کن» و پاریس فرانسه و
«بروکسل» بلژیک در رشته های مهندسی صنعتی و فلاحتی و دکترای حقوق و دکترای
ادبیات به پایان رسانیده است. به زبانهای فرانسه، انگلیسی، آلمانی، عربی، ایتالیائی،
پرتغالی و اسپانیولی آشنایی دارد. هفت فقره تالیف به زبان فرانسه و چهار فقره
به زبان انگلیسی دارد و به زبان فارسی تاریخ جریده هرمز، سفینه سلیمانی، تاریخ مصر
قدیم و روابط سیاسی ایران و اروپا از ۱۵۰۰ تا ۱۶۳۰ میلادی را تالیف نموده
است.

مشاغل و سمتهای زیر را عهده‌دار بوده است:

سرپرست دانشکده علوم ۱۳۴۳ و رئیس دانشکده ادبیات اصفهان. دانشیار تاریخ عمومی دانشسرای عالی تهران. دانشیار دانشکده ادبیات تبریز، رئیس قسمت اقتصادی اصل چهار امریکا در ایران. معاون اداره حذف موانع تربیتی و فرهنگی یونسکو. استاد دانشگاه فرانسوی آمریکانیو یورک، پاریس و دانشگاه «NEW School» در نیویورک آمریکا.

به منظور تحصیل و مطالعه و گردش به کشورهای فرانسه، انازونی و کشورهای اروپایی و افریقای شمالی و خاور دور و در آذر ۴۳ برای شرکت در جشن پانصدمین سال تولد جامی شاعر ایرانی به تاجیکستان شوروی مسافرت کرده است.

به دریافت نشان افسر آکادمی Officier'd Academie و نشان Senati از کشور فرانسه نایل آمده است.^۱

آخرین سمت وی ریاست دانشسرای عالی شبانه و رئیس دانشکده‌ی با بلسربود. ۵- سرتیب بازنشسته صدیق‌پاشا اختیار، رئیس سابق راهنمایی و رانندگی تهران. فرزند مرحوم حاجی‌زمان‌خان.

۶- اعظم‌پاشا اختیار برادر سرتیب اختیار از کارمندان عالیرتبه وزارت پست و تلگراف می‌باشد.

۷- دکتر منصور اختیار فرزند محمدخان (شجاع‌السلطان) در سال ۱۳۰۲ در تهران متولد شده، تحصیلات ابتدائی و متوسطه و عالی را در رشته حقوق و ادبیات فارسی در تهران به پایان رسانیده، دکترای زبان انگلیسی را در انگلستان و دکترای زبان‌شناسی (P H.D) را از دانشگاه ایندیانا ای آمریکا دریافت نموده است. آخرین سمت وی رئیس گروه انگلیسی دانشگاه تهران می‌باشد.

۸- سرهنگ نیرومند فرزند معین دربار، که بازنشسته شهربانی می‌باشد.

۹- دکتر ایرج نیرومند (دکتر در طب).

۱۰- دکتر پرویز نیرومند دکترای حقوق. در وزارت دادگستری.

(۱) چهره‌های آشنا. انتشارات اشرفی ص. ۴۲ چاپ دوم. اسفند ۱۳۴۴ تهران.

ورود افراد دولت
عثمانی به بانه
الدینی‌ها که برای بازپس گرفتن حکومت بانه در مرکز ایران
محمدخان برای استقرار نظم و خنثی نمودن اقدامات اختیار-

تلاش می کردند، به همراهی قاضی عبدالرحمن جد مادری
نگارنده که بعدها مفتی عثمانیها شد وعده‌ای از معاریف بانه، در سال ۱۹۰۸ میلادی
به نهریه در کردستان عثمانی رفت و از عثمانیها دعوت کرد بیانه نیرو بفرستند.
عثمانیها که سالها مترصد چنان فرصتی بودند، از اشتباه محمدخان بهره برداری نموده،
گروهی افسر و سرباز را به سرپرستی عبدالرحمن افندی به بانه فرستادند. آنها قلعه^۱
حکومتی را اشغال و بصورت سربازخانه در آورده و آنرا «قشله» نامیدند.
عثمانیها جز تشکیلات نظامی، کارهای عام المنفعه‌ای از قبیل فرهنگ و بهداشت
و راهسازی در بانه انجام ندادند. در زمان آنها بگزاده‌های بانه دچار خفت و خواری
شدند.

جنگ جهانی اول و
کشته شدن محمدخان
در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)^۲ بانه هم به نوبه خود
دچار مصائب و مشکلات بسیاری شد.

چون عثمانیها در جنگ با روسها دچار شکستهای
پیایی شدند، ناچار به نام دفاع از اسلام، از طریق جنگهای پارتیزانی کردها را وادار
کردند که علیه روسها وارد کارزار شوند و کردها هم بنام جهاد با سلاح خود که از
تفنگ و خنجر تجاوز نمی کرد علیه روسها به مبارزه برخاستند.

در مسجد جامع، «شیخ عبدالله» یکی از روحانیون، سخنرانی مهیجی پیرامون
و جوب جهاد در اسلام و دفاع از خلافت عثمانی ایراد کرد که موجب برانگیخته-
شدن احساسات مذهبی مردم شد. در نتیجه اجتماعاتی برای تشکیل گروههای پارتیزانی
بوجود آمد.

«حمه تال» یاغی معروف، پرچم مجاهدین را بر بالای خانه قاضی عبدالرحمن

(۱) این قلعه محل سکونت و فرمانروائی امرای اختیارالدینی و حاکمان بعد از آنها بود. پس از
جنگ اول جهانی نیروهای دولتی ایران آنرا بصورت پادگان در آوردند و در سالهای اخیر توسط
شهرداری مسطح شد تا باشگاهی در آن ساخته شود ولی با مخالفت ارتش روبرو شد. قلعه مزبور
مشرف به شهر بانه است.

(۲) در جنگ جهانی اول روسیه، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، امریکا، ژاپن، رومانی، صربستان،
بلژیک، یونان و پرتغال در یک جبهه بنام دول متفق و آلمان، اتریش، هنگری، ترکیه و بلغارستان
در جبهه دیگر بنام دول متحد علیه یکدیگر پیکار می نمودند.

برافراشت. نیروی عثمانی به فرماندهی «عمر ناجی بیگ»، تا تبریز پیش رفت ولی از روسها شکست خورد. بانه ایهام که تا میاندوآب رفته بودند پس از عزیمت عثمانیها، اهالی آنجا را با اتهام همکاری با روسها غارت کرده و بازگشتند.

روسها شهر بانه را تسخیر و آتش زدند، در نتیجه سکنه آن پراکنده شد و مقاومت تا برافتادن رژیم تزاری و بازگشت روسها از ایران ادامه داشت.

در اواسط جنگ چون عثمانیها نسبت به چریکهای بانه و دیگر کردها بی اعتنا بودند و در درمان زخمیها و رساندن خواربار و آذوقه به مجاهدین اقدامی نمی کردند و مردم هم خسته شده بودند و می خواستند کم کم خود را از معرکه دور نگاهداشته و روش بی طرفی را اتخاذ نمایند، عثمانیها نسبت به مجاهدین مخصوصاً حکام محلی کردستان بدبین شده، در صدد نابودی ایشان برآمدند. ناگفته

نماند که در کردستان لشکر ۴ پیاده ترک و دوتیپ عشایر مرکب

از دوهزار نفر در مقابل سپاه ۷ روس ایستادگی میکردند

در سال ۱۳۳۳ قمری "ابراهیم بتلیسی" فرماندهی "قوه سفریه

عثمانی به بانه وارد شد و محمدخان را به اتهام ارتباط با روسها تیرباران کرد^(۱) و اموالش هم به یغما رفت.

گویند محمدخان پیش از تشریفات اعدام، اجازه خواست سوره‌ی - "یس" را تلاوت نماید. این اجازه به وی داده شد و سپس تیرباران گردید.

محمدخان توجه خاصی به روحانیون و طلاب داشت، مسجدخان که در سالهای اخیر تجدید بنا شد، از آثار اوست. کاروانسرای هم در مرکز شهر وقف آن نمود که حالیه به دکانهای تبدیلی شده اند.

عثمانیها پس از کشتن محمدخان در بانه، سیف الدین خان اردلانی

(۱) خلاصه‌ی کی تاریخی کورد و کوردستان ج ۲ ص ۴۱۴.

حاکم سقزیدر سیف الله خان (مظفر السلطنه) و محمد حسین خان سردار بوکان از نواده های عزیز خان سردار کل و شیخ بابای غوث آباد را هم به اتهام سازش با روسها اعدام نمودند. این سلسله اعدامها خشم و نفرت مردم را علیه عثمانیها برانگیخت. البته شایعاتی هم دایر بر کناز آمدن اعدام شدگان با روسها وجود داشت.

از سیف الدین خان که با محمد حسین خان در مراغه اعدام شد وصیت نامه ای با مداد از وی خطاب به حاجی میرزا سلیم نام برجای مانده که نزد تنویش سرهنگ بازنشسته حسن خان اردلان موجود است. چون وصیت نامه در حال تشویش به رشته تحریر درآمده و نیز نویسنده از سواد کافی برخوردار نبوده زیاد خوانا نیست. ولی به لحاظ اهمیتی که دارد فرازهایی از آن در اینجا نقل می شود. نقطه چین ها جملاات و عباراتی بود که خوانده نشد. غلطهای املائی هم دارد که صحیح آنرا در میان پرانتز نوشته ام و اینک عباراتی از وصیت نامه :

آقای من حاجی میرزا سلیم. اگر از حالم بپرسید ا ساعه (الساعه) که یک ساعت از دسته میگذرد، رفته دست نماز صبح گرفته، هنوز نماز نشده ... عزیزم چه اوضع (اوضاع) دارم. اما چون امید به خدای (خدایی) خدا دارم که بلکه بشهادت انشا اله بروم. حالی باقیست. دیدید که هر چه گفتم صحیح بود، ولی با مقدار چاره نیست ...

برادر امانت شما این ... وصیت باشد. احدى برایم گریه ننماید از شما هم آقایان علما و حجاج گردن آزادی مینمایم. از راه خدا آزاد نمایند. امانت شما تمام فرزند ... مخصوص از آقای حاجی میرزا محمود آزادی میخاهم (میخواهم) ... امانت مخصوصم (صم) آقای صدرالعلما

کارش حاجی کریم خان
 اگر از عالم پر سیه اس که هر یک است از دست
 رفته است ناز و گنج رفته هنوز بنام رفته ای که هر یک است از دست
 غم زخم پس چه اوضاع دارم ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار
 ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار
 که عالم با من است و من با عالم ای پندار ای پندار ای پندار
 نام من با من است و من با عالم ای پندار ای پندار ای پندار
 است و نام من با من است و من با عالم ای پندار ای پندار ای پندار

شده و هر یک از اینها که در دوزخ است و هر یک از اینها که در دوزخ است

ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار
 ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار
 ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار
 ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار
 ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار

ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار
 ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار
 ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار
 ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار
 ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار ای پندار

اگر از دست غم زخم پس چه اوضاع دارم ای پندار ای پندار ای پندار



۱ - سيف الدين خان ۲ - مسترنوز بلژيكي كارشاس گمركي ايران . بنشسته در جلوسيف الله خان پسر سيف الدين خان

میباشد که انشا اله او از دلسوزی پسرهای کوتاهی نمینماید... از حاجی آقا
صادق خدا حافظ (فظ) مینمایم انشا اله از ادم نماید...

سردار بدبخت ناکام هم یک ساعت از شب رفته وارد کردن (ند) یقین
هر دو در یک دقیقه از دنیای فانی خاهیم (خواهیم) رفت. حقیقت حیف
صدهزار حیف. دیگر از این به بعد مشغول بنما زودعای خیر و کلمه شهادت
می باشم. انشا اله با زماندگان سلامت باد. از قول من مخصوصی خانسی
ببوسید. خدا عمرش زیاده کند. و از سرکار علیه آفتاب خانم عرض خدا حافظ
(حافظ) دارم. از شاه بندر و میرزا محمد هم خدا حافظ بنمایید. جناب
آقای اجلال خاصه (خاصه) عرض خدا حافظ بگویید. امانت او و سیف الله...
همه بایدرفت خداوند به کرم بزرگی خودش کار آخرت صحیح بنماید
خدای ترحم نماید که به امان انشا اله برویم. ترا بخدا به نواب والده
عرض نمایم که از ادم نماید. امانت پسران هم معلومست کی حق بزرگی
خانه... اگر از حرفم بیرون بروند از ادب باشند مواخذه (مواخذه)
قیامت باشند. کاتب سیف الدین.

در خلال حمله ی روسها به بانه اقلیت یهودی شهر را ترک نگفته
و بیا آنها از در دوستی برآمدند و این کار کردها را نسبت به ایشان بد -
بین ساخت و در نتیجه ضمن لشکرکشی شیخ محمودنه مربیه بانه، -
یهودی ها غارت شده و مورد آزار قرار گرفتند.

وقوع جنگ اول باعث شد که قحط و غلابی شترجهان را فرا گیرد قحطی

مخصوصاً در بانه بیداد کرد و بیشتر مردم از گرسنگی تلف شدند. زیرا بواسطه جنگ و لشکر کشی کشت و زرع میسر نبود و از طرفی زمستان سخت ۱۹۱۷ توانائی تهیه آذوقه را از مردم سلب کرده بود.

پس از کشته شدن محمدخان توسط عثمانیها، کریم خان پسر تبعیدشدن کریم خان یونس خان در شهر بانه با روسها که اردو زده بودند تماس حاصل نمود و قرار شد بانه ایها حالت بیطرفی را پیش گرفته به ایروان

و از ادامه همکاری با عثمانیها خودداری کنند. روسها از این پیشنهاد استقبال کردند و کریمخان را به اردوگاه خود دعوت نموده و از وی در چادری پذیرائی بعمل آوردند. احمد خان «بلوه» برادر زاده اش نیز همراه وی بود. قرار بود شب را کریم خان با احمدخان در چادر بسر برد و صبح زود مذاکرات را با روسها آغاز نماید.

احمدخان که جوانی ساده و کم تجربه بود، از روسها بیم داشت، که مبادا نسبت به آنها نظر سوء داشته و احیاناً ایشانرا بقتل برسانند. به همین جهت شبانه بدون اطلاع کریمخان، چادر را ترك و فرار نمود.

صبح که روسها به چادر سر می زنند، کریم خان را تنها یافته و از او درباره رفیقش (احمدخان) جويا می شوند. کریم خان اظهار بی اطلاعی می نماید.

روسها گفته ی کریم خان را باور نمی کنند و می پندارند که با نقشه قبلی احمد خان را فراری داده است، به همین سبب او را بازداشت نموده و سوار بر گاری به ارمنستان اعزام می نمایند.

به همراه کریم خان، درویش حبیب رفاعی پیک باز نشسته پست ساکن سقز و محمدرشید بیگ پسر نصراله بیگ «نجنه» و یک نفر بانه ای دیگر که از نوکرانش بودند تبعید می شوند.

کریم خان در ایروان بیمار می شود و در بیمارستان جان می سپارد. محمدرشید بیگ و درویش حبیب در سال ۱۹۱۸ بقصد ایران، ایروان را ترك می گویند. نفر سوم که با آنها بود در آنجا می ماند. و به آنها می گوید: در اینجا کاری دست و پا کرده ام و می توانم زندگی کنم. دو نفر مزبور با کمک يك بازرگان ایرانی، پس از چند ماه از طریق دریای مازندران به ایران مراجعت میکنند و جریان مرگ کریم خان

را با اطلاع کسانش میرسانند.

پس از انقلاب اکتبر در روسیه و بازگشت سربازان روس، کم کم افراد بازمانده بانه، به سوی خانه و کاشانه خود برگشته و به ترمیم خرابیهای ناشی از جنگ می پردازند. بخاطر پایان جنگ و برداشت محصول و وفور غلات و لبنیات در شهر و دهات، رقص و آواز، یکی از کارهای روزمره مردم می شود.

در جریان جنگ سربازان آلمانی هم که متحد عثمانیها بودند به بانه وارد و مدتی اقامت گزیده و بضرب سکه هم پرداخته بودند. رفتار آنها با مردم رضایتبخش توصیف شده است.

بواسطه جنگ، گروهی از مردم بانه به عراق و جاهای دیگر مهاجرت کردند. برای مثال قادر آقانام ساکن تاژان که با حاجی میرزا رشید معروفی قرابت داشت در سالهای اخیر از پاریس نامه و عکس برای او و دیگر خویشان فرستاده بود. بقرار اطلاع نامبرده چند سال پیش در گذشته است.



فصل ششم

حوادث بعد از جنگ جهانی اول در بانه

در اواخر ذی‌قعدۀ ۱۳۳۸، محمدخان (شریف‌الدوله) حاکم سنندج که اهل کاشان بود، به همراهی کنسول انگلیس و وکیل‌الملک و سردار اعظم و سردار معظم بعنوان سرکشی عازم سقز و بیجار بودند. به «قه‌لاکون» که می‌رسد حبیب‌اله‌خان خلف‌ایل بگی را که به استقبال او می‌آید دستگیر و با خود برده و در آنجا بازستم خان «بانه» به‌دار می‌زنند.^۱

کشته شدن رستم‌خان پدر حاجی نصراله‌خان ساوان، با اتهام قتل حاجی محمود افتخار سقزی و میرزا فیض‌اله و حاجی حسین بانه‌ای برادران حاجی علی سلیمی بود.

بواسطه ملوک‌الطوایفی، اغتشاشات و دسته‌بندی بین خوانین همچنان ادامه داشت و هرچند بار یکی از بگزاده‌ها داعیه حکومت را نموده و با دیگران به مبارزه برمی‌خاست. متخاصمین این دوره بیشتر فرج‌خان سیوج، قادرخان شیوه گویزان و محمودخان پسر فتاح‌خان بودند.

(۱) تاریخ مردوخ ص ۳۶۶.

در سال ۱۳۴۰ هجری قمری، سرهنگ محمودخان از طرف دولت بفرماندهی بانه منصوب شد. او تضيیقاتی برای فرج خان فراهم آورد. فرج خان در برابر تضيیقات او تاب مقاومت نیاورده فرار می کند. به توصیه سرهنگ محمود خان فرزندان خردسالش که عبارت بودند از قادرخان یازده ساله و عبداله خان شهیدی نه ساله به خرم آباد تبعید می شوند. اما به خواهش آیت اله شیخ محمد مردوخ کردستانی از امیر لشکر غرب (احمد آقاخان) به وی (مردوخ کردستانی) تسلیم می گردند در نتیجه این اشتباه سرهنگ محمودخان از فرماندهی بانه معزول گردید و فرج خان با ضمانت آقای مردوخ به سنج رفته، مراتب اطاعت خود را از دولت ابراز داشت و پس از چند روز به اتفاق پسرانش به بانه بازگشت و سرانجام در راه خدمت به دولت در سر دشت به قتل رسید.^۱ بهمین جهت بستگانش بعد از وی نام خانوادگی شهیدی را برای خود انتخاب کردند.

در سال ۱۳۰۲، شمسی سقز و بانه پس از یک رشته محاربات بتصرف نیروی ارتش در آمد^۲ و بیگزاده های بانه که می خواستند استقلال عمل داشته باشند اکثریت وقت خود را صرف دسته بندی می نمودند گاهی علیه نیروهای دولتی و زمانی علیه یکدیگر مبارزه می کردند.

اوایل ذی قعد ۱۳۴۲، محمودخان به قصد اشغال شهر به جمع-
شورش محمودخان
پسر فتاح خان و
کشته شدن او
آوری لشکر پرداخت. برای این منظور از عشایر مریوان هم کمک خواست. مریوانیها دعوت او را پذیرفته و به عشایر بانه پیوستند.

لشکر محمودخان و مریوانیها شهر را محاصره و راههای ارتباط را مسدود نمودند. قوای ارتشی نیز به ایجاد استحکامات و سنگر بندی پرداختند. بطور خلاصه شهر در خطر سقوط قرار داشت.

ستاد فرماندهی محمودخان در ده تاژان قرار داشت. چون فصل تابستان بود محمودخان در کپر پشت بام منزل مسکونی بسر می برد و بهنگام خواب نگهبانانی از وی مراقبت می کردند. قرار بود پس از بسیج تفنگچیهای بیشتر، به شهر حمله

(۱) تاریخ مردوخ ج ۲ ص ۳۸۳.

(۲) تاریخ ۲۵ ساله ارتش شاهنشاهی ایران ص ۱۰۰. ذبیح اله قدیمی. تهران چاپخانه مجلس شورای ملی ۱۳۲۶ شمسی.

نموده و برمسند حکومت قرار گیرد. ولی به علت کشته شدن وی این نقشه بمرحله اجرا در نیامد.

فرمانده وقت بانه، شب چهارشنبه ۱۴ ذیقعده ۱۳۴۲، پنجاه نفر سربازسوار را به فرماندهی یاور میرزا علیخان سپاهپوش، باتفاق دو نفر راهنمای محلی از بیگزاده‌های مخالف محمودخان، بطور مخفیانه برای کشتن محمودخان اعزام داشت.

محمد کریم کلانتر که از توطئه قتل محمودخان باخبر شده بود، قاصدی بنام «سعه باوان»^۱ از شهر به سوی تاژان اعزام داشت تا محمودخان را از جریان آگاه سازد. قاصد به نزدیک ده «توکل» در چند کیلومتری شرق تاژان که می‌رسد، برای رفع خستگی در مزرعه‌ای می‌خوابد.

سربازان سوار، بدون اینکه با هیچکدام از نگهبانان محمودخان روبرو و یا با مقاومتی مواجه شوند، به تاژان می‌رسند و یکر است بسوی خوابگاه محمودخان رفته او را در خواب گلوله باران کرده و به قتل می‌رسانند. اطرافیان محمودخان هم پس از اینکه از حمله به وی آگاه میشوند، بدون هیچگونه مقاومتی پراکنده می‌شوند. سربازان جنازه محمودخان را بر پشت الاغی بسته و بلافاصله به شهر باز می‌گردند. صبح بعد از طلوع آفتاب، وقتی قاصد از خواب بیدار می‌شود، که سربازان جنازه محمودخان را از برابر وی عبور می‌دهند.

جنازه محمودخان پس از شستشو و کفن در گورستان «سوغانان» در غرب شهر بانه بخاک سپرده می‌شود.

پس از ختم غائله محمودخان، سختگیریهائی توسط مأمورین علیه مردم بعمل می‌آید که تا شعبان ۱۳۴۵ ادامه می‌یابد. تا اینکه «امیر عبداله خان طهماسبی» رئیس هیأت تفتیشیه غرب، در آخر پاییز به بانه آمده و از تغذیات نسبت به مردم جلوگیری بعمل آورده و برای احقاق حق آنان اقدام می‌نماید. این اقدام وی باعث ایجاد امید و اطمینان خاطر مردم می‌گردد.

امیر عبدالله خان دربراندازی سلسله‌ی قاجار از سلطنت بسیار کوشید، به این امید که در دوران سلطنت رضا خان به مقام نخست وزیری

رسیده و حتی در آینده جای او را بگیرد، اما درسفري بلرستان بطور مرموزی
گشته شد.^{۱۰} آغاز عملیات محمد
پدر جانشین وی شد. وی دهات «وینه»، «داروخان»، «کانی بی»،
«براله»، «سربراله» و «میرآوا» را در کردستان عراق در اختیار
داشت. در بانه هم آبادیهای «نه نور»، «قول ته ستیر»، «بوین»، «بنه خوی» در تصرف
خویشانش بود.

بواسطه نفوذی که داشت، بیشتر مالکین آبادیهای مجاور دهات «شلیر» و
املاك متصرفیش از وی اطاعت و تمکین می کردند.

در زمان محمودخان که قبلاً از وی نامبرده شد، یکی از بستگان وی را بقتل
رسانید. محمودخان هم به اتفاق قوای دولتی به او حمله ور شد و در جنگی که روی
داد محمد رشیدخان به «شلیر» کردستان عراق فرار کرد و آبادیهای «کیله»، «نه نور»
و «سهیران بن» که جزء متصرفات او بشمار می رفت آتش زده شد.

در سال ۱۳۰۳ شمسی، سرهنگ مهدی قلیخان، برای سرکوبی محمد رشیدخان،
از مرکز تقاضای کمک نمود. در نتیجه تابستان همان سال، نیروئی مرکب از یک هنگ،
از آذربایجان و گروه بسیاری از تفنگچیهای «ده بو کری»، «مامش» و «منگور» به
بانه وارد و به تعقیب وی پرداختند ولی در «نه نور» مجبور به عقب نشینی شدند.

سرهنگ مهدی قلیخان از عدم موفقیت خود بسیار متأسف شد و از اینکه
محمودخان را که مانع عملی شدن نقشه های محمد رشیدخان بشمار می رفت، از
بین برده بود پشیمان بود. به همین جهت از حسن خان نمشیر پسر حاجی نایب که بعد
از محمودخان رئیس طایفه شناخته می شد، دلجوئی بعمل آورد و یاور میرزا علیخان
عامل نابودی محمودخان را هم از بانه منتقل نمود و در سال ۱۳۰۴ حسن خان را
به نیابت حکومت بانه برگزید. متعاقب آن سرهنگ مهدی قلیخان منتقل و بجای وی
یاور اسماعیل خان وارد بانه شد، دوران فرماندهی وی چندان طول نکشید و یاور
نصرت اله خان مفخمی به فرماندهی قوای بانه منصوب گردید.

در سال ۱۳۰۵ فرمانده پادگان سردشت، که در آن زمان جزء
واقعۀ سردشت بانه بود، برای جلوگیری از عشاير «پشدر»، که قصد تسخیر

(۱) برای شناختن امیر عبداله خان طهماسبی، به کتاب بازیگران عصر طلائی مراجعه فرمائید.

نموده و برمسند حکومت قرار گیرد. ولی به علت کشته شدن وی این نقشه بمرحله اجرا در نیامد.

فرمانده وقت بانه، شب چهارشنبه ۱۴ ذیقعده ۱۳۴۲، پنجاه نفر سرباز سوار را به فرماندهی یاور میرزا علیخان سپاهپوش، باتفاق دو نفر راهنمای محلی از بیگزاده‌های مخالف محمودخان، بطور مخفیانه برای کشتن محمود خان اعزام داشت.

محمد کریم کلانتر که از توطئه قتل محمودخان باخبر شده بود، قاصدی بنام «سعه باوان»^۱ از شهر به سوی تاژان اعزام داشت تا محمودخان را از جریان آگاه سازد. قاصد به نزدیک ده «توکل» در چند کیلومتری شرق تاژان که می‌رسد، برای رفع خستگی در مزرعه‌ای می‌خوابد.

سربازان سوار، بدون اینکه با هیچکدام از نگهبانان محمودخان روبرو و یا با مقاومتی مواجه شوند، به تاژان می‌رسند و یگراست بسوی خوابگاه محمودخان رفته او را در خواب گلوله باران کرده و به قتل می‌رسانند. اطرافیان محمودخان هم پس از اینکه از حمله به وی آگاه میشوند، بدون هیچگونه مقاومتی پراکنده می‌شوند. سربازان جنازه محمودخان را بر پشت الاغی بسته و بلافاصله به شهر باز می‌گردند. صبح بعد از طلوع آفتاب، وقتی قاصد از خواب بیدار می‌شود، که سربازان جنازه محمودخان را از برابر وی عبور می‌دهند.

جنازه محمودخان پس از شستشو و کفن در گورستان «سوغانان» در غرب شهر بانه بخاک سپرده می‌شود.

پس از ختم غائله محمودخان، سختگیری‌هایی توسط مأمورین علیه مردم بعمل می‌آید که تا شعبان ۱۳۴۵ ادامه می‌یابد. تا اینکه «امیر عبداله خان طهماسبی» رئیس هیأت تفتیشیه غرب، در آخر پاییز به بانه آمده و از تغذیات نسبت به مردم جلوگیری بعمل آورده و برای احقاق حق آنان اقدام می‌نماید. این اقدام وی باعث ایجاد امید و اطمینان خاطر مردم می‌گردد.

امیر عبدالله خان دربراندازی سلسله‌ی قاجار را زسلطنت بسیار کوشیده به این امید که در دوران سلطنت رضا خان به مقام نخست وزیری

رسیده و حتی در آینده جای او را بگیرد، ما درسفری بلرستان بطور مرموزی
گشته شد^{۱۰} آغاز عملیات محمد
«محمد رشیدخان» پسر «قادرخان شیوه گویزان» بعد از مرگ
پدر جانشین وی شد. وی دهات «وینه»، «داروخان»، «کانی بی»،
رشید خان «براله»، «سربراله» و «میرآوا» را در کردستان عراق در اختیار
داشت. در بانه هم آبادیهای «نه نور»، «قول نه ستیر»، «بوین»، و «بنه خوی» در تصرف
خویشانش بود.

بواسطه نفوذی که داشت، بیشتر مالکین آبسادیهای مجاور دهات «شلیر» و
املاك متصرفیش از وی اطاعت و تمکین می کردند.

در زمان محمودخان که قبلاً از وی نامبرده شد، یکی از بستگان وی را بقتل
رسانید. محمودخان هم به اتفاق قوای دولتی به او حمله ور شد و در جنگی که روی
داد محمد رشیدخان به «شلیر» کردستان عراق فرار کرد و آبادیهای «کیل»، «نه نور»
و «سهیران بن» که جزء متصرفات او بشمار می رفت آتش زده شد.

در سال ۱۳۰۳ شمسی، سرهنگ مهدی قلیخان، برای سرکوبی محمد رشیدخان،
از مرکز تقاضای کمک نمود. در نتیجه تابستان همان سال، نیروئی مرکب از یک هنگ،
از آذربایجان و گروه بسیاری از تفنگچیهای «ده بو کری»، «مامش» و «منگور»، به
بانه وارد و به تعقیب وی پرداختند ولی در «نه نور» مجبور به عقب نشینی شدند.

سرهنگ مهدی قلیخان از عدم موفقیت خود بسیار متأسف شد و از اینکه
محمودخان را که مانع عملی شدن نقشه های محمد رشیدخان بشمار می رفت، از
بین برده بود پشیمان بود. به همین جهت از حسن خان نمشیر پسر حاجی نایب که بعد
از محمودخان رئیس طایفه شناخته می شد، دلجوئی بعمل آورد و باور میرزا علیخان
عامل نابودی محمودخان را هم از بانه منتقل نمود و در سال ۱۳۰۴ حسن خان را
به نیابت حکومت بانه برگزید. متعاقب آن سرهنگ مهدی قلیخان منتقل و بجای وی
یاور اسماعیل خان وارد بانه شد، دوران فرماندهی وی چندان طول نکشید و یاور
نصرت اله خان مفخمی به فرماندهی قوای بانه منصوب گردید.

در سال ۱۳۰۵ فرمانده پادگان سردشت، که در آن زمان جزء
واقع سردشت بانه بود، برای جلوگیری از عشاير «پشدر»، که قصد تسخیر

(۱) برای شناختن امیر عبداله خان طهماسبی، به کتاب بازیگران عصر پلائی مراجعه فرمائید.

آنجا را داشتند، از یاور نصرت‌اله‌خان در بانه كمك خواست، وی عده‌ای از عشایر بانه را با خود برداشته، به یاری افراد پادگان سردشت که بالغ بر دویست نفر ارتشی و ۳۰۰ نفر عشایر بود شتافت.

عده پشدری‌ها که شهر را در محاصره گرفته بودند به ۳۰۰ نفر بالغ می‌شد. قوای کمکی بانه و افراد پادگان سردشت، مدت پانزده روز در محاصره شدید بودند. حسن‌خان نمشیر و محمد کریم بیگک نجنه جزو محاصره‌شدگان بودند. در این محاصره فرج‌خان سیوچ که طرفدار نیروهای دولتی بود کشته شد.

سروان ظفرالسلطان اردلان، که همراه قوای بانه بود، برای جلوگیری از تسلیم احتمالی محاصره‌شدگان، از شیخ محمود ملک که در کردستان عراق دارای قدرت و نفوذ بود، درخواست نمود که میان آنها و پشدری‌ها میانجی شود. شیخ محمود بخواست وی دو نفر را به نام «ماجدافندی» و «سید احمد مرخص» مأمور مذاکره با پشدری‌ها نمود و طبق توافق، قوای محاصره شده با ساز و برگ سردشت را تخلیه و به بانه عقب‌نشینی کردند. پشدری‌ها قریب یک ماه سردشت را در اشغال داشته و پس از آن ۲۰۰۰ نفر سرباز و عشایر اطراف مهاباد، سردشت را از پشدری‌ها پس گرفتند.

پشدری‌ها بار دیگر با قریب چهار هزار نفر سواره و پیاده به سردشت حمله‌ور شدند و پس از جنگ سختی مجدداً شهر را به تصرف درآورده و آن را به آتش کشیدند.

پیروزی پشدری‌ها باعث تجری محمد رشیدخان و گروهی از بیگزاده‌های بانه شد و در صدر حمله به شهر برآمدند. در این هنگام سرهنگ محمودخان که قبلاً از وی یاد شد، دوباره به فرماندهی پادگان بانه منصوب گردید و عشایر را از حمله به شهر برحذر داشت. جز محمد رشیدخان، همگی دستور او را پذیرفتند و محمد رشیدخان هم به تنهایی کاری از پیش نبرد. در همان سال امیر عبداله‌خان طهماسبی برای نوازش مردم به بانه آمد و هنگ نادری را بجای هنگ مستقر در بانه قرار داد و از طرفی بیگزاده‌ها را به همکاری با قوای دولتی تشویق نمود تا جائیکه با محمد رشیدخان هم در ده «چیچوران» تماس گرفت.

در اوائل خرداد ۱۳۰۶ شمسی، امیر عبداله‌خان طهماسبی که فرمانده لشکر



ردیف جلو از راست به چپ: ۲- محمد رشیدخان ۳- امیر عبداله خان طهماسبی
۴- عبداله بیگ سرتیپ ۵- حسن خان نمشیر

غرب بود، دستور تسخیر مریوان و اورامان را صادر کرد. برای این منظور نیروئی مرکب از دو ستون بدانجا گسیل داشت. ستون اولی از سنندج بفرماندهی «سرتیپ شاه بختی» و ستون دوم با همکاری عشایر بانه به فرماندهی سرهنگ نصرت‌اله خان مفخمی. محمد رشیدخان هم از جانب «شلیر»، در سرکوبی مریوانیها و اورامیها شرکت کرد. در این لشکرکشی متمرکبین مریوانی و اورامی سرکوب شدند و نظم برقرار شد، و دیگر تا سال ۱۳۰۸ شمسی واقعه قابل توجهی در بانه رخ نداد.

در سال ۱۳۰۸ مأمورین وصول مالیات به دهات تحت نفوذ محمد رشیدخان در بخش «نه‌نور» رفتند ولی وی عکس‌العمل نشان داد و به فرمانده وقت «یاور محمد خان خیری» پیغام فرستاد که ابواب جمع می‌وی را از مالیات معاف دارند. متعاقب آن مجید نام مأمور گمرک در نزدیکی ده کریم‌آباد، واقع در جنوب شرقی شهر و چندی بعد، میرزا فتح‌اله رئیس بلدیة (شهردار) بانه، در شب جمعه ۱۳ محرم ۱۳۴۸ در دو کیلومتری غرب شهر بقتل رسیدند.

به هنگام مسافرت رضاشاه به سقز، شکایاتی علیه محمدرشیدخان به او تسلیم شد. یکی از شاکیان، سلیمان خان یونسی، پدر ابراهیم خان یونسی بود. رضاشاه سرهنگ محمودخان امین را که در سنندج خدمت می نمود، مأمور سرکوبی وی نمود. سرهنگ مزبور، ستونی از عشایر مریوان را به سرپرستی فرج‌الله بیگ و ستون دیگری را مرکب از قوای دولتی و عشایر بانه مأمور ساخت که به دفع وی بپردازند. در نه نور ، محمدرشیدخان پس از کمی مقاومت، به عراق متواری شد. در اوائل ۱۳۰۹ به دهاتی در «سرشیو» سقزدست درازی کرد و در نتیجه برای دفع وی بین ایران و عراق مذاکراتی انجام شد و محمدرشیدخان ناگزیر خود را به عراق تسلیم کرد و چندسالی در موصل تحت نظر قرار داشت. ولی چون ایران تسلیم وی را از عراق خواستار شد ناچار تابعیت عراق را پذیرفت. در سال ۱۳۱۰ سرتیپ سیاهپوش فرمانده تیپ سنندج به بانه آمد و دستور خلع سلاح عمومی را صادر کرد و یک گردان امنیه (ژاندارم) را در شهر و دهات مرزی مستقر نمود.

در آذرماه ۱۳۱۷ حسن خان نمشیر، به اتفاق پسرش عزت خان تبعید چند نفر از بیگزاده‌های بانه و دو نفر نوکرانش به نام میرزا شریف و عبدالله نازنین و نصرالله خان ساوان و برادرش فیض‌الله خان بوبکتان و سلیم‌خان کیوه‌رو پسر محمودخان، طبق مقتضیات محلی به دستور سرلشکر حسن مقدم فرمانده لشکر سنندج به تهران تبعید شدند و تا سال ۱۳۲۰ در آنجا تحت نظر بودند که شرح بازگشت آنها در صفحات بعد خواهد آمد.

وضع اجتماعی مردم در زمان رضا شاه

واقعیتی انکارناپذیر است که دیکتاتورها از انتشار و بر ملا شدن اخبار سیاهکاریهای خود در هر اسنود به هر وسیله‌ای ممکن باشد از افشای آن جلوگیری میکنند، به خیال اینکه تاریخ بیدادگر-یهایشان را از یاد میبرد. ولی برخلاف تصور ایشان، تاریخ تمام خوبیها، بدیها، زیباییها و زشتیهای افراد و حکومت‌ها را دقیقاً ثبت میکند، و اگر در زمان تسلط ستمکاران بیان واقعیتها میسر نباشد، پس از کنار رفتن، ابرهای ظلمت و کوتاه شدن دست‌دست درازان، همه چیز را تاریخ در ترازوی قضاوت سنجیده و کارنامه سیاه ایشان را چون فیلمی مستند برای آیندگان به نمایش خواهد گذاشت.

اما گوئی تاریخ همچنان تکرار میشود، زیرا با زهم نامرد-مانی پیدا میشوند که از سرنوشت گذشتگان عبرت نمی‌گیرند و با انتخاب راه خطاکاران موجبات آزار دیگران و بدنامی خویش را فراهم می‌نمایند.

یکی از دیکتاتورهای که به نام اصلاحات اجتماعی-ی، در مدت شانزده سال سلطه‌ی جابرانه‌اش آنچه در توان داشت، به مردم زورگفت، رضا شاه پهلوی بود، که او هم به سرنوشت اسلاف خود دچار گشت.

رضا شاه برهمه‌ی مردم ایران ستم روا داشت، ولی ستمش برکردها مضا عف بود. اوهم چون مصطفی کمال ترکیه که به غلط اتاترک (پدترک) لقب گرفته بود، می خواست با تغییرلباس مردم وخط کنونی به لاتین مثل ترکیه به اصطلاح ایران را به تمام معنی به صورت یک کشور غربی درآورد. اما توفیق نیافت که کمالا " نیات خویش را جامه‌ی عمل بپوشاند.

ازکارهای ناروای رضا شاه تغییرلباس ملی ایرانی به فرنگی بود، برای این منظوره دستوروی قانونی دردیماه ۱۳۰۷ برای متحدالشکل نمودن البسه‌ی اتباع ایران درداخل کشور از مجلس گذشت (خوشبختانه قانون مزبور در ۱۵ تیرماه ۱۳۶۰ - وسیله‌ی مجلس شورای اسلامی ملغی گردید).

در اجرای این قانون تضییقاتی را ما موران برای مردم خصوصا " مردم کردستان فراهم نمودند، چون می بایست همه کت و شلوار بپوشند و کلاه لبه دار پهلوی یا شاپور سر بگذارند.

زاندا رما وپاسبانه دستوردا شتند هرکسی را درلباس کردی مشاهده نماید تحت تعقیب قرار دهند. این بود که پوشیدن حتی یک تکه لباس کردی پنج تومان و دوریال جریمه داشت و ایـــــن جریمه هم با توجه به این که حقوق کارمندی که حالیه چهار هزار تومان می گیرد، در آن زمان از سی تومان تجاوز نمی کرد. بسیار سنگین بود. زنان هم از چنین قانونی مستثنی نبودند آنها هم می بایست لباس محلی را دور انداخته و لباس اروپائی پوشیده

وا ز برنامۀ کشف حجاب پیروی نمایند. چنانچه زنی با روسری یا هر نوع حجاب دیگری دیده میشود روسری را از سرش برداشته پاره میکردند و یا به آتش میکشیدند.

در برابر دستور تغییر لباس عکس‌العملهای شدیدی از سوی مردم کردستان نشان داده شد، زیرا علاوه بر مقید بودن به رسم و عادت محلی، پوشیدن لباس خارجی را گناه میدانستند. عده‌ای جلای وطن کردند و گروهی هم در منطقه سردشت و اطراف مهاباد به رهبری ملاخلیل گورهمربه قیام مسلحانه دست زدند، که توسط رژیم پهلوی بی رحمانه سرکوب شدند.

در بانه تمام افراد سرشناس می‌بایست بعد از ظهر هر پنجشنبه‌ای به اتفاق همسران خویش با لباس خارجی و بدون حجاب در مدرسه برای استماع سخنرانی پیرامون ترقیات عصر رضا شاه حضور یابند. در شهر و دهات به عنوان سربازگیری و تعقیب قاچاق و غیره پرونده سازی و اخاذی از کارهای روزمره‌ی پلیس و ژاندارمها به شمار میرفت و هرگاه کسی از دادن رشوه سرباز میزد و یا توان پرداخت آن را نداشت، مرگ و زندان و تبعید در انتظارش بود.

هر چند ظاهراً "باور نکردنی است ولی مشهور بود که ژاندارمی شب را در خانه‌ی یک روستائی مهمان بوده، از صاحبانه خواسته است، تا شب را در طویله مراقب اسبش باشد تا تخم طلائی را که میگذارد، از بین نرود، و چون روستائی اجباراً "تا صبح در طویله به مراقبت از اسب پرداخته و از تخم طلاخبری نمیشود، از طرف

مهمان جریمه میشود.

با زهم مشهور بوده که ژاندارمها پیر زنان دهاتی را تهدید میکردند که چنانچه وجهی را نپردازند طبق دستور مرکز آنها را برای ذوب در کارخانه صابون سازی به تهران اعزام خواهند داشت. ییانا طنابی را در دهات بدست گرفته و خانه چند نفر را در آنست " متمکن ده را دست نشان میکردند که گویا در مسیر خیابان قرار میگی—رد روستایان بیچاره هم ناگزیر پولی به آنها میدادند تا از تخریب خانه هایشان خودداری شود. بدیهی است گناه این سوء رفتار را نمی شود فقط به گردن ژاندارم یا پلیس که در اصل عهده دار حفظ حدود و ثغور کشور و امنیت شهرها میباشد انداخت. گناه متوجه نظام فاسدی بود که بر مملکت تحمیل شده بود. وقتی که رضا شاه علاوه بر ثروت نقدی، در مدت ۱۶ سال دارای هزاران روستا و صدها کاخ و ساختمان گردید و تمام پستها و مقامات اجاره ای شده بود پس چگونه میتوان از ماموران جزء با حقوق ناچیز انتظار داشت که در کارشان صداقت نشان دهند. زیرا به قول سعدی :

اگر زباغ رعیت ملک خورد چیزی
برآورند غلامان او درخت از بیخ
سخن گفتن در مدارس به زبان کردی ممنوع بود بر سر در تمام کلاسها این شعار به چشم میخورد " فارسی سخن گوئید " آری تکلم به زبان کردی که از اصیلترین زبانهای آریائی میباشد ممنوع بود اما پوشیدن لباس بیگانه و پشت پا زدن به فرهنگ اصیل ایرانی از ادوار و به شمار می رفت .

از دیگر برنامه های خائنانه ی رژیم پهلوی تخریب و نابودی

آثار تاریخی مربوط به مردم کردستان بود،

دراواخرسلطنت رضاه شاه ، برخی از اطاقها و بقایای عمارت گلستان و دیوانعالی ارک سنندج هم که به وسیله ی نقاشان زیر دست با تصویر والیان و مشاهیر اردلان تزئین و نقاشی شده بود ، به دستور سرلشکر حسن مقدم فرمانده لشکر خراب گردید و بقیه ی حاریها و نقوش آنرا سرتیپ هوشمندنا بود و محو نمود . قبلاً " هم شریف الدوله حکومت جابرقا جار (۱۳۳۷-۴۰ ه ق) که درسنه به شریف قصاب اشتها ر داشت تا از ردلگشا بنای امان الله خان والی اردلان را خراب کرد . (۱)

یکی از افرادی که در بانه گوی سبقت را در ظلم و بیدادگری از همگنان ربوده بود ، سرهنگ رضا لشکری فرمانده ی هنگ پادگان بود . وی آدمی بود کوتاه قد و سیاه چرده و اخلاقاً " مغرور و خودخواه و نانجیب . هر روز که سوار بر اسب سیاهش از تنها خیابان شهر را هی پادگان می شد ، می بایست تمام کسبه ی دکانهای دوطرف خیابان به احترام وی قیام نمایند .

لشکری از گماشتگان سرلشکر حسن مقدم فرمانده ی لشکر سنندج به شمار میرفت که او نیز از هیچگونه ستمی نسبت به مردم کردستان کوتاهی نکرد .

(۱) ناصر آزادپور: پاورقی صفحه ۱۷۰ تاریخ اردلان تالیف

مستوره کردستانی چاپخانه بهرامی سنندج ۱۹۴۶ م

لشکری از کینه توزی درباره‌ی مردگان نیز دریغ نمی‌کرد .
وی بدون جهت دستور تخریب گورستان‌ها از جمله گورستان
سلیمان بگ را هم صادر کرد . بنای آرامگاه خاندان اختیار
الدینی و مزار سلیمان بگ را خراب نمود و در جواب اعتراض مردم
به این کار می‌گفت : سلیمان بگ راهزن بوده . ولی دلیلی برای
راهزن بودن سلیمان بگ ارائه نمی‌داد . همان سلیمان بگی
که مردم اورامی ستاینده و تاریخ هم وی را به عنوان حاکمی
دادگروپا رسا معرفی مینماید .

در سایر ادارات از قبیل گمرک ، دارائی ، دخانیات ، آمار
و غیره هم مردم از دست ماموران نادرست به ستوه آمده بودند .
شکایت هم به جایی نمی‌رسید ، چون آب از سرچشمه گل آلود بدو
این وضع تا سرنگونی رضا شاه ادامه داشت و مردم در آرزوی رهایی
از زیر یوغ استبداد و دیکتاتوری روز شماری می‌کردند . تا اینکه
در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ کشور ایران توسط کشورهای بزرگ اشغال
و رضا شاه دست‌نشانده‌ی انگلیسها از سلطنت خلع گردید ، و چون
مردم از وضع موجود دلخوشی نداشتند ، خود را به دست قضا سپرده
و در مقابل هجوم بیگانگان بی تفاوت ماندند و در بسیاری از مناطق
به گرفتن انتقام از ماموران خلافکار و زورگودست زدند و
متأسفانه بیگناهی هم به آتش ستمکاران سوختند و شد آنچه
که شد .

فصل هفتم

ورود نظامیان روسی به بانه در سال ۱۳۲۰ و عواقب آن

در جنگ بین الملل دوم، قوای روس و انگلیس بی طرفی ایران را نقض کردند و روز سوم شهریور ۱۳۲۰ از شمال و جنوب به اشغال ایران پرداختند. در بانه هم نیروهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی آماده دفاع بودند، لیکن چون از مرکز تلگرافی دستور عدم مقاومت صادر گردیده بود قرار شد که قوای مسلح، شبانه با تمام تجهیزاتیکه قابل حمل باشد، بانه را ترک و به مریوان بروند. اما این تصمیم بمرحله عمل درنیامد. مردم هم که بواسطه جنگ جهانی اول، خاطره خشوشی از روسها نداشتند، در نگرانی و اضطراب بسیاری بسر می بردند. علت اضطراب و ترس مردم بیشتر از آن جهت بود که اخباری از بمباران رضائیه و سقز رسیده بود. چند روز پس از اشغال ایران خبر رسید که روسها از سقز بسوی بانه حرکت نموده اند. قبل از ورود روسها رؤسای ادا رات و جمعی از مردم برای استقبال آنها به خارج شهر رفتند. پس از ساعتها اضطراب و دلهره، کامیونهای حامل سربازان روس، از جانب ده «بهروژه کون» ظاهر شدند. آنها مرکب بودند از چهارده کامیون سرباز و درجه دار و افسر، که يك زره پوش پیشاپیش آنها در حرکت بود.

روسها با احتیاط به پل رودخانه که محل اجتماع نظاره‌کنندگان بود، نزدیک شدند. در این هنگام اقلیت یهودی مقیم بانه، يك رأس گاو جلوی روسها قربانی کردند. ولی آنها کمی به آن منظره خیره شده و با حالت بی‌تفاوتی به راه خود ادامه داده و ضمن ورود به شهر، از طریق خیابان در مانگاه، بسوی پادگان در جنوب غربی شهر روانه شدند. به محض ورود به سربازخانه «سرهنگ رضا لشکری» فرمانده هنگ و بیشتر افسران را بازداشت کردند و در کامیونی به رضائیه اعزام نمودند. بعد تمامی هنگ سرباز و درجه‌دار را مدت ۲۴ ساعت در شرق سربازخانه نگهداشتند. سپس در انبار پوشاک را باز کرده، به هر يك از سربازان يك دست لباس نو داده و آنها را آزاد گذاشتند، تا بهر جا که می‌لند بروند.

سربازان بلافاصله بشهر ریخته و بفروش پتو و پیت حلبی که در آن زمان برای آنها حکم چمدان را داشت پرداختند تا بتوانند با پول آنها به زادگاه خود باز گردند. هر پیت حلبی را به بهای چهار شاهی ($\frac{1}{5}$ ریال) و پتو را در حدود دو تومان می‌فروختند. پس از سه چهار روز جز معدودی از سربازان که برای خیرج سفر در شهر به کارگری اشتغال داشتند، کسی باقی نمانده بود. آنها با پای پیاده، یا کرایه کردن اسب و الاغ بانه را بسوی سقز ترك کردند.

روسها در سربازخانه و کانی (چشمه) سید شاطر واقع در شمال سربازخانه اردو زده و برای خرید پساره‌ای مایحتاج در بازار به گردش می‌پرداختند. چیزی که از خواروبار زیاد همراه داشتند قند بود که در مقابل انگور به باغداران کوه «آربه‌با» می‌دادند. آنها گاهی از اسبهای پادگان برای سواری و تاخت و تاز و گردش در شهر استفاده می‌کردند. گاهی هم در رودخانه شهر، به شکار ماهی، سنگ‌پشت و خرچنگ می‌پرداختند. نظامیان مزبور، علاوه بر روسی، به ترکی نیز صحبت می‌کردند. در میان آنان، سرباز زن هم به چشم می‌خورد. گفته می‌شد که از تمام سلاحهای موجود در سربازخانه، فقط يك ماشین تفنگ «برنو» را پیش از ترك بانه ارسال داشته بودند.

روسها پس از يك هفته بانه را ترك نمودند و اداره امور بدست کلانتر مرز (مرزبان) و فرمانده ژاندارمری که ستوان نابغ نام داشت و معدودی افسر که شماره آنها به تعداد انگشتان دست نمی‌رسید و گروهی درجه‌دار و مأمورین شهربانی

افتاد. پاسگاههای ژاندارمری در دهات و شهر بانی، همچنان دست نخورده باقی مانده بودند. بعضی از ایشان مردم را با تها مدست درازی با موال پادگان اذیت میکردند. چنانکه گذشت محمدرشیدخان در موصل تحت نظر بود. سقوط بانه بدست محمدرشیدخان پس از ۳ سال با ضمانت و خواهش حمه (محمد) عبدالرحمن آقا از معارف سلیمانی، در سال ۱۳۱۳ به سلیمانیه و از آنجا به «داروخان» ملك شخصی عودت داده شد. در سال ۱۳۱۷ مجدداً توسط عراق دستگیر و در سلیمانیه زندانی شد. در سال ۱۳۱۹ به هنگام کودتای رشید عالی گیلانی با همدستی و به اتفاق عده‌ای از زندانیان، شبانه ضمن کشتن زندانبانان فرار کرد. چندی در حال اختفا بسر برد، تا اینکه با وسائلی تأمین گرفت و در «داروخان» اقامت گزید.

در شهریور ۱۳۲۰، وقتی که محمد رشید خان متوجه شد که روسها تمامی سربازان هنگ بانه را مرخص نموده‌اند، موقع را مناسب دید و خود را برای حمله به شهر بانه و تصرف آن آماده ساخت. نخست به اتفاق برادرش محمد امین خان به ده «بوين خوارو» وارد شد و با بیگزاده‌های بانه از قبیل عبداله بیگ سیران بهن (سرحدی)، محمد رشید بیگ بله که و قادر خان آرم‌رده (احمدی) ارتباط برقرار نمود و آنها را به همکاری دعوت کرد. پس از موافقت آنها، بسا عده‌ای دیگر از بیگزاده‌های بانه، مجتمعاً بسوی ده «طرخان آوا» در دامنه کوه بابوس وارد شدند. محمدرشیدخان پیامی برای سرپرست پادگان و ژاندارمری و رؤسای ادارات فرستاد و از آنها خواست که بمنظور جلوگیری از خونریزی با افراد خانواده و اموال شخصی خود بانه را ترك و شهر را تسلیم نمایند. فشنگی هم همراه نامه فرستاده بود، بدین معنی که اگر مقاومت کنند، سروکارشان با گلوله خواهد بود. فرمانده پادگان و رؤسای ادارات پس از تشکیل جلسه‌ای، طی نامه‌ای درخواست محمدرشیدخان را رد نموده، اظهار داشتند که از نیروی کافی برخوردارند و هرگز تسلیم نخواهند شد و يك «سرکه‌یی» مخصوص دور سر زنان را برایش فرستادند، یعنی که ما شما را مرد بحساب نمی‌آوریم.

مدافعین در سربازخانه و قلعه و شهر و اطراف آن به سنگر بندی و ایجاد استحکامات پرداخته و به تمام رؤسا و کارمندان ادارات هم يك قبضه تفنگ و مقداری

فشنگ دادند تا هر کسی از محل خود به دفاع بپردازد.

قوای موجود در شهر، اعم از درجه دار و افسر ارتش و ژاندارم و پاسبان از سیصد نفر تجاوز نمی کرد. اما تعداد تفنگچیان عشایر که مسلح به تفنگهای پنج تیر و سه تیر و ساچمه زن بودند از آنها بیشتر بود. ضمناً عده زیادی هم که تفنگ نداشتند با تبر و چماق به منظور غارت، به تفنگچیان پیوسته بودند.

محمدرشیدخان بعد از دریافت جواب رد توسط مدافعین، تمام همراهان را به دور خود جمع نمود و پس از بیاناتی تصمیم گرفته شد که شبانه علی بیگ فرزندان محمود بیگ، باتفاق چند نفر تفنگچی، پاسگاه «سبدلو» را مورد حمله قرار دهند. این کار عملی شد و ۹ نفر ژاندارم پاسگاه بعلت قلت نفرات تاب مقاومت نیاوردند و سلاح و ااثاثیه آنها بغارت رفت. پس از اینکه مهاجمین از پستهای مدافع شهر اطلاع حاصل نمودند بشرح زیر حمله به شهر آغاز گردید:

۱ - ستونی به سرپرستی محمدرشیدخان، به منظور تصرف تپه شرقی شهر، که چهار قبضه مسلسل سنگین و سبک در آنجا کار گذاشته شده بود و از محل اداره گمرک سابق تاج شمال شهر قریب یک صد نفر امنیه (ژاندارم) دفاع می نمودند.

۲ - تصرف مقر فرماندهی گروهان امنیه، به محمد امین خان برادرش و عده ای تفنگچی محول گردید.

۳ - اشغال قلعه که خانواده افسران و درجه داران و رؤسای ادارات در آنجا متحصن بودند و پنجاه نفر درجه دار از آن دفاع می کردند، به عده ای «شلیری» و «کانی دزانی» محول شد.

۴ - تصرف سربازخانه در جنوب غربی شهر، که محل تمرکز قسمت اعظم اسلحه و مهمات و خواربار بود و دوعراده توپ ۱۰۵ میلیمتری در آنجا قرار داشت و گروهی درجه دار ارتش و ژاندارم به فرماندهی «سرگرد فریار» از آن محافظت می کردند، به محمد امین بیگ گولی و قادرخان آرمیده و محمدرشید بیگ بلسه که بی و گروهی از خرده مالکان و تفنگچیان سپرده شد. علاوه بر چهار نقطه نامبرده دستجات کوچک چهار پنج نفری پاسبان و ژاندارم در گذرگاهها و اطراف شهر سنگر بندی نموده بودند.

روز ۲۰/۶/۱۸ به منظور ارباب هواداران محمد رشیدخان، که مرکز اصلی

آنها «طرخان آوا» بود، سه گلوله توپ بسوی آنجا شلیک شد ولی هیچیک به هدف اصابت نکرد. شایع بود که روسها در توپها خرابکاری کرده بودند. يك ساعت گذشته از شب ۲۰/۶/۱۸ به ترتیب مذکور، حمله به شهر آغاز شد. طرفین به تیراندازی پرداختند. پس از سه ساعت نبرد و تلفات جانی از دو طرف، پستهای امنیه در صف مقدم جنگ، بداخل شهر عقب نشینی کردند و عشایر نیمه شب به شهر وارد شده، ساختمانهای مرتفع و جاهای مستحکمی را اشغال کردند و برای تصرف نقاط بیشتری به پیشروی ادامه دادند. ساختمان شهرداری، بخشداری، گمرک، دارایی، شهربانی و منازل افسران را به تصرف در آوردند و کم کم در شهر پراکنده شده و شعارهایی از قبیل «دوردوری حمه رشیدخانه»، «دوردوری حمه مین به گی گولی به» میدادند.

همینکه هوا روشن شد، تیراندازی شدت بیشتری پیدا کرد، صدای رگبار مسلسل و شلیک تفنگک لحظه ای قطع نمی شد.

صبح روز ۱۹ شهریور ۲۰، قلعه مقر گروهان امنیه و سربازخانه به تصرف عشایر درآمد و «سرگرد فریار» همراه بانقرات خود که از سربازخانه دفاع می نمود از شهر خارج شد. قبل از تسخیر سربازخانه برجی که بالای تپه «کونه ریوی» در جنوب آن قرار داشت آتش زده شد. اداره دارائی هم طعمه حریق قرار گرفت. افراد عشایر وقتی که سربازخانه را به تصرف در آوردند، به انبار مهمات هجوم برده، آنرا تاراج نمودند.

حدود ساعت ۱۰ تمام شهر و اطراف آن به تصرف عشایر درآمد و تنها دو نفر افسر به نام «ثمري» و «گلریز» از برج قلعه شجاعانه به دفاع ادامه می دادند. آنها هم پس از اینکه دیدند دفاع بیشتر سودی ندارد، برج را ترك و روبه محله «سادات-آباد» بسوی جاده سقر گریختند و جان بدر بردند.

بسیاری از مدافعان شهر بعد از تسلط عشایر، در مسجد جامع متحصن شدند و خانواده هایشان به خانه «ملا احمد خطیب» وعده ای از معتمدین شهر پناه بردند. بعد از سقوط شهر، محمدرشیدخان برای اینکه از وحشت مغلوبین و ساکنان شهر بکاهد دستوراتی بشرح زیر صادر کرد:

۱ - کشته شدگان طرفین بخاك سپرده شوند. (یکی از مقتولین ستوان دوم

دکتر رجائی بود که بطور اتفاقی در منزلش مورد اصابت گلوله قرار گرفت مرگ او تأسف شدیدی در مردم ایجاد نمود^۱.

۲- اشخاصیکه به قصد غارت منازل افسران و درجه داران و ژاندارمها یا مأموران کشوری، وارد شده‌اند از شهر خارج شوند و به‌دهات مسکونی خود باز گردند.

۳- به‌رؤسا و مأموران ادارات که درمسجدجامع متحصن بودند، تأمین جانی داده می‌شود.

۴- هر کس در شهرکار عادی خود را از سر گیرد.

۵- به‌رؤسای ادارات و کارمندان و همچنین افسران و درجه‌داران اجازه داده می‌شود با افراد خانواده و اموال خود بانه را ترک گویند. (۲)

تصرف سقز محمد رشیدخان با اینکه قبلاً علی‌آقای جوانمردی را مأمور اشغال سقز که نیروهای مقیم آنجا نیز به‌علت ورود روسها، دچار پراکندگی و نابسامانی شده بودند کرده بود، خود پس از چهار روز متعاقب وی، باتفاق دویست نفر سوار مسلح بدانجا رفت و پس از تماس با رؤسای عشایر اطراف سقز چون آنها مخالفتی با وی نشان نداده بودند، حکومت آنجا را به او و برادر خود واگذار نمود و پس از يك هفته به‌بانه بازگشت.

تصرف سردشت هنگامی که محمدرشیدخان بانه را در اشغال داشت، حدود یکهزار نفر افراد ارتش، به‌فرماندهی سرهنگ پزشکیان در سردشت مستقر بودند.

عشایر اطراف سردشت، که از سقوط بانه و سقز آگاه شده بودند، بمنظور تسخیر شهر، در اطراف آن متمرکز شدند، ولی چون از موفقیت خود اطمینان نداشتند ناچار از محمدرشیدخان کمک خواستند. او هم ظرف ۲۴ ساعت به‌مراه ۳۰۰۰ نفر سواره و پیاده مسلح، روز دوم مهر که مصادف با ماه رمضان بود، بانه را به‌سوی سردشت ترک نمود و شب را میان راه، در «نمشیر» بسر برد. صبح روز سوم مهر

(۱) دکتر رجائی ۱۴ شهریور ۱۳۱۸ وارد ارتش شد و در ۱۴ شهریور ۱۳۱۹ به‌درجه ستوان دومی ترفیع یافت و به‌سمت پزشک گردان دوم هنگ ۲۴ بانه منصوب شد. وی علاوه بر معلومات پزشکی (تخصص در رشته اعصاب) بزبان فرانسه نیز آشنا بود. تاریخ‌جاوید ج اول وزارت جنگ ستاد ارتش (۲) علی‌آقا جوانمردی و برادرش رسول آقا در سال ۱۳۲۵ در رابطه با مسئله کردستان در سقز اعدام شدند.

۱۳۲۰، نامه‌ای بفرماندهی پادگان سردشت نوشت و خواستار تسلیم پادگان شد و اضافه نمود در صورت تسلیم و تحویل اموال دولتی، می‌توانند با افراد خانواده خود، آزادانه سردشت را ترک گویند.

قبل از وصول نامه محمد رشیدخان، وقتی عشایر سردشت از حرکت وی آگاه می‌شوند، صبح همان روز حلقه محاصره را تنگتر می‌نمایند و به تیراندازی می‌پردازند. قوای دولتی هم با توپهای ۷۵ میلیمتری و مسلسل‌های سنگین و سبک و تفنگ، به دفاع از خود مبادرت می‌ورزد.

مدافعین چون از نزدیک شدن محمد رشیدخان اطلاع می‌یابند، اقامت در شهر را صلاح ندانسته تمام مهماتی را که قابل حمل بوده با خود برداشته و از شهر به سوی رودخانه سرازیر می‌شوند، و مهمات اضافی را هم در سربازخانه نابود می‌نمایند.

دسته‌های عشایر سردشت، راه را بر آنها بسته و با شلیک گلوله، می‌خواستند از حرکت آنان جلوگیری بعمل آورند. اما درمقابل قوای منظم ارتش تاب مقاومت نیاورده، پس از دادن هفده کشته متواری می‌شوند تا اینکه عده‌ای عشایر تازه نفس «گلاس» محال سردشت از راه می‌رسند و جنگ دوباره از سر گرفته می‌شود.

محمد رشیدخان که به قصبه سردشت نزدیک شده بود، با شنیدن صدای تیر-اندازی در حرکت شتاب می‌کند. قوای ارتشی وقتی از نزدیک شدن محمد رشید خان آگاه می‌شوند و تلفاتی هم داده بودند در فاصله شهر و رودخانه از مقاومت دست کشیده اسلحه را بزمین می‌گذارند. عشایر هم بدون درنگ، مسلح و غیر مسلح به ربودن سلاح و چپاول اموال می‌پردازند. تلفات طرفین به سیصد نفر رسیده بود. اموال خانواده ارتشیان که همراه نیرو بودند، به تاراج رفت و خود بسیار مورد بیرحمی قرار گرفتند. زن و فرزندان نظامیان و مأموران در مسجد «قلته» و سایر دهات مجاور پناه گرفته و در حالت وحشت و نگرانی بسر می‌بردند.

نیمساعت پس از این واقعه، محمد رشیدخان به سردشت وارد شد و مقارن غروب همان روز عشایری را که به قصد غارت در شهر کمین کرده بودند، از شهر اخراج نمود.

صبح روز چهارم مهر ۱۳۲۰، محمدرشیدخان پس از تعیین عزیمت محمدرشید خان بسوی مهاباد حاکمی در سردشت، به تشویق عده‌ای از رؤسای «گورک» مهاباد، که دیر به سردشت رسیده و از غنائم بهره‌ای نبرده بودند، برای دست یافتن به قماش، قند، چای، وجه نقد و سلاح متعلق به دولت در مهاباد، عازم آنجا شد. در این سفر دو یست نفر سوار مسلح بانه و یکصد سوار گورک او را همراهی می‌کردند. پس از ورود به ده «خلیفان» جزء مهاباد، رؤسای عشایر «ده‌بوکری»، «منگور» و «مامش» و غیره به ملاقات وی آمدند ولی چون او را خوب تحویل نگرفتند از رفتن به مهاباد منصرف شد و به سوی سقز رهسپار گردید.

بازگشت سلیم خان از بیگزاده‌های بانه در سال ۱۳۱۷ به تهران تبعید گردید. در آنجا چون به سن سربازی رسیده بود بخدمت اعزام می‌شود پس از وقوع حادثه شهریور، بدون اینکه از عشایر بازی بانه اطلاع داشته باشد، از تهران فرار می‌کند و پس از چند روز به سقز می‌رسد. در آنجا با محمدرشیدخان ملاقات می‌کند، سپس به بانه مراجعت می‌نماید. و رهسپار قریه «کیوه‌رو» می‌شود. هنگامیکه محمدرشیدخان از «خلیفان» عازم سقز بود، به وی پس گرفتن شهر سقز خبر رسید که گروهی سرباز و ژاندارم به فرماندهی «سرهنگ توسط قوای ارتش و عشایر اطراف سقز ابراهیم ارفع» با پنج دستگاه زره پوش و گروهی از افراد عشیره «تیله‌کو» تصمیم دارند به شهر حمله نمایند. چون طایفه احمدی و عده‌ای از طایفه رستمی، بر سر تقسیم غنائم از محمد رشیدخان دل خوشی نداشتند، برای مقابله با نیروی ارتش علاقه نشان ندادند، این بود که محمدرشیدخان یارای پایداری را در خود ندید و به «میره‌ده» گریخت و نیروی ارتش بدون برخورد با مقاومتی به سقز وارد شد.

محمد رشیدخان در «میره‌ده» تلفونی به نماینده خود در بانه تخلیه نیروی ارتش دستور داد، که کلیه سواره و پیاده مسلحی را که حاضر به اطاعت باشند، ظرف مدت ۱۲ ساعت برای باز پس گرفتن سقز اعزام دارد، ضمناً از علی آقای جوانمردی رئیس دهستان «میره‌ده» خواست که تفنگچیهای در اختیار وی قرار دهد. پس از دوازده روز قریب پانصد نفر عشایر بانه

و سقز، جمع آوری شده و شهر را در محاصره گرفتند. نیروی دولتی پس از مقاومتی شدید، مصلحت در آن دید که سقز را ترک کند و به سوی «صاحب» عقب نشینی نماید. با وجود خرابکاری درجاده، سرهنگ ارفع توانست قوای تحت فرماندهی خود را به «دیوان دره» برساند. در این هنگام طایفه رستمی و احمدی در ده «ساوان» بانه اجتماع کردند و سلیم خان را در «شوی» به ریاست خود برگزیدند. سلیم خان آنها را به همکاری با محمدرشیدخان در پس گرفتن سقز واداشت. اما وقتی آنها به سقز رسیدند، که قوای دولتی آنجا را ترک کرده بود. سلیم خان در سقز پس از چند جلسه بحث و گفتگو، محمدرشیدخان را با مخالفین آشتی داد.

حمله به دیوان دره چون در حمله قوای دولتی به سقز افراد عشیره «تيله کو» به سرپرستی علی خان حبیبی و علی خان همه ویسی شرکت داشتند. محمدرشیدخان در اواخر مهر ۱۳۲۰، برای گرفتن انتقام از آنها، عازم «سنه» شد. علی خان حبیبی و علی خان همه ویسی که از نیت وی آگاه شده و یاری مقاومت را در خود نمی دیدند، به اظهار پشیمانی و معذرتخواهی پرداخته و آمادگی خود را برای همکاری با او اعلام داشتند و برای اطمینان وی به قرآن قسم یاد کرده بودند که به قول خود وفا کنند. و از طرفی تعهد نمودند که برای حمله به «دیوان دره» و تصرف آنجا حاضرند همکاری نمایند، این بود که برای جمع آوری تفنگچی به دهات خود مراجعه نمودند.

محمدرشیدخان و طرفدارانش، در حمله به دیوان دره، کاری از پیش نبردند و ناچار بسوی سقز عقب نشستند. افراد محمدرشیدخان در راه بازگشت به سقز، که با سرعت هر چه بیشتر انجام می گرفت، با تیراندازی تيله کویها که در ارتفاعات کمین کرده بودند مواجه شدند، ولی بهر نحوی بود با تحمل چند نفر کشته و زخمی، موفق شدند خود را به سقز برسانند.

محمدرشیدخان، از پیمان شکنی تيله کویها بخشم آمد، دستور داد طرفدارانش در بانه و سقز بحال آماده باش در آیند. این بود که به اتفاق سلیم خان عازم «تيله کو» شد. وقتی به محال «قیلانتو» رسیدند هر دو علیخان یاساد شده بیمناک شده، به عزیزاله خان مسعود وزیری متوسل شدند که برای آنها چاره جوئی نماید. عزیزاله خان به اتفاق برادرش نصرت اله خان، نزد محمدرشیدخان آمد و او را

با ایشان آشتی داد. علی‌خان حبیبی، سلیم‌خان و محمدرشیدخان را دعوت کرد که چند روزی در «قه‌لاکون» مهمان وی باشند. آنها متفقاً بدانجا رفتند. پس از چند روز محمد رشید خان به «قه‌لاروته‌له» و سلیم‌خان به «وزمان» رفت و سایر عشایر در دهات اطراف مستقر شدند.

هنگامی که سرگرد «جلال زاگرس»، در دیوان دره با افراد **ظهور اختلاف بین سلیم خان و محمدرشیدخان** تحت فرماندهی خود مستقر بود، پنهانی با سلیم‌خان ارتباط برقرار نمود که با دولت همکاری نموده و محمدرشیدخان

را تنها بگذارد. از سوی دیگر «یمین لشکر» افشار، توسط علی‌خان حبیبی مبلغ دوازده هزار تومان به محمد رشیدخان داده بود تا به املاک وی دست درازی نکند. محمدرشید خان از این پول سهمی به سلیم‌خان نداد. این دو عامل باعث شد که میان آنها کدورتی ایجاد شود، به همین سبب سلیم‌خان با وی در حمله به دیوان دره همدستان نشد. موضوع دیگری که به اختلاف آنها دامن زد اینکه محمدرشیدخان از فروش نفت شرکت سقز سهمی به دیگران نداد.

محمدرشیدخان نو میدانه در دیماه ۱۳۲۰، در حالیکه بیمار بود، به بانه بازگشت. از وقایع قابل ذکر این مدت اینکه موقع اقامت محمدرشیدخان و سلیم‌خان در تپله کو، حسن‌خان نمشیر (احمدی) و پسرش عزت‌خان و نوکرانش و همچنین نصراله‌خان ساوان و برادرش که ذکر اقامت اجباری آنها در تهران، در صفحات قبل گذشت با راهنمایی آقای عبدالقادر بهرامی از معلمین با سابقه و افراد سرشناس بانه از تهران بازگشتند. ۲۰ اواخر دیماه ۱۳۲۰ سیف‌اله‌خان اردلان، که بعدها مدتی **اشغال مجدد سقز توسط نیروی ارتش** فرماندار سقز بود، با طرح نقشه‌ای پنهانی عده‌ای عشایر سقز را با خود همدست نمود و به اتفاق سیصد نفر افراد ارتشی و

ژاندارم به فرماندهی سرگرد «جلال زاگرس» و سیصد نفر از افراد عشایر «تپله‌کو» و «فیض‌اله بیگی» بدون برخورد با مقاومتی به سقز وارد شدند. اتباع محمدرشیدخان و سلیم‌خان سقز را ترک و به طرف «قباغلو» و «ته‌موت» واقع در دهستان «میره‌ده» سقز روانه شدند و جریان را به محمدرشیدخان در بانه خبر دادند.

محمدرشیدخان ظرف دو روز، با وجود برف زیاد، پانصد نفر سواره و پیاده را جمع‌آوری و به همراه سایر بیگزاده‌های بانه، بطرف سقز حرکت نموده و در «قباغلو»

متمركز شد و نامه‌ای به «سرگرد زاكرس» نوشت و از وی خواست سقز را تخلیه نماید، ولی سرگرد مزبور به‌وی جواب رد داد.

محمد رشیدخان وقتی جواب‌برد سرگرد زاكرس را دریافت سقوط سقز بدست عشایر برای سومین بار کرد پس از همدست نمودن علی آقای جوانمردی با خود، بدهات اطراف شهر سقز از قبیل «مامه‌شا»، «خییر» و «ملقرنی» وارد شد.

نیروی دولتی با هواپیما مهاجمین را به‌مسلسل بست. اوایل شب با وجود مقاومت شدید مدافعین، از هر طرف عشایر بداخل شهر رسوخ نموده و درخانه‌ها جایگزین شدند.

پاسی گذشته از شب (۱۹ بهمن ۱۳۲۰)، سرلشگر محمود امین^۱ با عده‌ای سرباز و ژاندارم، از طرف «صاحب» عازم سقز بود و پس از عبور از پل شهر، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به قتل رسید. جنگ تا صبح شدت ادامه داشت و بیشتر مواضع مستحکم به تصرف عشایر درآمد. عده‌ای از افسران درخانه شریفی موضع گرفته، از خود دفاع می‌کردند. عشایر به وسیله نردبان از دیوارخانه بالا رفته خود را بداخل ساختمان رسانیدند. با وجود کشته شدن چند نفر از آنها، چون راه بازگشت نداشتند به نبرد ادامه دادند. عده دیگری از عشایر بكمك آنها رسیدند. در نتیجه مدافعین از مقاومت دست برداشته و تسلیم شدند.

پس از اشغال خانه شریفی، شهر کاملاً به تصرف عشایر درآمد. سیف‌الخان اردلان با دو برادرش علیرضاخان و خانان هر میله و عزیزالخان مسعود وزیری و عده‌ای از خوانین فیض‌اله بیگی و گروهی افسر و درجه‌دار و سرباز به اسارت در آمدند و علی‌خان حبیبی رئیس عشیره «تيله كو»، توسط محمد امین‌خان برادر محمد رشیدخان با ضرب خنجر از پای درآمد. پس از سقوط کامل شهر، بسیاری از دكاكین و خانه‌ها توسط تفنگچیان عشایر غارت گردید.

گروهی از دستگیر شدگان ارتشی که عده آنها دویست نفر می‌شد و همچنین علیرضاخان و خانان به‌بانه اعزام گردیدند. بقیه با وساطت و خواهش درسقز آزاد شدند.

(۱) سرلشگر امین از افسران تحصیل کرده بوده. گذشته از معلومات نظامی بزبانهای فرانسه، روسی، آلمانی و ترکی اسلامی آشنائی داشته است. تاریخ جاوید جلد اول

درحینى كه ارتشيان براى اسكان درمسجدحاجى وىسى، درخیابان نگاهدارى مى شدند، يكى ازخویشان محمد رشیدخان گروهبانى از آنها را باطبا نچه بقتل رسانید. براى تغذیه درجه داران و سربازان از منازل مردم نان جمع آوری می کردند. پس ازچند روز آنها را آزاد نمودند.

يكماه پس ازاقامت عشایر بانه درسقز، مجدداً قوای دولتى بازپس گرفتن شهرسقز به فرماندهی «سرهنگ ارفع» با تانك و توپ و خمپاره و توسط نیروهای دولتى وسایل نقلیه موتوری ازسندج به مقصد سقز حرکت نمود. نزدیك آبادی «كمه تو» واقع در ۱۵ کیلومتری سقز، درروزنهم فروردین ۲۱عشایر شكست خورده بجانب سقز و از آنجا هم بسوی بانه عقب نشینی کردند و سقز به تصرف كامل ارتش درآمد. دراین جنگ ستوان يكم سیداحمد حمزه به قتل رسید. محمدرشیدخان پس ازاینكه در «كمه تو» شكست خورد و به جنگ «حاجیه تاوه» بانه بازگشت، ظرف یكهفته قریب یكهزار نفر سواره و پیاده آماده نمود و آنها را به دو ستون تقسیم كرد: ستون اولی به سرپرستی خود او از «سروش سقز» و ستون دوم به سرپرستی سلیم خان از طریق «میره ده» بطرف صاحب كه عمده قوای دولتى در آنجا متمرکز بود، براه افتاده و توانستند هفته ای بعد به «صاحب» نزدیك شوند.

سرهنگ ارفع بمنظور اجتناب از خونریزی علی آقا ایلخانی زاده (امیر اسعد) ساكن بسوكان و محمد آقا عباسی سناتور را واسطه قرار داد، تا بسا ترتیب مذاكراتی میان او ورؤسای عشایر بانه، توافقی برای جلوگیری از زدو خورد بوجود آید. علی آقا و محمد آقا وارد صاحب شدند، ولی چون عشایر بى رای در اختیار داشتن سقز وبانه اصرار میورزیدند و از طرفی حقوق ماهانه زیادی مطالبه می نمودند، مذاكرات بشكست انجامید و در اوایل اردیبهشت ۱۳۲۱ در كوه «حاجیه تاوه» محل سقز جنگ سختی در گرفت كه به پیروزی عشایر بانه منتهی شد، لیكن «صاحب» مقرر فرماندهی همچنان ایستادگی كرد، و عشایر ناگزیر عقب نشستند.

سرهنگ ارفع پس از دادن استراحت به افراد، با نیروهای تحت فرماندهی خود بسوی بانه حرکت كرد و در روز چهارم اردیبهشت ۱۳۲۱ به «كلی خان» در

منطقه بانه وارد شد و حومه شهر را به توپ بست.

تخلیه شهر بانه
چون محمد رشیدخان و سلیم خان بیم داشتند شهر بانه بتصرف
قوای دولتی بیفتد، سکنه شهر را مجبور نمودند که با اموال
و ائانه قابل حمل خود، شهر را تخلیه نمایند. از طرفی خانواده خود و سایر بیگزاده‌ها
را به دهات مرزی نقل مکان دادند.

درحین که شهر خالی شده و جز معدودی افراد بی بضاعت کسی در آنجا
نبود، «سرهنگ ارفع» که در آن روزها بدرجه سرتیپی ارتقاء یافته بود، با ارا به جنگی
بشهر آمد و بوسیله چند نفری که در شهر باقیمانده بودند به مردم سفارش نمود که
به مسکن و مأوای خود برگردند. وی پس از اظهارات مزبور به «کلی خان» برگشت
و دستور داد سربازان به ایجاد استحکامات پردازند.

محمد رشیدخان و سلیم خان، پس از انتقال افراد خانواده خود و دیگر
بیگزاده‌ها بجاهای امن، با تفنگچیهای تابع خود در آبادیهای «نجنه» و «صدبار»
متمرکز شدند.

قرارداد صلح بین
سرتیپ ارفع و
عشایر بانه
سرتیپ ارفع مجدداً بخاطر اجتناب از جنگ، «علی آقای
ایلخانی زاده» را برای میانجیگری و ایجاد توافق مأمور نمود
و او هم برادرش حاجی بایزید آقا را که مردی فاضل و
پرهیزکار بود به همین منظور نزد محمد رشیدخان فرستاد. وساطت
آنها باعث شد که از جنگ جلوگیری شود. سپس علی آقا در قریه «گلوان» محمد-
رشیدخان و سایر بیگزاده‌های بانه را ملاقات نمود. سرانجام قرارداد شفاهی ذیل بین
سرتیپ ارفع و عشایر بانه منعقد گردید:

- ۱- برقراری و حفظ امنیت بانه تا «میره ده» سقز، به عشایر واگذار شود.
- ۲- برای این منظور دوایری در بانه به ریاست بیگزاده‌ها تشکیل گردد و هر
ماه چهارده هزار تومان بعنوان حقوق به آنها پرداخت شود.
- ۳- عشایر بانه از تمر و تجاوز دست بردارند.
- ۴- عملیات گذشته عشایر، از جانب دولت بخشوده شود.
- ۵- تا زمانیکه عشایر به تعهدات خود عمل نمایند، تحت تعقیب و سرکوبی
قرار نگیرند.

برای تأمین و تحکیم قرار داد، سه نفر نماینده از طرف محمد رشیدخان، سلیم خان و نصراله خان ساوان، برای ملاقات با سر تپ ارفع به سقز رفتند. مشارالیه در آنجا آنها را بحضور پذیرفت و به هر کدام يك قبضه تفنگ برنو اعطا کرد. پس از عقد قرارداد، قوای دولتی به سقز مراجعت کردند و بیگزاده هاهم به بانه بازگشتند و رؤسای ادارات بشرح ذیل تعیین شدند:

۱- محمد امین خان برادر محمدرشیدخان فرمانده گردان امنیه (ژاندارمری).

۲- علی بیگ برادر محمدرشیدخان، رئیس گمرک.

۳- محمد سلیم بیگ عموزاده محمدرشیدخان، رئیس پست و تلگراف و تلفن.

۴- سلیم خان بخشدار و شهردار.

۵- نصراله خان رئیس دارائی.

۶- محمدرشید بیگ بله که رئیس شهر بانی.

۷- محمد کریم بیگ نجنه رئیس دخیات.

البته ادارات مذکور عملاً تشکیل نشد ولی نامبردگان هر ماه نماینده ای برای دریافت چهارده هزار تومان مقرری، به سقز میفرستادند و پس از دریافت، آنرا بین خود و بستگان تقسیم مینمودند.

پس از انعقاد قرارداد یادشده، آوارگان شهر بانه، به منزل و مأوای خود بازگشته و کار و کسب خود را از سر گرفتند.

اداره امور بانه برای اداره بانه و رسیدگی به کارهای جاری، حکام سه گانه (محمدرشیدخان، سلیم خان و نصراله خان)، سه نفر را به نیابت خود تعیین نموده بودند. از طرف محمدرشیدخان ملا عبدالرحیم که بعدها در منطقه «شلیر» قاضی شرعی شد و گویا کتابی هم به نام «داروخان» در شرح عملیات محمد رشیدخان به عربی نوشته که در عراق چاپ شده است.

از طرف سلیم خان، میرزا نصراله توکلی پدرنگارنده و از جانب نصراله خان، ملا عبدالرحمن مولوی. اختیارات نامبردگان محدود بود و آزادی عمل چندانی نداشتند. یکی از وظایف آنها، محاسبه درآمدی بود که بعنوان باج از کاروانهایی که بین سقز و بوکان و کردستان عراق عبور و مرور می کردند گرفته می شد. افراد دیگری هم در شهر بکارهای متفرقه می پرداختند. چنانکه عده ای به نام انضباط

شبه‌ها در شهر به گشت می‌پرداختند. کسانی هم موسوم به " گزیر " ما مورتحمل تفنگچی‌ها به منازل مردم به هنگام لشکرکشی بودند. زیرا عشایر خوا ربا رو آذوقه‌ای با خود حمل نمی‌کردند. حوزه یا به اصطلاح دیگر قلمرو محمد رشیدخان در شهر با ——— محله‌ی بالوقلمرو سلیم خان محله پائین برای هرگونه تحمیلات به مردم بود

برای نخستین بار در سال ۱۳۲۲، محمد رشیدخان و سلیم خان وارد شدن رادیو به بانه برای خرید رادیو از طریق عراق اقدام کردند و این کار مصادف با جریان جنگ جهانی دوم بود و مردم چون از روزنامه هم محروم بودند، با اشتیاق تمام به هنگام کار کردن رادیو در اطراف منزل محمد رشیدخان و سلیم خان ازدحام می‌نمودند. رادیوهای مزبور با بطری ترکار می‌کردند و برای شارژ، باطری‌ها را به بغداد می‌فرستادند.

از وجود مدارس در شهر و حومه خبری نبود. دبستان پهلوی پسران که ساختمان آن دولتی بود، خراب شد و تیرهای سقف آن مانند چوب‌بست شیروانی سربازخانه، به مصرف سوخت بخاری منزل بیگزاده‌ها و دیگر افراد رسید. حلبی‌های شیروانی سربازخانه هم اکثر آبدستور محمد رشیدخان برای فروش به «پنج‌جوبین» و «شلیر» حمل گردید. از همه بدتر، توپ‌ها و سلاح سنگین دیگر را آهن‌گرها اوراق نموده، به مصرف گاو آهن و بیل و کلنگ و غیره می‌رسانیدند.

در جریان تسلط عشایر بر بانه «شوتر» انگلیسی، که در عراق مسافرت‌های مرموز حاکم استخبارات نامیده میشد و قبل از آن در دانشگاه بغداد بعضی افراد به بانه زبان انگلیسی تدریس می‌کرد، هر چند گاه یکبار به بانه می‌آمد و در منزل سلیم خان، همان می‌شد. وی زبان کردی را بخوبی می‌دانست. جزوی، افسرانی روسی و انگلیسی هم گاهگاهی به بانه می‌آمدند.

در تابستان ۱۳۲۲ به منظور آشنائی و ارتباط با بیگزاده‌ها، هیأتی از کردستان عراق به بانه آمد و در منزل سلیم خان مهمان شد. هیأت مزبور مرکب بود از: شیخ قادر برادر شیخ محمود ملک، باباعلی (وزیر دارائی اسبق عراق) و شیخ لطیف پسران شیخ محمود، و چند نفر دیگر از بستگان آنها.

سلیم خان پذیرائی شایانی از آنها به عمل آورد. نصراله خان ساوان در منزل سلیم خان از آنها دیدار به عمل آورد. سابقه آشنائی او با طایفه شیخ محمود از زمانی بود که شیخ محمود به هنگام درگیریش با عراق برای خود مختاری، که شکست خورده بود، به بانه آمده و مدتی در ساوان اقامت گزیده بود. مسافرت بستگان شیخ محمود به بانه و آشنا شدن با سلیم خان، باعث شد که شیخ لطیف دختر سلیم خان را به عقد ازدواج در آورد و برای یکسال در سردشت از طرف وی حکومت نماید.

هنگام اقامت محمدرشدخان در بانه، «سید احمد شیخ الاسلامی» امام جمعه مریوان مترجم «قصیده بردیه» از عربی به فارسی و شیخ محمد «قانع» شاعر مشهور کرد، با عائله خود به بانه آمده و سکونت اختیار نموده بودند، اما پس از سوختن بانه آنجا را ترك گفتند.

چند سال پیش قانع فوت نمود و سید احمد شیخ الاسلامی پس

از انقلاب ایران به عراق فرار کرد.

در خلال مدتی که سلیم خان و نصراله خان با محمدرشیدخان تماس پنهانی سلیم خان همکاری داشتند، اختلافاتی میان آنها و محمدرشیدخان بروز و نصراله خان با دولت کرد و چیزی نمانده بود به برخورد مسلحانه منجر شود. این بود که آنها برای برانداختن وی از دولت یاری خواستند. به همین منظور در تاریخ ۲۲/۷/۲۵ مشترکاً نامه‌ای مبنی بر شکایت از محمدرشیدخان به ستاد ارتش نوشتند که جواب آن طی شماره $\frac{۵۱۲۸۷۱}{۴۳۳۵۹}$ مورخ ۲۲/۸/۱۷ از ستاد ارتش به آنان داده شد و لشکر ۴ باختصر هم نامه مزبور را ضمن نامه شماره ۵۹۷۷ ح مورخ ۲۲/۹/۱ خود، برای ایشان فرستاد که عین آنها را از نظر خوانندگان می گذرانم.



وزارت جنگ
شماره ۲۴



وزارت جنگ

شماره

تاریخ

۱۳۷۷

جناب محمد سلیم محمدی وزیر جنگ

بزرگوار و محترم سرکار عالی
با احترام و تحسین به عرض می‌رساند که
در خصوص درخواست شما در مورد
تأمین کتف‌های مورد نیاز برای
نیروی مسلح، این وزارتخانه با
توجه به اهمیت موضوع و
نیازهای دفاعی، اقدامات لازم
را در دستور کار قرار داده و
در پی تأمین و توزیع کتف‌های
مورد نیاز می‌باشد.

با احترام و تقدیر
فرمانده کل نیروهای مسلح

در تیرماه ۱۳۲۳ سلیم خان که رقیب سرسخت محمدرشیدخان مرگ سلیم خان به شمار می رفت، بر اثر بیماری مرموزی که بزعم بعضی ها مسمومیت بود، پس از چند روز بستری بودن، در ده خود «زرواوژورو»، درگذشت و جنازه اش را به شهر آورده در گورستان «سوغانان» در جوار قبر پدرش (محمودخان به خاک سپردند. محمدرشیدخان به منظور استقبال از جنازه وی بخارج شهر رفت. برای معالجه سلیم خان، دو نفر پزشك ارتش از سقز به بانه آمدند ولی در نجاتش عاجز ماندند. با مرگ سلیم خان محمدرشیدخان حاکم بلا منازع بانه شد و از سایر بیگزاده ها چندان حساب نمی برد، این بود که محله پائین شهر که قلمرو سلیم خان بسود مورد دخالت گماشتگان محمد رشیدخان قرار گرفت.

محمدرشیدخان با «محمودخان کانی سانانی» خصومت دیرینه حملۀ محمدرشیدخان داشت و همواره در صدد بود که او را از میان بردارد، تا این به مر یوان که در خرداد ۱۳۲۳ «علی خان وله ژیری» که بسا محمودخان

اختلاف داشت، به بانه آمد و محمدرشیدخان را برای تصرف مر یوان و برانداختن محمودخان تشویق نمود. چون در آن هنگام وضع مر یوان هم مانند بانه عشایر بازی و دستخوش نابسامانی بود، محمدرشیدخان وقت را مناسب دید و به بانه یاری به «علی خان وله ژیری»، به مر یوان حمله کرد.

محمودخان از محمدرشیدخان و دیگر بانه ای ها شکست خورده رهسپار سنندج شد و به نیروهای ارتش پناه برد. محمدرشیدخان «علی خان وله ژیری» را به حکومت منصوب نمود و محمدامین خان برادرش را با عده ای سواره در آنجا گذاشت و خود به بانه بازگشت.

چون محمد رشیدخان قرارداد ۱۳۲۱ را نقض نمود، نیروئی تصرف مر یوان توسط از سنندج رهسپار مر یوان شد. محمدامین خان پس از کمی نیروهای دولتی مقاومت از مر یوان فرار کرده به بانه مراجعت نمود و مر یوان توسط نیروی ارتش اشغال گردید.

پس از اشغال مر یوان، «سرتیپ هوشمند افشار» مأمور شد تا حرکت نیزوهای کار محمد رشیدخان را یکسره نماید. به همین منظور سرتیپ دولتی بسوی بانه یاد شده، اوایل مهر ۱۳۲۳ با يك تیپ سرباز و عده ای از عشیره /

«تيله كو» از سندنچ به سقز وارد و از آنجا رهسپار بانه شد. پیش از آنکه نیرو به گردنه «خان» برسد، محمدرشیدخان به اهالی شهر بانه ابلاغ کرد که منازل را تخلیه و به دهات نقل مکان کنند، زیرا ممکن است در صورت شکست از نیروی ارتش شهر را آتش بزنند. اهالی بانه هر چند تهدید او را زیاد جدی نمی گرفتند، ولی مجبور شدند دستورش را برای تخلیه شهر اطاعت کنند.

محمدرشیدخان وقتی که از نزدیک شدن نیروی ارتش اطلاع حاصل کرد، برای مقابله، سران بیگزاده‌های بانه را به تشکیل جلسه‌ای دعوت کرد و از آنها خواست تا با وی در مقابله با نیرو همکاری کنند. آنها که دیگر از وی دلخوشی نداشتند، در جواب باو گفتند: آقای محمدرشیدخان! شما اگر شکست بخورید می‌توانید مجدداً به عراق رفته و در دهات متصرفی خود سکونت نمائی، ولی ما پس از شکست جایی نداریم که به آن پناه ببریم و در نتیجه از بین خواهیم رفت.

محمدرشیدخان چون از همکاری بیگزاده‌های بانه ناامید شد گفت: منم شهری برایتان باقی نمی گذارم تا بعد از من از آن بهره‌برداری نمائید.

موضوع قابل ذکر این که وقتی اهالی شهر اطمینان حاصل نمودند که محمدرشیدخان در تصمیم خود برای آتش زدن شهر پابرجاست، دو نفر از معاریف شهر را به نام «حاجی بابا به ضیائی» و «حاجی محمد عزیز عظیمی» نزد وی فرستادند که در تصمیم خطرناک و ویرانگرش تجدید نظر نماید. محمدرشیدخان در جواب آنها گفت: «ناراحت نباشید! در «داروخان» ملك شخصی خود شهر جدیدی برایتان می‌سازم!» روز هفتم مهرماه محمدرشیدخان با بستگان خود و معدودی از تفنگچیهای بانه، برای مقابله با نیروی ارتش به گردنه خان رفت ولی چون توانائی درگیری با آن را نداشت به شهر بازگشت.

هشتم مهر ۱۳۲۳ محمدرشیدخان تصمیم وحشتناک خود را به سوختن شهر بانه مرحله عمل در آورد و دستور داد شهر آتش زده شود. عده‌ای از تفنگچیان از جمله «رستم‌هرش» و معدودی از بیگزاده‌های بانه، مأمور این کار شدند. یکساعت از شب گذشته، شعله‌های آتش از محلات شهر با آسمان بلند شد. از بخت بد ده‌ها پیت نفت، متعلق به «حاجی محمد امین بختیاری»، در یکی از دکان‌هایش موجود

بود. عاملین جنایت در دکان را شکسته و پیت‌های نفت را آورده، به‌خانه‌ها پاشیده و آتش می‌زدند. درخلال آتش سوزی، محمدرشیدخان، درتاکستان‌های «آربه‌با»، موضع گرفته و با دوربین جریان حریق را نظاره می‌کرد.

صبح روز نهم‌مهر، شهر بانه به‌تلی از خاکستر تبدیل شد و جز مساجد و چند خانه، که شماره آنها از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد، خانه‌ای باقی نمانده بود که دود و زبانه آتش از آن برنخیزد.

چون خانه‌های آن زمان بیشتر به‌هم چسبیده و سقف آنها تماماً با تیر چوبی و برگ درختان پوشیده شده بود، سرعت انتقال و توسعه حریق زیاد بود. با آتش گرفتن خانه‌ای، محله‌ای طعمه حریق واقع می‌شد.

پس از این که عملیات سوختن شهر، تقریباً پایان یافته تلقی می‌شد، نیروی ارتش به‌شهر وارد شد. سرتیپ هوشمند افشارستاد فرماندهی خود را درچشمه احمد-آباد، جنوب شرقی شهر قرارداد و محمدرشیدخان با ورود نیروی ارتش به‌شهر، کوه «آربه‌با» را ترك گفت.

سرتیپ هوشمند افشار، پس از استقرار نیرو در شهر و حومه، باچند نفر از آوارگان تماس حاصل نمود و آنها را تشویق کرد که به شهر بازگشته و به‌نوسازی خانه‌هایشان بپردازند و به متواریان خبر دهند که از کمک‌های دولت برای ترمیم ویرانیها برخوردار می‌شوند.

در سراسر ایران، اعاناتی برای مصیبت زدگان بانه جمع آوری شد وعده‌ای توانستند با گرفتن تیرچوبی و کمک‌های جنسی و نقدی برای خود سرپناهائی بسازند.

«میرزا حسن رئیس» که سردشتی بود و درمدت عشایر بازی خارج از آنجا می‌زیست، همراه نیروهای دولتی بود و رابط بین متواریان و نیرو به‌شمار می‌رفت. فرارسیدن سرما و ریزش باران‌های پائیزی سبب شد که مردم نتوانند به‌موقع به‌شهر باز گردند. چنانکه قبلاً گفته شد چون خاک بانه درمقابل بارندگی و سرما مقاومت ندارد، اکثر دیوارها درزمستان فروریخت و مردم ازاین بابت بیشتر دچار ضرر و زیان شدند.

از اردیبهشت ۱۳۲۴، عملیات بازسازی شهر آغاز گردید و در عرض ده‌سال

به صورت بهتری تجدید بنا شد. بدیهی است اگر آن طوریکه لازم بود، کمک ها و اعانات حیفا و میل نمی شد و به دست مردم میرسید، سوختن شیر از لحاظ مالی در سرنوشت اهالی زیاد موثر واقع نمیشد.

در یکی از روزهای تابستان ۱۳۲۴ هیئتی مرکب از یک نفر سرهنگ و چند نفر دیگر به بانه آمدند تا به زیا ندیدگان کمک نقدی بدهند. آنها در محله ی پائین وسط خیابان پشت میز قرار گرفته و مردم را طبق لیستی که قبلاً "با نظر ما مورانی از محل تهیه کرده بودند برای دریافت کمک صدا می زدند. جالب اینکه میزان کمک از پنج تا پانزده تومان بود. بسیاری از مردم به علت بسیار نا چیز بودن کمک، از دریافت آن سرباز میزدند و خود هیئت هم از پرداخت همان مبلغ ناچیز به افرادی که ظاهراً "وضع مالی بدی نداشتند خودداری میکردند و می گفتند باید آنرا برای تهیه نفت فانوسهایی که در خیابان برای روشنائی شهر آویزان هستند به شهرداری ببخشید و با این برنامه ای که تنظیم شده بود، جز مقدار بسیار کمی از کمکهای جنسی و نقدی ملت ایران به مردم شهر بانه رسید.

نخستین کسی که از بگزاده های بانه به دنبال فرار محمد رشید خان و ورود ارتش خود را در شهر بانه به نیروهای انتظامی معرفی کرد، "عزت خان احمدی" پسر حسن خان نمشیر بود که شرح بازگشت وی از تهران در صفحات پیش گذشت. وی پس از ورود به شهر مورد نوازش سرتیپ هوشمند افشار گرفت و به سمت بخشا ر بانه منصوب گردید، ولی پس از دو سال از کار برکنار شد.

پایان کار محمد رشیدخان

محمد رشیدخان پس از به آتش کشیدن بانه، مدت دو ماه در دهات بانه تحت تعقیب نیروهای ارتشی بود و سرانجام ناچار شد به منطقه‌ی "شلیر" در کردستان عراق بازگردد.

در یکی از روزها که محمد رشیدخان بعد از سوختن بانه به ده "نیزه" رو" رفته بود، محمد بیگ مشهور به "حمه سیاه" بی "پسر احمد بیگ حاجی نایب"، به بگزاده های بانه پیشنهاد می‌کنند که محمد رشیدخان را به خاطر آتش زدن بانه هدف گلوله قرار دهند، ولی کسی حاضر نمی‌شود به پیشنهاد دوی جامه‌ی عمل بپوشاند.

در جریان واقعه‌ی مهاجرت با دکه قاضی محمد خود مختاری اعلام کرده بود، محمد رشیدخان به نزد دوی شتافت و پس از دریافت درجه‌ی ژنرال‌سی از او، در ده "سرا" بین سقز و بوکان اقامت گزید. اما چندی پیش از سقوط مهاجرت با دایه طریق بانه به عراق بازگشت. شایع بود که مراجعت محمد رشیدخان به عراق به علت مخالفت ملا مصطفی با وی بوده است، چون گویا به داشتن رابطه با انگلیسی‌ها و دست‌داری به اموال محمد آقای عباسی^(۱) مالک سرامتهم شده بود.

محمد رشیدخان پس از ورود به عراق دستگیر شد و چند سالی در "رمادیه" و "کرکوک" تحت نظر بود، ولی بعدها اجازه یافت به ده خود (داورخان) در منطقه‌ی "شلیر" بازگردد و عاقبت در اوایل خرداد ۱۳۵۳ شمسی درگذشت.

۱- محمد آقای عباسی از بزرگان مالکان سقز به شمار میرفت چندین دوره - نماینده‌ی سقز و بانه در مجلس شورا و سنا توراتما بی بودی در تیرماه ۱۳۵۴ در تهران بدرود حیات گفت.



آزراست به چپ ۱ - خبرنگار انگلیسی؛ ۲ - محمدرشیدخان ۳ - ماجدمصطفی
متصرف (استاندار) نینوا (موصل) سال ۱۹۲۳ م. عقره - عراق



۲۱۸ محمدرشیدخان هنگام اقامت در کرکوک سال ۱۹۵۶ م

چون در اینجاسمی از ملامصطفی به میان آمده، شاید بی مناسبت نباشد که خلاصه‌ای از سرگذشت و مبارزاتش را در طول زندگی پرمایه‌اش از نظر خوانندگان گرامی بگذرانند، زیرا او یکی از مردان تاریخ ساز کردستان است که صفاتی از تاریخ خاور میانه را هم به خود اختصاص داده است.

ملامصطفی فرزند شیخ عبدالسلام بارزانی، در سال ۱۹۰۱ - میلادی در بارزان منطقه‌ای در حدود ترکیه، عراق و ایران وابسته به استان هولیر (اربیل) عراق، در یک خانواده‌ی پیرو طریقت نقشبندی دیده به جهان گشود. تحصیلات عربی و علوم دینی را به خوبی فرا گرفت و بیشتر قرآن کریم را از بر بود و به اسلام و قضا و قدر ایمان داشت. وی مردی سخت‌کوش، ورزیده، بی‌آلایش بود. علاوه بر شهرها متی که داشت. در امور نظامی و اجرای عملیات جنگی کم نظیر بود، چنانکه در اکثر کشورهای جهان او را در سطح یک ژنرال بین‌المللی قبول داشتند و خبرگزاریها و مطبوعات جهان او را ژنرال بارزانی مینامیدند.

مبارزه‌ی بارزانی هنگامی علیه متجاوزین شدت گرفت که در ۱۹۳۱ م بریتانیا می‌خواست آسوریهای رانده شده از ترکیه را در سرزمین بارزان جای دهد. مخالفت بارزانی با اسکسان جباری آسوریان در خاک بارزان باعث شد که مدت دو سال (۱۹۳۳ - ۱۹۳۲ م) نیروی هوایی انگلستان و نیروی زمینی عراق از راه - هوا و زمین مناطق مسکونی بارزان را بکوبند. ملامصطفی و شیخ

احمد برادرش با گروهی از هواداران نشان به ترکیه پناه بردند ، ولی ترکیه عده ای از آنها را دستگیر و عده ای را هم اعدام کرد . شیخ احمد و ملامصطفی با مابقی همراهان به شرط زمین گذاشتن اسلحه اجازه یافتند که به عراق بازگردند . ملامصطفی و شیخ احمد و ۸۶ نفر و ابسته به خانواده ی بارزانی ، به مدت ۳ سال در شمال عراق و هفت سال در اطراف کرکوک و شهر سلیمانیه مجبور به اقامت گردیدند ، بقیه بارزانیها نیز بخشوده شدند .

یازدهم ماه ژوئن ۱۹۴۳ ملامصطفی از سلیمانیه فرار نمود و به بارزان بازگشت . در سال ۱۹۴۴ م چهل و دو هزار سرباز و پلیس عراقی به فرماندهی ژنرال رنتن انگلیسی به بارزان حمله نمودند . بارزانیها که عده شان از ۴۰۰۰ نفر مسلح تجاوز نمی کرد توانستند ۹ بمب افکن دشمن را ساقط نموده و ۲۰۰۰ تفنگ و ۸ توپ و ۸ بیسیم و یکصد هزار فشنگ به غنیمت بگیرند . اما فشار نیروی هوائی انگلیس که از ۳۶ فروند در آسمان بارزان متجاوز بود و خیانت محمود آقای زیباری و محمود خلیفه ی برادر دوست ، ملامصطفی و شیخ احمد را ناگزیر ساخت که با عده ای در حدود ۳۵۰۰۰ نفر پیر جوان و زن کودک بارزانی به خاک ایران پناه آورند .

پس از سقوط و تسلیم قاضی محمد در سال ۱۳۲۵ ه . ش . محمد رضا پهلوی ملامصطفی را برای مذاکره به طهران دعوت کرد و دستور داد در باشگاه افسران از وی پذیرائی بعمل آید .

شاه در ملاقاتش با ملامصطفی ، از او خواسته بود که سلاح را

برزمین گذاشته و با اتباعش در منطقه‌ی همدان سکونت نماید. ملا مصطفی چون پیشنهادش را به منزله‌ی دامی برای خود و طبرف دارانش میدانست، به بهانه‌ی اینکه میخواهد در این باره با برادر بزرگش (شیخ احمد) مشورت نماید، به کردستان بازگشت و پیشنهادش را عملاً رد کرد.

شاه پس از اینکه نتوانست با ملا مصطفی کنار بیاید، نیروی بزرگی را به جنگ وی فرستاد، ارتش ترکیه و عراق هم به یاری ارتش شاه به مرز گسیل شدند. شیخ احمد وعده‌ای بارزانی با زن و فرزندان خویش از روی ناچاری به عراق بازگشتند، که چند نفر افسران آنها اعدام و شیخ احمد هم به بصره تبعید شد. ملا مصطفی نیز با ۴۰۱ نفر پس از چند ماه جنگ و گریز نتوانست از میان ارتش سه کشور به شوروی پناهنده شود. در آغا زمدتری به تحصیل فنون نظامی مشغول بود و چون در زمان قاضی محمد به دریافت درجه‌ی ژنرالی نایل شده بود، رسانه‌های گروهی خارجی — او را ژنرال بارزانی هم مینامیدند.

پس از انقلاب ۱۴ تموز ۱۹۵۸ عراق به رهبری عبدالکریم قاسم، ملا مصطفی و باقیمانده‌ی یارانش، بعد از ۱۲ سال آوارگی اجازه یافتند به عراق بازگردند.

در ماه آگوست ۱۹۶۱ با ردیگر حکومت عراق جنگ را به ملا مصطفی و دیگر هم‌زمانش تحمیل کرد. بهار ۱۹۶۴ جلال طالبانی و دارودسته‌اش به مخالفت با بارزانی برخاستند، اما چون تاب

مقاومت نداشتند، به ایران گریخته و در همدان سکنی گزیدند.

در ماه جون ۱۹۶۵ ملامصطفی جزا براهیم احمد، همه فراریان را

بخشید و اجازه داد به کردستان عراق بازگردند،

در سال ۱۹۷۵، با توطئه کیسنجروزی راجه امریکا و میانجی

گری بومدین رئیس جمهور الجزایر، پس از مدت‌ها اختلاف، شاه و

صدام حسین که در آن زمان معاون رئیس جمهوری عراق بود، آشتی

کردند. توافق شاه و صدام قیام بارزانی را با ناکامی روبه‌رو

ساخت و برخلاف میل باطنی خویش، با چندین هزار نفر از هم‌زمانش

به اتفاق زن و فرزندان، به ایران پناهنده شدند. شاه بجای

مهمان نوازی، تمام آنها را در نقاط مختلف ایران پراکنده

ساخت و حکومت بعث عراق هم با انتخاب سیاست سرزمین سوخته

۱۴۰۰ آبادی کردنشین مرز عراق را از سکنه خالی و ویران کرد.

مدتی بعد ملامصطفی در اعتراض به خیانت شاه به وی، به

بهانه‌ی معامله به امریکارفت. پس از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ ایران

پیروزی انقلاب اسلامی را به آیت‌الله امام خمینی تبریک گفت

و وعده‌ی همکاری با جمهوری اسلامی را داد و قرار گذاشت به ایران باز

گردد، اما یک روز پیش از حرکت در تاریخ شنبه ۱۱ اسفند ۱۳۵۷ برابر

۱۹۷۹/۳/۱ در بیمارستان جرج تاون امریکا وفات یافت. گویا

بیماری سرطان خون بوده است. و به این ترتیب طومار عمر مردی

که بیش از نیم قرن برای آزادی و دفاع از حق ملتش علیه استعمار

و نوکرانش جنگید، درهم نوردیده شد و جنازه‌اش پس از بازگشت

به ایران با حضور هزاران نفر از دوستدارانش در شهر شنوبه خاک
سپرده شد. شاه ایران هم پس از خیانت به بارزانی خیری ندید
و چندی بعد با بدرقه‌ی نفرین میلیون‌ها ایرانی در دیا رغربت (قاهره)
مرد. و شایسته است که گفته شود:
" دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امانداد که شب را سحر کند؟" (۱)



ملا مصطفی بارزانی.

(۱) برای نوشتن شرح حال بارزانی ، از ص ۸۴۳ تا ۸۶۸ چاپ دوم
ترجمه کردی شرفنامه توسط استاد ده ژارنیزبه طور اختصار -
استفاده نموده‌ام.



محمد رشیدخان در لباس ژنرالی

در سال ۱۳۲۵ که چند ماه شهرهای بانه، سقز و سردشت در شرکت بیگزاده‌های محاصره طرفداران قاضی محمد بود، بیگزاده‌های بانه در جنگ علیه مبارزه علیه آنها با نیروهای ارتش همکاری می‌کردند. در دمکرات‌ها دهستان «کلو» سردشت، ضمن برخورد با دمکرات‌ها، محمد بیگ (حمه سیاوسه‌بی) و سلیمان خان بلوه کشته شدند. این حادثه باعث شد که بیگزاده‌های بانه به انتقام خون ایشان، عشیره «کلو» را که به همکاری با دمکرات‌ها متهم شده بودند غارت کنند.

سرگرد ضراغام و لباس کردی

تا بهستان ۱۳۲۴ سرگرد علی اکبر ضراغام که بعدها به درجه‌ی سر-لشکری و حتی وزارت دارائی رسید، در بانه رئیس دژبان بود. از کارهای نادرست وی اینکه مردم شهر بانه را به جای استمالست و دلجوئی که در نتیجه‌ی سوختن خانه‌هایشان خسارت زیادی دیده بودند، تحت فشار قرار داد که بایده‌ی جای لباس محلی کردی کت و شلوار بپوشند و چون به علت فرصت کم و قلت خیاطانی که دوختن کت و شلوار بلند با شند امکان پوشیدن کت و شلوار وجود نداشت به فرمان وی دژبانها هرکسی را با لباس کردی در خیابان گیر می‌آوردند، خشتک یا قسمت دیگری از پانتول (شلوار کردی) وی را می‌بریدند و به این طریق می‌خواست با تجدید برنام‌های رضا شاهی با ردیگر خا طری‌ه‌ی تلخ دوران شوم او را در اذهان مردم تجدید نموده و حس مناسش قلدری خویش را نیز ارضاء نماید.

این فشار و تضییقات ضراغام ادامه داشت تا وقتی که یکنفر بانه‌یی موسوم به میرزا عبدالرحمن ساکن سلیمانیه‌ی کردستان عراق که فردی روشنفکرو نکته‌دان بود، و برای دیدار خویشانش به بانه آمده بود، به خاطر پوشش لباس کردی وسیله دژبان‌دستگیر می‌شود. وی ما موران را راضی می‌نماید که برای ادای توضیحات نزد فرماندهی پادگان برده شود. در برخورد با فرماندهی پادگان

وسرگرد ضرغام چنان منطقی از لباس کردی دفاع می نماید و عمل -
ایشان را چنان به باد انتقاد می گیرد که فرماندهی پادگان و -
ضرغام از کرده‌ی خلاف خویش پشیمان میشوند و دیگر به فشار و مزاحمت
بیشتر به مردم ادامه نمی دهند.

بانه و حوادث مهاباد

اواسط بهار ۱۳۲۵ شهرهای بانه و سردشت در محاصره پیشمرگه
های دمکرات قرار داشتند این بود که ارتشیان در داخل پادگانها
در نهایت پریشانی به سر می بردند و از لحاظ غذا و پوشاک بسیار در
مضيقه بودند، بسیاری از ایشان کفش به پا نداشتند. در آن زمان
ارتش ایران به علت فقدان نیروی هوایی مجهز قادر به تأمین
نیاز پادگانها از راه هوا نبود، برای شکستن محاصره در روز ۲۰ ماه
مه ۱۹۴۶ برابر ۱۳۲۵ نیروی متشکل از چند هزار نفر از سقز خارج
وراهی بانه شدند، که نزدیک مامه شاتوسط معدودی بارزانی
شکست خورده و به سقز بازگشتند. در این جنگ عده‌ی زیادی ارتشی
از جمله سروان خسروی اهل سنندج که پیش از ۱۳۲۰ در بانه خدمت
میکرد به اتفاق گروهی از علی فرزنده مه مرادبانه‌یی کشته
شدند.

سرلشکر رزم آرا که در آن زمان رئیس ستاد ارتش ایران بود،
برای نجات ارتشیان بانه و سردشت از محاصره‌ی اقتصادی، درده‌سرا
از حاجی بابا به شیخ زنبیل نخست وزیر آن زمان کردستان خواهش -
کرد که ماشینهای غیر مسلح ارتشی اجازه یا بند تحت نظارت و هدایت

پیشمرگها به پادگانهای بانه و سردشت آذوقه و پوشاک برسانند .
 حاجی بابا به شیخ با این پیشنهاد موافقت کرد . در نتیجه کامیون
 های ارتشی با محموله‌ی خواربار و پوشاک اجازه یافتند به اتفاق
 پیشمرگها که بیشتر آنها بارزانی بودند ، در مسیر سقز - بانه -
 سردشت عبور و مرور نمایند . شایع بود که در میان بارها سلاح و -
 مهمات هم حمل و نقل میشد . به این طریق حلقه‌ی محاصره شکسته
 شد و ارتشیان دوباره نیرو گرفتند . دمکراتها لباس شبیه
 لباس افسران روسی برتن داشتند . از جمله آنها یکی که بین بانه و
 سقز مسافرت مینمودند ، عبارت بودند از سرهنگ محمدنواز زاده ،
 سروان مازوجی ، سروان سعید زاده و سیدی اهل مهاباد و نیوز
 سرهنگ میرحاج بارزانی .

در خرداد ۱۳۲۵ سرهنگ نواز زاده که برای مذاکره با سرهنگ
 شجاعی فرماندهی پادگان بانه با هواپیمای ارتشی به بانه
 آمده بود ، در بازگشت به سقز در گردنه‌ی خان در نتیجه سقوط
 هواپیما کشته شد و جنازه‌اش را به شهر آوردند و پس از انجام مراسم
 نظامی جنازه‌اش به مهاباد عودت داده شد . شایع بود که سقوط
 هواپیما عمدی بوده ، زیرا خلبان آن جان سالم بدر برد و از -
 سروانی به سرگردی ارتقاء یافت :

همدردی با ملت فلسطین

تابستان سال ۱۳۲۷ که در نتیجه‌ی اعلام استقلال اسرائیل آوارگی و بی‌خانمانی ملت فلسطین آغاز گردید، مردم بانسه اخبار مربوط به مقاومت مسلحانه‌ی فلسطینیها را به شدت دنبال میکردند و چون یکی دودستگاه بیشتر را دیوآنهم در قهوه‌خانه‌ها وجود داشت، برای دریافت خبرهای تازه در قهوه‌خانه ازدحام میکردند. در یکی از روزها مردم هیجان زده به محله‌ی یهودیها حمله ور شدند و می‌خواستند تنها کلیسای ایشان را آتش بزنند، اما ما موران شهربانی و ارتش مانع اینکار شدند. به دنبال این ماجرا طبقات مختلف مردم در حیاط مسجد جامع گرد آمدند، یکی از جوانان موسوم به حسین رسول پناه مقاله‌ای را در وجوب جهاد پشتیبانی از فلسطینیها ایراد نمود. سپس تصمیم گرفتند که برای کمک به مردم فلسطین اعاناتی جمع آوری شود. به همین منظور چند نفر روحانی و کسبه از طرف اهالی ما موریست یافتند تا در سطح شهر و روستا به جمع آوری اعانه بپردازند. آنها هر کدام بازو بند مخصوصی داشتند که نمایانگر وظیفه‌ی آنها بود که بعهده داشتند.

کار جمع آوری اعانات با موفقیت هر چه بیشتر به انجام رسید و در مدت چند روز بیست و پنج هزار تومان جمع آوری شد و این

رقم برای آن زمان قابل توجه بود، زیرا حقوق یکنفر معلم تازه استخدام در حدود یکصد تا یکصد و پنجاه تومان دور میزد. جالب اینکه یهودیان بانه برای تخفیف احساسات مردم پیشنهاد شرکت در کمک رسانی به مردم فلسطین را دادند که چهار هزار و پانصد تومان از امانه‌ی جمع آوری شده مربوط به ایشان بود. برای خنثی نمودن برنامه‌ی کمک رسانی به فلسطینیها، رژیم به دسیسه بازی و توطئه چینی پرداخت و وعده‌ای را وادار نمود تا به مردم بفهمانند که " چراغی را که به خانه رواست به مسجد حرام است ". این بود که بدون رضایت قاطبه‌ی مردم قرار بر این شد که مبلغ یاد شده را صرف خرید موتور برق برای روشنائی شهر بنمایند. سرانجام آقای سعید میرزائی را مامور این کار نمودند و او هم با این پول یک دستگاه موتور برق بنزینی خرید که بیشتر از چند ماه نور نداد.

فصل هشتم

حوادث سال ۱۳۳۲ و مسئله‌ی آغا ورعیت و تغییر

رژیم عراق

به هنگام اوج گیری مبارزات ملت ایران علیه انگلستان بر سر مسئله‌ی نفت و برای کوتاه شدن دست محمدرضا شاه پهلوی از دخالت در امور کشور و مآلا سرنگونی وی، دربانان هم فعالیتهای و جنب و جوشهای زیادی در همگامی با ملت ایران در جریان بودند -- مردم با تشکیل انجمنهای در خارج شهر و مخا بره‌ی تلگراف و تنظیم طومارها، پشتیبانی خویش را از نخب و بر وقت (دکتر مصدق) و -- مردم ایران اعلام میداشتند.

در جریان فرماندوم مورخه‌ی ۱۳۳۲/۵/۱۹ برای انحلال مجلس دوره‌ی هفدهم که مانع نفویض اختیارات به دکتر مصدق بود تنها یک رای دربانان توسط رفینگری به صندوق مخالف فرماندوم انداخته شد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ عصرها بروز چند نفر پلیس و درجه دار ارتش به اتفاق گروهی اواسط به تعقیب و آزار مخالفان رژیم پرداختند و مردم ناگزیر با زار را بسته و بد خانه ها و کوهها و دهات اطراف شهر پناه بردند. چند روز بعد درخواست یکی از روحانیون شهر، شاه بختی سیهیدبارشسه که اسناد آذربایجان شرقی شده بود، دستور تشکیل برونده و محازات را برای مخالفان --

سلطنت ما در نمود. به دنبال این دستور وسیله‌ی شهر با نسی که رئیس آگاهی آن یکنفرت ریاکی موسوم به غلامعلی دهخوارقانی بود، پرونده سازی آغاز گردید و تنها مدرکی را که علیه تعقیب شوندگان در اختیار داشتند، متن تلگراف پشتیبانی از دولست در مقابل توطئه‌ی کودتای ناموفق ۳۲/۵/۲۵ بود که پس از فرمان دوم و فرار شاه از ایران عوامل وابسته به شاه می‌خواستند انجام دهند.

سرانجام از میان بیش از یکصد بیست و نفر امضاء کنندگان تلگراف، دوازده نفر از جمله راقم سطور، حاج سعید امین نژاد، حاجی محمد امین ویسی و حاجی محمد امین بختیاری را به اتهام مخالفت با رژیم سلطنتی مورد بازجویی قرار دادند. پرونده این تلگراف تا سال ۱۳۳۵ در جریان بود تا اینکه در خرداد همان سال تقی رشیدیان مشهور به تقی قصاب اهل سنندج، که علاقه‌ی خاصی به پاسبی‌ها داشت، ملا صدیق مجتهدی و امام جمعه سنندج - (حبیب‌الله مردوخ) را واسطه قرار داد تا نزد سرلشکر نصراللهی فرمانده لشکر برای مسکوت ماندن پرونده اقدام نمایند. تلاش ایشان به نتیجه رسید و تعقیب قضیه ظاهراً منتفی شد.

آغا ورعیت

پیش از الغاء رژیم ارباب ورعیتی وضع آغا ورعیت چنین بود :

۱- مالک یا ارباب و در اصطلاح محلی آغا کسی را می گفتند که

دارای چندده و یا یک ده و یا چندسهمی از دهی بود. هر اندازه مالک از ملک و دارائی بیشتری برخوردار بود دستگاه عریض و طویلتری داشت. آغا دارای نوکر و کدخدای و کلفت و اسبان سواری (و در عهد ماشین ، اتومبیل) و سلاح از قبیل خنجر و تفنگ و اسلحه کمری بود ، سعی میکرد همیشه زنان را از میان خوانین یا شهرنشینان سرشناس و ندرتا " کشاورزان برای ازواج برگزیندولی حاضر نمی شد دختر خویش را بجز شپ خودش به دیگری بدهد .

آغا بیشتر در صدر مجلس می نشست و هیچگاه در برابر رعیت به احترام بر نمی خاست و در سلام پیشدستی نمی کرد و جواب سلام رعیت و طبقات پائین تر از خودش را سرسری میداد و گاهی از جواب سرسری هم اکراه داشت . رعیت بدون اجازه حق نداشت در حضور آغا بنشیند . ما موران دولتی وقتی به دهی میرفتند ، مهمان آغا میشدند در امور مالیات ، نظام وظیفه و غیره ، کسی جز آغا حق دخالت نداشت . جوانانی که میخواستند به خدمت سربازی نروند پولی در اختیار آغا می گذاشتند و او هم با پرداخت مقداری از آن به ما موران کار را برایشان فیصله میداد . ما موران ثبت احوال برای

انبساط خاطر آغا القاب خنده دار و مسخره‌ای را برای رعیتها جهت
ثبت درشنا سنا مه انتخاب میکردند. مرجع رسیدگی برای رفع اختلاف
میان رعیتها فقط آغا بود. گاهی در مسائل شرعی آغا رسیدگی را به
ملای ده رجاع میکرد.



پوشیدن چنین لباسی در رژیم گذشته مخصوصاً "در زمان رضا شاه ممنوع بود.

۲- رعیت

دربانه رعیت به کسی گفته میشد که روی زمین آغا کار میکرد و از راه کشاورزی و دامداری زندگی خود و آغا را تامین میکرد. از زمین آبی نصف و از زمین دیم دودهم و به اصطلاح محلی ده دوازعا ییـدات را به آغا تحویل میداد. یکدهم از خرمن هم به عنوان زکات شرعی با اجازه آغا به مستمندان یا ملای ده داده میشد، معمولاً "نصف دودهم سهم آغا به جای زکات شرعی هم به حساب می آمد. در ایـن باره میان ملاها اختلاف وجود داشت، اکثریت برای عقیده بودند که زکات سهم فقراست و به آغا تعلق نمیگیرد، ولی برای اجرای حکم شرعی قدرت اجرائی نداشتند. معدودی هم با این توجیه نادرست که چون آغا ظالم است و مالی را که از راه ظلم به دست آورده حرام است و به او تعلق ندارد، او را مستحق دریافت زکات قلمداد می نمودند.

هنگام آماده شدن خرمن برای برداشت، رعیت میبایست به آغا خبر دهد تا خود یا نماینده اش (کدخدا) در پیمانه کردن خرمن حضور یابند. اگر دیر وقت میبود، خرمن توسط آغا یا نماینده اش با چوب کنده کاری شده ای که علامت یا نوشته ای روی آن بود و شـقـلـ (بروزن نعل) نامیده میشد، تا فرصت مناسب علامت گذاری میشد تا به اصطلاح دست نخورده باقی بماند.

رعیت موظف بود که عید قربان و رمضان برای عرض تبریک

بادیاری (هدیه) از قبیل روغن، مرغ و خروس و هر چیز دیگری که
برایش مقدور بود، به حضور آغا برسد. در مواقعی هم که آغا از سفر
حج و غیره برمی گشت و یا برای فرزندان زن میگرفت همین
برنامه تکرار میشد. هرگاه رعیت دخترش را شوهر میداد، می بایست
مبلغی را بنام "پیشکش" به آغا بپردازد. چنانچه از نظر آغا
رعیت جرمی را مرتکب میشد، به کتک کاری یا زندان در طولی—
و یا جریمه نقدی محکوم میگردد و گاهی هم با وساطت ملای ده یا
ریش سفیدان مورد بخشایش قرار میگرفت.

اگر تعداد بزرگ و گوسفندان رعیت به حدصاب (۴۰ راس) میرسید
یکی از آنها را می بایست به نام زکات به آغا تحویل دهد.
برای نقل عکان از دهی به ده دیگر رعیت مجاز بود. ولی از
بیم بهانه جوئی آغا کوچ را شبانه و پنهانی انجام میداد و پس
از رسیدن به محل جدید مورد حمایت آقای جدید قرار میگرفت و از—
مزا حمت آغای قبلی در امان بود.

بیگاری یا کار رایگان هم از توقعات آغا بشمار میرفت. هر
رعیتی در مواقعی که آغا لازم میدانست مجبور بود روزهای
کار کند، ناگفته تمام ندکه همه آغایان و اربابها با رعیت رفتار
یکسانی نداشتند، در میان آنها افرادی هم یافت می شدند که
با رعیتها حسن سلوک داشتند و سعی میکردند آنها را از خودراضی
نگهدارند. تنها آغایا مالک نبود که با توقعات بیجا به رعیت
اجاف میکرد بلکه بسیاری از بازاریان هم با گرانفروشی و نزول

خواری رعیت را استثماری کردند و در فصل برداشت محصول چیزی برایش باقی نمی گذاشتند و اکنون هم بعضی از ایشان همچنان به رفتار خویش ادامه می دهند.

ملکه خیو

ملکه خیو به کسی گفته میشد که زمین مال خودش بود و روی آن کار میکرد، اما چون قدرت دفاعی نداشت مورد بهره کشی آغا قرار میگرفت و مجبور بود که زکات شرعی را به آغا تحویل دهد و مانند رعیت های بدون زمین در بسیاری از جهات از آغا اطاعت نماید. گاهی بعضی از دهاتی ها که "ملکه خیو" بودند به هم دیگر دست اتحاد میداده و از فرمانبرداری آغا سربا زمیزدند که سرپیچی خرده مالکان نیروان آلت، زروا و خووار و بوله سن دربانان از آن جمله بود.

وسایل کشاورزی

تا سال ۱۳۴۲ کشاورزی دربانان با همان سبک قرنهای پیش انجام میگرفت، ولی از آن تاریخ به بعد استفاده از تراکتور برای شخم و خرمن کوبی و موتور پمپ برای آبیاری رایج گردید اما کمبود راههای ارتباطی و تعمیرگاه و وسائل یدکی - کشاورزان را با مشکلات فراوانی روبرو مینماید و این وضع باعث شده که هنوز هم بسیاری از آنها با همان روش و وسائل قدیمی به کشت و زرع ادامه دهند.



کودکی دوستایی در حال خرمنکوبی



مجموعه‌ی یک خانهدی دوستایی دانه

کودتای نظامی عراق و پی آمدهای آن

چهاردهم ژوئیه ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم و چند نفر از افسران عراقی از جمله عبدالسلام محمد عارف و سرهنگ فاضل مهداوی، بایک کودتای نظامی رژیم سلطنتی عراق را واژگون و نظام جمهوری را اعلام نمودند. در نتیجه ملک فیصل دوم و نایب السلطنه اش عبد الله و سایر خانواده سلطنتی و نوری سعید نخست وزیر عراق کشته شدند. رژیم پادشاهی ایران در مقابل این کودتا حساسیت نشان داد و جنگ سرد میان ایران و عراق آغاز گردید. و ناراضیان از ایران به عراق پناه بردند و نیز مخالفانی با جمهوری عراق به ایران روی آوردند.

چندی بعد نزدیک ده "نیزه رو"ی بانه، سروان شهبازی فرماندهی ژاندارمری، جوانی را به نام اسمعیل قاسم — دستگیر کرد، در رابطه با دستگیری وی، عده ای در بانه، و بعضی دیگر از مناطق کردنشین به اتهام تجزیه طلبی و مخالفت با رژیم سلطنتی دستگیر و به زندان با مدت های مختلف محکوم شدند. گروهی نیز به عراق فرار کردند، ولی پس از چند ماه اجازه یافتند به سرکار و زندگی خود بازگردند.

تبعید معلمین کرد

شهریور ۱۳۴۴ قریب دویست نفر از دبیران و آموزگاران شهرستانهای غرب به استان مرکزی تبعید شدند. از فرهنگیان بانه هم چهار نفر را بدون اقامه‌ی دلیل تبعید کردند.

ماجرای شریف زاده

دوازدهم اردیبهشت ۱۳۴۷ اسما عیل شریف زاده اهل سا بلاغ و دانشجوی دانشگاه شریف واقفی (آریا مهر سابق) که به همراه چند نفر علیه رژیم می‌جنگید، هنگامی که در غاری نزدیک ده "دارینه" محاصره شده بود. توسط عده‌ی زیادی ژاندارم و گروهی از بگزارده‌های بانه کشته شد و جنازه‌اش از طریق بانه به سنج فرستاده شد و همانجا دفن گردید. شایع بود که یکی از همراهانش موسوم به کدخدای شریف کیله نشین او را لوداده بود. وی نام مستعار "ملاعزیز" را بر خود نهاده بود.

مهرماه ۱۳۴۷ سپهبد اویسی^(۱) به فرمان شاه در کردستان از جمله بانه به تعقیب و آزار مردم پرداخت و گروه زیادی را دستگیر نمود. چند نفر از آنها را به زندان‌های ارومیه و جلدیان و قلعه‌ی فلک الافلاک در خرم آباد فرستاد.

در همین سال بود که فرح زن شاه به اتفاق شاهپور غلامرضا برادر شاه به بانه آمد. آمدن آنها به بانه فقط جنبه‌ی تبلیغاتی

(۱) در اواخر زمستان ۱۳۶۲ سپهبد اویسی در پاریس به همراه برادرش به دست چند نفر مبارز ایرانی با شلیک چند گلوله از پای درآمد.

و نمایی داشت .

تابستان ۱۳۴۸ بعضی از زندانیان بانه و دیگر مناطقی
کردستان آزاد گردیده و چند نفر هم به یزد تبعید شدند . در زمستان
همین سال نیز چند نفر معلم مناطق کردنشین تبعید شدند که دو نفر
! از آنها معلم بانه پی شاغل درس قزوین بودند . در سال ۱۳۵۳ عوامل رژیم عزیز مصطفی زاده
اهل بانه را به اتهام سیاسی دستگیر و اعدام نمودند
در سال ۱۳۵۵ برای نخستین بار محمد رضا شاه پهلوی از بانه
دیدار کرد ، ولی به هیچکدام از خواسته های اهالی ترتیب اثر نداد .
از جمله تقاضائی که از وی به عمل آمد ، کمک به بازسازی مسجد
جامع بود ، هر چند وعده ای کمک داد اما به وعده ای خویش وفا نکرد .



نمونه‌ای از سرپوشیده دهکده‌های از آن ضرورتاً مرد ها غسل می کنند .

فصل نهم

بانیه در جریان انقلاب اسلامی

پس از کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان شهدا (زاله سابق) تهران و شدت گرفتن طوفان انقلاب اسلامی ایران ، در بانیه هم تحرکاتی علیه رژیم شاهی آغاز گردید . در یکی از روزهای شهریور ۵۷ ، در گورستان سلیمان بگ، به هنگام تدفین پسر حاجی مصطفی شافعی یکی از ساکنان شهر که در تصادف با تراکتور کشته شده بود ، شیخ جلال که در آن زمان با رژیم بعثی عراق مخالف بود ، در اعتراض به رژیم یاد شده به رهبری صدام حسین که ۱۴۰۰ ده کردنشین عراق را پس از شکست قیام ملامصطفی بارزانی در سال ۱۹۲۵ نابود کرده بود ، به سخنرانی پرداخت . این سخنرانی باعث شد تا جوانان آنرا دستاویز قرار داده و به دادن شعار علیه حکومت عراق بپردازند و شعارهایی هم دایر بر درخواست آزادی در ایران بدهند . اما بعضی از ایشان پارافراتر نهاده و در راه بازگشت به شهر علیه شاه نیز شعار دادند ، به دنبال این رویداد پلیس عده ای از جوانان دانش آموز را بازداشت کرد ، اما پس از چند روز دادگاه به علت فقدان اسناد اثباتی آزاد نمود .

به دنبال اوج گیری انقلاب ، هرسب مردم درمساجدگردمی-
آمده وپیرامون آزادی وانتقادازشاه به سخنرانی وشعرخوانی
ودادن شعارمی پرداختند. نظیراین برنامه درهمه شهرهای
کردنشین دایربودوچون عده ای موسوم به چماقداربه طرفداری از
شاه به مخالفین درشهرها حمله می نمودند، شبها جوانانــــی
درشهربانه به نگاهبانی مشغول میشدند.

کارانتقادازرژیم به جائی رسیدکه بسیاری ازمسئولان -
محلّی دراجابت به خواست مردم ازکارکناره گرفتند. درتظاهراتی
درروزهای یکشنبه ودوشنبه نهم ودهم مهر ۱۳۵۷ درشهربانه
تظاهركنندگان خواسته هایشان رادرچهارده ماده ضــــمــــن
قطعنامه ای به فرمانداروقت تسلیم نمودند. متعاقب آن -
عبدالله محمودی شهرداروایرج اقدسی مدیرعامل شیروخورشید
(هلال احمر) ازمست خوداستعفا دادند. سپس اعضای انجمن شهر
دست ازکارکشیدند، اعضای شورای داوری هم قبلا" ازکارکناره
گرفته بودند. درجریان یکی ازتظاهرات خانه دونفرازکارمندان
ساواک غارت وبه آتش کشیده شد.

نخستین قربانیان انقلاب دربانه

روزشانزدهم دیماه ۱۳۵۷ ضمن تظاهراتی احمدخان
احمدی ورحمان خاتونی سقزی دردرگیری باپرسنل پادگان ازپای
درآمده وعده ای هم زخمی شدند. روزبعیدجنازه های ایشان با
شرکت هزاران تن ازمردم بانه ، سردشت ، سقز، بوکان ،مهاباد

وسنندج باشکوه فراوان درگورستان سلیمان بگ به خاک سپرده شد
برای کسانی هم که در شهرستانهای دیگر توسط عوامل رژیم به قتل
میرسیدند عمل متقابل به مثل انجام میگرفت. و گروههایی از-
بانہ در مراسم خاکسپاری ایشان شرکت مینمودند.

۲ شهید تظاهرات بانہ ۱۶/۱۰/۵۷



رحمان خاتونی



احمد احمدی

روحانیون تبعیدی در کردستان

از سال ۱۳۵۶ به بعد عده‌ای از روحانیون شعبی مذهب به-
کردستان تبعید شدند. از جمله آیت الله منتظری و آیت الله
حسین نوری در سنقر، آیت الله طاهری امام جمعه کنونی-
اصفهان در مها با دو آیت الله شیخ صادق خلخالی و آیت الله
شاه آبادی در بانہ به حال تبعید بسر میبردند و برخلاف انتظار
رژیم، از محبت و همدردی مردم سنی مذهب کردستان برخوردار-
بودند.

پیام امام خمینی به مردم کردستان

در پاسخ به پشتیبانی مردم کردستان از انقلاب امام خمینی
رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی پیامی را به این شرح
خطاب به مردم کردستان فرستادند.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵ شهر صفر ۹۹-۲۴/۱۰/۵۷

خدمت علمای اعلام و خطبای کرام و عموم اهالی محترم
کردستان ایده‌م الله تعالی. پس از اهداء سلام و تحیت در این
موقع که وطن‌محاسن‌ترین مراحل تاریخ را می‌گذرانند و ملت
مسلمان ایران با وحشی‌ترین دژخیمان... روبرو هستند، بر
تمام طبقات محترم کشور است که با وحدت کلمه از کشور و اسلام
عزیز دفاع کنند و دست‌خائنان و جان‌فروشان را از آن قطع کنند و
غفلت از وظیفه موجب سستی نهضت اسلامی و خدای نخواستہ شکست
آن میشود.

اینجانب اهالی محترم آن ناحیه کمال تشکر را دارم که
دین خود را به اسلام و مسلمین به نحو شایسته ادا نموده‌اند و در این
نهضت عظیم سهم بسزائی داشته‌اند. خداوند تعالی به آن‌ها
خیر عنایت فرماید. از قول اینجانب به دهقانان و کشاورزان -
محترم تذکر دهید که گول تبلیغات بی‌اساس را نخورید. اسلام
و حکومت اسلامی برای شما احترام زیادی قائل است و با شما

به بهترین وجه رفتار می کند و حتما " بدانید که حال همه طبقات
در حکومت اسلامی مثل زمان حکومت طاغوت نیست که در آن همه
را زهستی ساقط نمود .

از خداوند تعالی پیروزی مسلمین و ملت مظلوم را خواهانم
والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته . روح الله الموسوی -
الخمینی .



دایمی مردم بانه در روز عاشورا ۱۳۹۹ - ۱۳۵۷/۹/۲۰ علیه رژیم سلطنتی

تکذیب شورای همبستگی کردستان

برای درهم شکستن اتحاد سرتاسری ملت ایران، دولت شاپور بختیار به پخش شایعاتی میپرداخته از جمله اینکه گویا مردم کردستان برای جدائی از ایران " شورای همبستگی کردستان" را تشکیل داده اند. در تاریخ چهارم بهمن ۵۷ بیانیه ای اطلاعاتی در کیهان راجع به تشکیل شورای مزبور چاپ شد که مورد تکذیب مردم بانه قرار گرفت. ضمناً " مردم بانه پیروزی کارکنان مطبوعات را در اعتماد تبریک گفتند. فرماندهی لشکر وقت سنندج هم ادعا کرده بود که کردها به فکرتجزیه هستند. ادعای وی از طرف مردم بانه تکذیب شد

در تاریخ سه شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۵۷ زفول^{کیهان} شیخ جلال چنین نوشت " مردم کردستان تجزیه طلب نیستند". اگر مردم کردستان به خاطر تجزیه طلبی گلوله باران میشوند، تهرانیها، تبریزیها، قزوینیها را چرا گلوله باران میکنند. در کردستان ایران هیچ نیروی تجزیه طلبی وجود ندارد و این ادعا کذب محض و توطئه ای — برای سرکوبی مردم مبارز کردستان است که همگام با دیگر — هموطنان خود در جهت نجات کشور از چنگال خون آشامان مبارزه میکنند. ما همگام با خلق مسلمان ایران تاریشه کن کردن استبداد و استعمار به مبارزه ادامه داده و از این اتهام ها واهمه نداریم."

پا ئین کشیدن مجسمه‌ها

در اوچگیری انقلاب مجسمه های رضا شاه و پسرش محمدرضا شاه هر روز در شهری به زیرافکنده میشد در بعضی از شهرها ارتش شبانه اینکار را کرده و مجسمه‌ها را سالم به پادگان برده بود به امید اینکه اگر چون کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ شاه به ایران بر-گردد، با دیگر آنها را در جایشان مستقر سازند. دربانان هم مجسمه‌های پدرو پسر را پیش از تحقق انقلاب سرنگون کردند.

تبلیغات در مساجد

چون بزرگترین کانون انقلاب مساجد بود، در تمام شهرها همه طبقات در مساجد وجود روحانیون در صحنه استفاده میکردند در کردستان هم مساجد محل تبلیغات ویرانها ریزی برای انقلاب بود. دربانان شیخ جلال که به هنگام تبعید آیت الله خلخالسی دربانان بیش از همه با وی همدردی نشان میداد، برای تشکّل و تهییج مردم دارای نقش بود.

مبارزه علیه چماقداری

از چند ماه پیش از تحقق انقلاب، به منظور مقابله با طرفداران شاه، که در آن زمان چماقداران را می‌ده می‌شدند، گروهی به تهیه سلاح پرداخته بودند و کسانی هم که سلاح داشتند آنرا از مخفیگاه در می‌آوردند.

در جریان انقلاب سرگردا میرا حمدی رئیس شهربانی بانه
از درگیری پرسنل شهربانی با مردم جلوگیری میکرد و درپا ئین
کشیدن مجسمه شاه و پدرش نقش مثبتی داشت .

شعارهای تظاهرات

در همگامی با سایر مردم ایران ، مردم بانه هم روزهای
تا سوعا و عاشورا و اربعین سال ۵۷ تظاهرات و راه پیمائیهای
با شکوهی را انجام دادند . بیشتر شعارها با شعارهای شهرهای دیگر
ایران یکنواخت بود ، شعاری هم دایر بر درخواست رفع ستم مظاف
از ملت کرد داده میشد . بعضی از چگرایان هم در بانه وسقز شعار
کمونیستی میدادند و میگفتند :

" داس و چکش دشمنی سرنیزه‌یه لریزینی دشمن له برئه‌م هیزه‌یه
یعنی داس و چکش دشمن سرنیزه‌است و لریزش دشمن هم در مقابل این
نیرو میباید شد .

در عقابله با ایشان ، شیخ جلال هم این شعار دینی را توصیه مینمود :
" الله اکبر شعار دینه آزادی گه لان هسه وینی ژینه "
یعنی الله اکبر شعار دین است و آزادی ملتها خمیرمایه‌ی زندگانی
میباشد .

تشکیل کمیته انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب، کمیته‌ی انقلاب اسلامی با نــــه به ریاست شیخ جلال تشکیل شد. از جمله کسانی که با وی در کمیته کار میکردند، عبدالله نعلبندی خرازی فروش ورشیدخان احمدی بودند. شخص اخیر بعدها به حزب دمکرات پیوست. در آن موقع کمیته تمام امور شهر را زیر نظر داشت، ولی در خلال درگیریهای کردستان از هم پاشید، تا اینکه در مرداد ۱۳۵۹ مجدداً "بــــه ریاست حاج کریم ابراهیمی دایر گردید.

سرنوشت اسناد و مدارک ساواک و آگاهی و شهربانی

شایع بود که پس از انقلاب اسلامی افراد مشکوکی اسناد و پرونده های ساواک و آگاهی شهربانی بانه را در اختیار گرفته بودند و چون خود وبستگان شان سوابقی داشته اند، برای جلوگیری از هر نوع افشاگری آنها را از بین برده بودند.

بانه پس از پیروزی انقلاب

چون حوادث و رویدادهای بعد از انقلاب بانه زیاده دنیا زمند تحقیق و تجزیه و تحلیل بیشتری میباشد، اگر عمر وفا کند و توفیق دست دهد، در چاپ بعدی وقایع پس از انقلاب را هم به کتاب افزوده و یا در مجلد دیگری انتشار خواهم داد و اگر نشد، از -

خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم ، شخص آگاه و با انصافی را موفق
گردانند تا ناگفته‌ها و نا نوشته های مراد را این باب بر صفحه کاغذ
بیاورد .

مصیبت بزرگ

قرار بود که وقایع بعد از انقلاب بانه را در مجلد جداگانه و یا به ضمیمه چاپ سوم کتاب بیان نماید. اما ناچار از ذکر مصیبت بزرگی شد که اخیراً "بربانه وارد آمد و آنهم بمباران شهر در تاریخ پانزدهم خرداد ۱۳۶۳ می باشد که شرح آن چنین است :

در ساعت ۱۰/۵ روز پانزدهم خرداد ۱۳۶۳ برابر با پنجم ماه مبارک رمضان، در حالیکه مردم مسلمان و روزه دار بانه کارهای عادی خود را از سر گرفته و از طرفی در اجتماعي چند هزار نفری، پس از انجام راه پیمائی به مناسبت تجدید خاطره ی خرداد ۱۳۴۲ در پارک شهر برای استماع سخنرانی گردآمده بودند، ناگهان چهار فروند و به قولی هشت فروند هواپیمای عراقی وارد حریم هوائی بانه شده و طبق دستور صدام بارانی از بمب آتش زا، راکت و گلوله را در ده نقطه ی شهر بر سر مردم بیدفاع ریختند و رفتند. در مدت چند ثانیه گوئی آسمان و زمین بهم برخوردند و متلاشی شدند، و لحظاتی بعد جنازه های به هوا رفته بصورت تکه گوشت های به زمین بازگشته و یا بر شاخ و برگ درختان برجای ماندند. از طرفی صدها جنازه بر روی همان نباشته شده و صدها نفر هم زخم های مهلک برداشته و در خاک و خون غلطیدند و کاکین و خانه ها آتش گرفتند و در هم ریختند و اجساد زیادی زیر آوارماندند و یا سوختند. آنها ئی که زنده مانده بودند، با آمبولانس و یا هروسیله ی دیگری که در اختیار داشتند به کمک مجروحین و مصدومین شتافتند، اما عمق فاجعه به حدی بود که وسایل نقلیه کفاف حمل اجساد و زخمیها را نمی داد. این بود که

عده‌ای ناچار شدند زخمی‌ها را برای رسانیدن به بیما رستان بدوش بکشند .
 "عثمان حسامی" از مکانیک‌های با استعداد که موفق به ساختن
 نوعی خودرو شده بود ، با کارگران نشی در داخل کارگاهش واقع در خیابان
 هلال احمر سوختند و جز توده‌ای خاکستر از ایشان برجای نماند . در همان
 خیابان دهها نفر که در جلودکانی برای دریافت خواربار مصرف کشیده
 بودند ، همگی از بین رفتند . از تعداد هشت نفر عائله‌ی "حاجی ملا
 رسول" دو نفر زنده ماندند . کشاورز وارسته "درویش عبدالله فرجی"
 هم با پنج نفر افراد خانواده‌اش ، زیر خواربارها سنگ و خاک جان سپردند .
 در خیابان جنوب پارک شهر را ننده‌ای که مشغول تعمیر کامیون خود بود ،
 مورد اصابت بمب قرار گرفته . ماشینش آتش گرفت و خود در میان آن جزاله
 شد .

در خیابان نطالقانی در نتیجه‌ی انفجار بمب گودال عمیقی ایجاد
 شد . ترکش بمب علاوه بر سوختن و تخریب چند خانه ، سه زن را در پیاده روی
 شهادت رسانید که دو نفر آنها بنام "عظیمه‌ی خاکی" و "جلیله‌ی افشاری"
 هر دو حامله بودند . نکته غم‌انگیز این که شکم هر دوی آنها دریده شده
 و پاره‌های خون خود و جنین‌هایشان بر در و دیوار پاشیده بود و این آیه
 شریفه مصداق پیدا می‌کرد که "بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ"

* تنها یک اطاق و یک جلد کلام الله مجید *

بمب‌های خیابان حاجی کریم ابراهیمی جان دهها کودک در حال
 بازی و دهها نفر کسبه و رهگذر را گرفت و دهها خانه و مغازه را از بین برد .

از خانه‌ی وسیع و دو طبقه‌ی حاجی محمد رستمی فقط یک اتاق سالم باقی مانده که در طاقچه‌اش یک جلد کلام الله مجید با پوشی سبز رنگ خود نمایی می‌کند و عظمت معنوی آن هر با زدید کننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما از خانواده‌ی ده نفری حاجی رستمی کسی دیده نمی‌شود، زیرا همگی زخمی هستند و به بیمارستان‌های شهرهای دیگر اعزام گردیده‌اند.

یکی از بمب‌های رها شده در محله‌ی بالابه "حمام سربازی" اصابت نمود و در حوال و حوش آن بیست و هفت نفر را به قتل رسانید و تعداد زخمیان هم به مراتب از شهدا بیشتر بود.

مشهور است که در بانه، بیش از هر شهر دیگری، در ماه رمضان ۲/۵ درصد از سرمایه و وجوه نقدی را به عنوان زکات به مستمندان می‌دهند. این است که هر ساله ده‌ها نفر از نابینایان و بینوایان شهرستان‌های مجاور راهی بانه می‌گردند که در بمباران بانه رقم بزرگی از شهدا را نابینایان و مستمندان تشکیل می‌داد.

سید احمد توکلی کارمند آموزش و پرورش می‌گفت که در حین بمباران در داخل پارک شهر، ضربه‌ی شدیدی بر سینه‌ام وارد آمد که چیزی نمانده بود قفسه‌ی سینه‌ام را بشکند. وقتی نگاه کردم دیدم دست جدا شده از انسانی بود که معلوم نبود بقیه‌ی اندام صاحب دست در چه مسافتی بر زمین افتاده است.

✽ گودال یادبود ✽

کارگری بنام "عبدالله کریمی" با دستمالی بینی خویش را بسته بود و داخل پارک خراب شده را برای جلوگیری از عفونت بیشتر سمپاشی

می کرد. از وی راجع به گودالی که با خاک پر شده و پارچه‌ی سفید در وسط آن بر چوبی برافراشته شده بود پرسیدم. جواب داد این گودال انباشته شده از اعضای متلاشی شده‌ی شهدائی است که در داخل پارک جمع آوری شده و آنها را با خاک پوشانیده‌اند.

✽ شهدای دانش‌آموز ✽

دهها نفر از شهدا دانش‌آموزانی بودند که برای مرور در سها جهت امتحانات آخر سال در پارک و اطراف آن پرسه می زدند، ولی دست جنایتکاران آنها را نابود و ناکام نمود. تعداد شهدا به حدی بود که گورکنها از عهده‌ی دفن ایشان بر نمی آمدند. این بود که بستگان شهدا شخصا کندن گور عزیزان خویش را به عهده می گرفتند و چون با این روش هم دفن تمامی اجساد میسر نگردید، ناچار با بیمل مکانیکی گودال بزرگی را ایجاد نموده و جنازه‌ها را به صورت دستجمعی در آن دفن نمودند.

در میان شهدا افراد دانشناس و غریبه هم وجود داشتند. از جمله دو نفر دستفروش تیره روز تهران بودند که مقداری ظروف پلاستیکی را برای فروش با خود به بانه آورده بودند تا با فروش آنها نفقه‌ی عائله‌ی خویش را تامین نمایند. خوشبختانه جنازه‌ی این دو نفر شناسائی شد و به تهران اعاده شدند.

✽ سرگردانی برای مفقودین ✽

هنوز از سرنوشت تعداد زیادی از قربانیان بمباران خبری نیست و کسان آنها در بدر در بیمارستان شهرهای دیگر بدنبال ایشان سرگردانند زیرا اکثرت زخمیها به حدی بود که نامنویسی و صورت برداری در آن شرایط

از آنها غیرممکن بود.

از میان زخمیان اعزامی به شهرستانها هر روز تعدادی فوت می -
نمایند و به بانه با زگشت داده میشوند. معلوم نیست این کاروان تا کی
در راه خواهد بود.

✽ شهدای دهات ✽

چون برای تهیه مایحتاج خویش تعداد زیادی از روستائیان در
شهر حضور داشتند، آنها نیز از عواقب وخیم بمباران بی نصیب نماندند
و برای تعداد زیادی از دهات از دوتا پانزده نفر جنازه‌ی شهدا عودت داده
شد و چتر ماتم و عزاد و تنفر از جنایات رژیم بعثی عراق و اعوان و انصارش
بر روستاها همسایه افکند.

✽ مجالس عزای شهدا ✽

از بیم تکرار بمباران هر روز با زماندگان شهر به صحرا و کوه‌های
اطراف پناه می‌برند و شب‌هنگام به خانه‌هایشان بازمی‌گردند. این است
که در زیر هر درختی و در پناه هر صخره‌ای تلاوت قرآن از ضبط صوتی به‌گوش
می‌رسد و چند نفری دیده میشوند که در سوگ عزیزانشان نشسته و افرادی برای
تسلیت گوشتی در کنارشان قرار گرفته‌اند.

✽ آشیانه خراب شده ✽

در کنار درختان سرنگون شده از ترکش بمب و راکت در پارک شهر،
درخت چناری دیده میشد که آشیانه پرندهای هم با آن بر زمین ریخته بود،
و پرندهای صاحب آشیانه هم در کنار آشیانه‌اش جان داده بود یکی از
با زدید کنندگان آثار جنایت گفت: شاید نابودی همین پرند و آشیانه‌^ش
کافی باشد تا آتش قهر الهی صدام و یارانش را بسوزاند و سرانجام به دست

مردم مسلمان و ستم‌دیده عراق به درک واصل گردند. وعده خدا راست است که فرموده: **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** (و آنان که ظلم کردند بزودی خواهند دانست که بچه کیفرگاهی با زگشت می کنند).

✧ اهداء نشان به جنایتکاران ✧

روز هجدهم خرداد از تلویزیون بغداد دو کرکوک مراسمی به نمایش گذاشته شد که در آن صدام بسینه هشت نفر از خلبانان جنایتکارش که شهرهای بانه و نهاوند را با "موفقیت" بمباران کرده بودند، مدال شجاعت الصاق نمود و آنها هم مست از بادهی خون در کمال بلهی و وقاحت سینه پر کینه‌ی خویش را سپر نموده بودند تا "رئیس" نشان ننگ و رسوائی را بر آن قرار دهد. این بود شرح مختصری از فاجعه‌ی بمباران بانه و اعمال زشت صدام که روی اتیلوچنگیز و هیتلر و سایر جنایتکاران و خونخواران تاریخ را سفید نمود. ناگفته نماند که خلبانان هلی کوپترهای هوانیروز جمهوری اسلامی ایران، برای انتقال مجروحین از هیچ تلاشی دریغ ننمودند. (۱)

این بمباران علاوه بر تلفات جانی، خسارات مالی زیادی هم بار آورد. محله پایین بیشتر از هر جای دیگر شهر موردتهاجم قرار گرفت. در حال تحریر این واقعۀ ساکنان بانه در غم و اندوه و وحشت به سر می برند و کینه‌ی شدیدی را از عاقلان و مسببین این جنایت وحشتناک به دل گرفته اند.

(۱) این مطلب را روزنامه‌ی اطلاعات هم در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۶۳

به قلم اینجانب به چاپ رسانید.



عده‌ای از قربانیان جنایات بمباران ۱۵ خرداد ۱۳۶۳ در بانه

فهرست منابع و مآخذ

۱. الاعلام : جلد دوم ، خیرالدین زرکلی
۲. بررسی اوضاع طبیعی و انسانی و اقتصادی کردستان : حبیب - الله تابانی ، چاپ رضائی ۱۳۴۵
۳. تاریخ اردلان : ماه شرف خانم (مستوره) به کوشش ناصر آزاد پور ، چاپخانه بهرامی ، سنندج ۱۹۴۶ میلادی .
۴. تاریخ بیست و پنج ساله ارتش شاهنشاهی ایران : ذبیح الله قدیمی ، چاپخانه مجلس شورای ملی ، ۱۳۲۶ شمسی .
۵. تاریخ جاوید ، جلد اول ، وزارت جنگ ستاد ارتش ۱۳۲۵ شمسی
۶. تاریخ کردستان موسوم به تحفه ناصری : شکرالله سنندجی نسخه خطی در کتابخانه ملک تهران ، تاریخ کتابت ۱۳۱۹ قمری .
۷. تاریخ مختصر ادیان بزرگ : فلیسین شاله ، ترجمه دکتر خدایار محبی ، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۶ شمسی .
۸. تاریخ مردوخ : جلد ۲ شیخ محمد مردوخ کردستانی ، چاپخانه ارتش تاریخ چاپ ندارد .
۹. تاریخ مغول : عباس اقبال آشتیانی ، چاپ دوم ، چاپخانه بهمن ، تهران ۱۳۴۱ شمسی .
۱۰. تاریخ نادری : میرزا مهدی خان استرآبادی ، تبریز ۱۲۶۸ - قمری

۱۱. جغرافیای غرب ایران جلد ۲: ژاک دومرگان، ترجمه دکتر کاظم ودیعی، چاپخانه شفق تبریز ۱۳۳۹ شمسی .
۱۲. رحله ریج فی العراق جلد ۱: کلودیوس جیمس ریج، ترجمه به عربی، بهاء الدین نوری، بغداد ۱۹۵۱ میلادی .
۱۳. روزنامه کیهان
۱۴. سالنامه هواشناسی ۱۳۴۵-۴۶ چاپ انتشارات هواشناسی کل کشور، تهران ۱۳۴۸ شمسی ،
۱۵. سرشماری ۱۳۴۵ شمسی : مرکز آمار ایران
۱۶. سرشماری ۱۳۵۵ شمسی : مرکز آمار ایران
۱۷. سیاست و اقتصاد عصر صفوی : باستانی پاریزی چاپخانه — کاویان ، تهران ۱۳۴۸ شمسی .
۱۸. شاه جنگ ایرانیان در چالدران و یونان : اشتن متزآلمانی و جون بارک آمریکائی ، ترجمه ذبیح الله منصوری ، انتشارات مجله خواندنیها ، تهران ۱۳۴۳ شمسی .
۱۹. شرح حال رجال ایران - جلد دوم : مهدی بامداد، انتشارات کتابفروشی زوار چاپ دوم ، ۱۳۵۷ شمسی .
۲۰. شرفنامه : امیرشرف خان بدلیسی ، بکوش محمدعباسی - چاپ علی اکبر علمی ، طهران ۱۳۴۳ شمسی .
۲۱. شرفنامه : ترجمه به کردی از هه ژار، چاپ دوم تهران ۱۹۸۱ میلادی
۲۲. عالم آرای عباسی جلد ۲: اسکندر بیگ ترکمان ، چاپ سنگی

۱۳۱۴ قمری

۲۳. فرهنگ جغرافیائی جلد ۵: انتشارات دایره جغرافیائی ارتش

۲۴. فرهنگ عمید فارسی

۲۵. قرآن کریم .

۲۶. کردوپیوستگی نژادی و تاریخی او: رشید یاسمی ، شرکت چاپخانه تهران، تاریخ چاپ ندارد.

۲۷. مجمل التواریخ : ابوالحسن گلستانه ، ناشر کتابخانه ابن سینا ، طهران ۱۳۴۴ شمسی .

۲۸. مرزهای ایران : محمدعلی مخبر ، چاپ کیهان ، طهران ۱۳۲۴ شمسی .

۲۹. مشاهیر الكرد و كردستان فی الدور اسلامي جلد ۱: امین زکی ، بغداد ۱۳۶۴ قمری .

۳۰. منظومه کردی شیخ صنعان : ترجمه و توضیح قادر فتاحی قاضی تبریز چاپخانه شفق ۱۳۴۶ شمسی.

۳۱. نشریه یازدهمین کنگره پزشکی ایران : مقاله دکتر محمود بهمنیار طهران ۱۳۴۱ شمسی.

۳۲. علماء نافی خدمۃ العلم والدين تالیف ملا عبدالکریم مدرس چاپ اول، بغداد ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۳ م .

۳۳ - میژوی ئه ده بی کوردی ، علاء الدین سجادی - بغداد ۱۳۷۱ هـ - ۱۹۵۲

۳۴ - تاریخ السليمانيه و انحاءها ، محمدا مین زکی ، ترجمه محمد جمیل بندی روزبیانی ، بغداد ۱۳۷۰ هـ - ۱۹۵۱ م .

فهرست اعلام

نام‌جاها "ت"

افشار ۸۶	آب‌سردار ۱۲۵
الجزایر ۲۲۲	آذربایجان ۲۰ - ۸۰ - ۹۸ - ۱۱۶ -
المانه ۹۳	۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۸۴ - ۲۳۰ -
امریکا ۲۱ - ۱۷۳ - ۱۷۲	آربه‌با ۴۹ - ۱۱۷ - ۱۵۴
۱۲۲ -	آرموده ۵۰ - ۵۴ - ۱۴۵ - ۱۴۲
المقطم (کوه) ۲۶	آلان ۱۴ - ۱۶
الی‌ماکان ۳۵	آلمان ۱۷۳
انجینه ۳۹ - ۷۶	آلوت ۳۴ - ۳۵ - ۵۴ - ۱۱۲
انجینه‌ابراهیم ۷۵ - ۳۵	
انجینه‌رضا ۳۵	<u>الف</u>
انگلستان (انگلیس) ۱۱۷	اتابک ۳۶
۱۸۱ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۲۲۰ -	اتازونی ۱۷۲
۲۳۰ - ۲۱۹ -	احمدآباد (احمدآوا) ۳۹ - ۴۹ - ۵۳ - ۱۱۷ -
اورامان ۴ - ۱۱۰ - ۱۲۹ -	۱۵۴ - ۱۵۸
۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۸۶	اراک ۱۲۷
اورمانی ۹۸	اردبیل ۱۱۱
اوغل ۳۵	ارمنستان ۱۱۱ - ۱۷۹
ایتالیا ۱۷۳	اروپا ۱۴۷ - ۱۲۶
ایران ۱۵ - ۱۴ - ۲۱ -	ارومیه ۲۳۸
۲۶ - ۵۵ - ۶۲ - ۷۴ - ۸۵ -	استانبول ۸۶
۹۷ - ۱۲۶ - ۱۱۶ - ۱۲۸ -	اسرائیل ۲۲۸ - ۲۷
۱۷۹ - ۱۷۷ - ۱۷۴ - ۱۷۳ -	اشترآوا ۸۶
۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۳۴ - ۱۳۸ -	اصفهان ۵ - ۱۲۶ - ۱۷۲ - ۱۴۹ - ۱۴۸ -
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۵۹ -	۱۴۵ - ۱۶۰ - ۲۴۲
۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۹۴ - ۱۸۹ -	اطریش ۱۷۳
۱۸۷ - ۲۰۹ - ۲۱۴ - ۲۱۷ -	افغانستان ۱۲۵

۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۳ -

۹۰ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶ -

۲۴۷ - ۲۵۵ - ۲۴۰ -

۲۳۷ - ۲۲۶ - ۲۳۰ - ۲۳۱ -

ایروان ۵ - ۱۱۱ - ۱۷۹ -

ب

بابلسر ۱۷۲

بابوس ۵۹ - ۴۹

بارآور ۳۹ - ۳۶

بارام آوا ۹۳

بارزان ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۲۳

بارهوران ۵۹

باشوان ۳۶

بانه کون ۵۰ - ۱۳۲

باوه دین ۶۲

باوه حسین ۴۳

بایز آوا ۳۶

بحره ۷۶

بخارا ۶۲

براله ۱۸۴

برده بوک ۴۱

برده رش ۴۴ - ۳۵ - ۳۶

برزنج ۸۶ - ۸۵

بروکسل ۱۷۱

بروژ ۵۴ - ۱۱۸ - ۱۰۸ -

۴۹ - ۵۰

بروژ کون ۵۰ - ۴۲ - ۱۹۴ - ۱۳۲

برویش کانی ۳۹ - ۳۶

بریتانیا ۲۱۹ - ۶۲ -

بژی ۳۹

بسطام ۶۳

بصره ۲۲۱

بغداد ۲۵۵ - ۲۰۸ - ۱۴۵ -

۱۴۶ - ۸۶ - ۹۳ - ۱۰۸ - ۸۰ -

۶۱ - ۴۹ - ۰۲۶ -

بقعه اما مزاده حمزه ۱۲۷

بلژیک ۱۷۳ - ۱۷۱

بلغارستان ۱۷۳

بلکه ۳۶ - ۱۴۲

بلوه ۱۲۱ - ۷۶ - ۴۴

بله سن (بوالحسن) ۳۵

بنا ویله کونه ۴۴

بن رزان ۴۹

بنه ژاژ ۴۱

بنه خوی ۱۸۴ - ۷۶ - ۴۲

بوارسلیمان بیگ ۱۵

بوکان ۲۴۱ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۱۶ -

۱۳۳ - ۱۷۵ - ۲۷ -

بوین ۱۵ - ۵۴ - ۱۸۴

بوین خوارو ۱۹۶ - ۳۹

بوین ژورو ۳۹

بیاره ۹۲ - ۹۳ - ۸۰

بیت الله ۹۳

بیت المقدس ۲۷

بیجار ۱۸۱

بی کژ ۴۴

بیلو ۴۱

پ

پاریس ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۰

۲۳۸ -

پرتقال ۱۷۳

پرسپولیس ۱۱۸

پرشه ۴۴

پشت آربه با ۳۴ - ۴۷ - ۵۴ -

۷۹ - ۱۳۲

پشدر ۵ - ۱۱۶ - ۱۵۵

پنجوین ۱۱۶ - ۹۶ - ۲۰۸-۹۳

پیاوین ۴۴

پیرغنی ۳۹

پیرمراد ۵۳

ت

تاجیکستان شوروی ۱۷۲

تاژان ۳۶ - ۵۴ - ۱۸۲ - ۱۸۳ -

۱۸۰ - ۱۵۶ - ۱۴۹

تاژه بان ۱۵

تبریز ۱۹ - ۷۵ - ۶۶ - ۶۱ -

۵۷ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۲۵ - ۱۲۷ -

۱۷۴ - ۱۷۲ - ۱۵۶ - ۱۴۵ - ۱۴۷ -

ترخان آوا ۳۹

ترکیه ۶۲ - ۱۷۳ - ۱۸۹ - ۲۲۰ -

۲۱۹ - ۲۲۱

توکل ۳۶ - ۵۴ - ۱۱۲ - ۱۸۳ -

تهران ۲۶ - ۲۷ - ۱۴ - ۵ - ۱۳ -

۶ - ۲۳ - ۶۳ - ۵۷ - ۸۵ - ۱۱۰ -

۱۰۷ - ۱۱۵ - ۸۶ - ۱۲۶ - ۱۲۷ -

۲۶۲

۱۲۸ - ۱۸۲ - ۱۷۲ - ۱۷۱ -

۱۶۶ - ۱۳۲ - ۱۶۰ -

۱۴۸ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۹۱ -

۱۸۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۰۱ -

۲۲۰ - ۲۴۰

ته موته ۲۰۳

تيلهكو ۱۴۸ - ۲۰۳ - ۲۰۲ -

ج

جرج تاون (بیمارستان)

۲۲۲

جیلان (گیلان) ۸۹

چ

چالدران ۴ - ۱۰۷ - ۱۰۳ -

۹۸ -

چرچه قلا ۹۵

چم پارا ۳۶ - ۶۴ - ۱۳۰ -

۱۴۰ - ۱۴۱

چمک ۱۴۲

چوروش ۳۶

چومان ۳۵ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ -

چویسه ۹۳ - ۹۶

چیچوران ۳۹ - ۵۴ - ۹۴ -

۱۸۵ - ۱۵۸

ح

حاجیه تاوه ۶

حجاز ۶۱

حسن آوا ۴۴

د گاکا ۱۵۹	حلیجه ۹۴
دما مه ۳۹	حمزه لان ۴۱
دمشق ۶۴ - ۸۶	حوته وانه ۴۲
دوزین ۵۰ - ۴۹	<u>خ</u>
دوسره ۴۸	خجک ۳۵
دوسینه ۳۹ - ۱۵	خرخړه ۱۵۷
دوکانان ۱۱۷	خرقان ۶۳
دول ارزن ۴۴	خرم آباد ۲۳۸
دوله گویر ۳۶	خسرو آباد ۱۱۹
دونیز ۷۹ - ۳۸ - ۳۶	خلیفان ۲۰۱
دیمه ۳۶	خواجه میر ۴۳
دیمه وه ۹۳	خوری آوا ۱۵۶ - ۳۹ - ۱۵
دیوان دره ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۶	خوی ۹۸
<u>ر</u>	خیبر ۲۰۴
رشه قلات ۴۲	<u>د</u>
رشکی ۴۱	دارالفنون ۱۲۶
رضائیه ۱۹۴ - ۱۹۵	داروخان ۱۸۴ - ۱۲۶ - ۲۱۳
رصافه ۹۷	دارینه ۲۳۸
رفاعی ۴۲ - ۴۸	دارینه خوارو ۴۱
رمادیه ۲۱۶	دارینه ژورو ۴۱
روس ۶	داوده (داوگه) ۳۶
روسیه ۸۰ - ۸۶ - ۱۲۶ -	دجله ۱۶
۱۸۰ - ۱۷۳ - ۱۳۸	درگاشیخان ۳۹
روم ۹۷	دروله ۴۲
رومانی ۱۷۳	دره شیش ۹۴
<u>ز</u>	دشته تال ۳۴ - ۴۱ - ۴۲ -
زاب کوچک ۱۵ - ۳۸	۴۷ - ۷۵ - ۵۴ - ۱۵۶ - ۱۴۹

سربراله ۱۸۴	زاگرس ۴۹ - ۱۲۷
سرتزین ۴۱ - ۳۵	زربنه ۱۵ - ۳۶
سردشت ۱۵ - ۱۴ - ۶ - ۵	زرواوخواوارو ۴۱
- ۱۷ - ۲۷ - ۵۵ - ۹۷ -	زرواوژورو ۲۱۲ - ۴۱
۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۲۶ - ۱۱۶	زلی ۳۵
۱۵۹ - ۱۶۶ - ۱۸۲ - ۲۲۷	زنگان ۲۰ - ۱۲۶ - ۱۴۵
۲۰۱ - ۲۰۰ - ۲۰۹ - ۱۹۰	زیویه ۵۵ - ۴۴
۲۲۶ - ۲۲۴ - ۲۴۱ - ۱۹۹	<u>ژ</u>
سرسل ۳۵	ژاپن ۱۷۳
سرسونج ۴۲	<u>س</u>
سرشیو ۱۸۷ - ۱۵۷ - ۱۴	سابلاغ (مهاباد) ۹۵
سرقول ۴۳	ساتیار ۳۶
سقز ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۶ -	سارداو ۳۶ - ۱۴۰
۲۲ - ۲۶ - ۲۷ - ۱۷ - ۲۰	ساردکهخوارو ۴۱
- ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۸۵ - ۵۵	ساردکهژورو ۴۱
۱۵۰ - ۱۷۱ - ۱۷۵ - ۱۷۹	ساوان ۴۳ - ۱۵ - ۲۰۹-۲۰۲
- ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۳ -	سالوک خوارو ۴۱
۱۳۰ - ۱۸۷ - ۱۹۵ - ۱۹۴	سالوک ژورو ۴۱ - ۱۷
۲۰۶ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۶ -	ساوجبلاغ ۱۲۷
۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۷ -	ساوجبلاغ مکرى ۱۱۲
- ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -	ساماس ۶۲
- ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۷ - ۱۹۸	سبدلو ۴۲ - ۴۸ -
۰۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۴	۴۷ - ۷۶ - ۵۸ - ۵۷ -
سلطان آباد ۱۲۷	۱۵۴ - ۱۹۷۰
سليمان بيگ (گورستان) ۴۹ -	سپياره ۱۴۲ - ۴۴
۲۴۰ - ۲۴۲ - ۱۹۳ - ۷۷	سپی کمره ۳۹
	سرا ۲۱۶

سیاومه ۴۱ - ۵۴	سلیمانیه ۲۶ - ۶۴ - ۶۳ - ۵۸ -
سیاومه کون (کهنه)	۹۶ - ۹۵ - ۹۲ - ۸۶ - ۱۲۱ -
۳۵ - ۵۰ - ۱۳۲	۱۲۲ - ۱۳۰ - ۱۳۳ - ۱۴۵ - ۱۹۶ -
سیچان ۳۶	۲۲۵ - ۲۲۰
سید صارم ۴۴	سماقان ۴۴
سیران بن ۳۹ - ۱۸۴ -	سمنان ۶۳
۱۴۰ - ۱۴۱	سنته ۲۰۲
سیسارک ۳۶	سنندج ۲۷ - ۲۶ - ۶۳ - ۷۹
سیوان (گورستان) ۹۲	- ۸۳ - ۸۰ - ۱۱۵ - ۱۱۶ -
سیوچ ۴۱	۱۲۵ - ۱۹۶ - ۱۳۲ - ۱۸۶ -
سیوه یل ۱۴ - ۱۴۰	۱۸۱ - ۱۷۱ - ۱۵۷ - ۱۵۶ -
<u>ش</u>	۱۵۰ - ۱۲۴ - ۱۴۸ - ۱۴۵ -
شارباژیر ۷۵	- ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ -
شاره زور ۹۴	۱۴۶ - ۱۸۷ - ۲۱۲ - ۲۱۳ -
شام ۶۴	- ۲۰۵ - ۲۴۵ - ۲۴۲ -
شامیان ۱۲۹	۲۳۸ - ۲۳۱ - ۲۲۶ -
شرگه ۴۳	سنه ۱۱۹ - ۱۱۸
شانخسه ۱۶	سوتو ۴۴
ششه ۳۹	سوراو ۳۶
شلیر ۱۴ - ۱۴۱ - ۱۸۴ -	سورکیو ۳۸ - ۱۲۱
۱۸۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۶	سوره بان ۱۴۲ - ۱۴۳
شیلمان ۳۹	سورین ۱۵ - ۳۹ - ۸۶
شنو ۲۲۳	سوریه ۶۲ - ۸۶
شوروی ۱۱۱ - ۲۲۱	سوغانان (گورستان) ۲۱۲ - ۱۸۳
شوی ۱۵ - ۳۴ - ۴۳ - ۴۷	سونج ۴۲
۵۴ - ۷۶ - ۱۰۸ - ۱۴۹ -	سویرو ۳۶ - ۱۱۹ - ۱۲۰
۱۵۰ - ۱۵۸ - ۲۰۲	سیادر ۱۵۶ - ۱۵۹
	سیاگویز ۱۵۷ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۴

۱۵۹ - ۱۸۰ - ۱۸۴ - ۱۸۵
 ۱۸۷ - ۱۹۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸
 ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۱۷
 ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲
 ۲۲۵ - ۲۳۰ - ۲۳۷ -
 ۲۴۰ - ۲۵۵
 عقره ۲۱۷
 عمره سیت ۳۵

غ

غزنین ۶۳
 غزه ۲۶

ف

فارس ۱۲۵
 فرانسه ۸۵ - ۱۵۳ - ۱۷۱
 ۱۷۳ - ۱۹۹ - ۲۰۴
 فلسطین ۷ - ۲۷ - ۲۲۸

ق

قاراوا ۱۲۳ - ۱۳۴ - ۱۳۷
 قاضی بذر ۱۱۲
 قالو ۱۵۷
 قاهره ۶۲ - ۲۲۳
 قای برد (قاضی بذر) ۳۶
 قباغلو جه ۸۶
 قباغلو ۲۰۳
 قیلانتو ۲۰۲
 قراچیوق ۱۱۲

شهرری ۱۴۵
 شهرزور (شاره زور) ۹۷ - ۱۱۶
 شهینان ۴۴
 شیدیله ۴۱
 شیراز ۱۲۵
 شیوه کل ۱۴۶
 شیوه گویزان ۱۴۱

ص

صاحب ۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵
 صالح آوا ۳۵ - ۴۱ - ۱۵۵
 صالحیه ۶۴
 صدار ۴۳ - ۲۰۶

صربستان ۱۷۳

ط

طرخان آوا ۱۹۶ - ۱۹۸

ع

عثمان آوا ۳۹
 عثمانی ۱۴ - ۱۱۰
 عثمانی (کشور) ۵ - ۸۶ - ۱۷۴ -
 ۱۷۳ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۳۰ - ۱۳۲
 ۱۳۳ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲
 ۱۴۳ - ۱۴۷ -
 عراق ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۲۰ -
 ۲۶ - ۵۸ - ۶۲ - ۶۳ - ۷۵
 ۷۶ - ۹۰ - ۹۷ - ۱۱۲ -
 ۱۱۶ - ۱۲۰ - ۱۴۰ - ۱۴۶ -

قره‌بلاغ ۳۶	کانی پیزمکه ۴۱
قره‌تپه ۱۱۲	کانی چوله‌که ۳۷
قره‌داغ ۶۳	کانی داود ۵۳
قزلجه ۹۷ - ۱۱۶	کانی سماقان ۴۴
قزوین ۱۰۸ - ۱۱۱	کانی سور ۴۱ - ۴۰
قشله ۵۴	کانی سیدشاطر ۵۳
قصرالعشاق ۶۲	کانی سور ۳۷ - ۴۱ - ۴۰
قفقاز ۱۲۶	کانی گسلان ۵۳
قلاچوالان ۱۱۵	کانی گلی ۳۷
قلادزه ۹۰	کانی گويز ۳۷
قلعه دزه (قلادزه) ۱۵۹	کانی ما مر ۳۷
قلی‌آوا ۳۹	کانی ما موستان ۳۷
قندهار ۶۲	کانی میر ۵۳
قوروچاو ۴۲	کانی ناو ۴۰ - ۱۴۳ - ۱۲۳
قول استیر ۴۰ - ۱۸۴	کانی نیاز ۱۳۳ - ۱۳۴ -
قهره‌ج دابان ۱۵	۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۲
قه‌لاروته‌له ۲۰۳	کانی هرمی ۱۴۱
قه‌لاکون ۱۸۱ - ۲۰۳	کانی هلوژه ۴۱
قهوه‌خانه صالح ۴۰ - ۴۸	کربلا ۸۸
ک	کردستان مکرر
کابل ۶۳	کرکوک ۱۴۵ - ۲۱۸ - ۲۱۶
کارستم ۱۵ - ۳۶	- ۲۲۰ - ۲۵۵
کاشان ۱۸۱	کرماشان ۵۸ - ۲۰ - ۱۱۶
کانی ابراهیم ۳۷	کریم آباد ۱۸۶ - ۴۰
کانی برد ۴۱	کشنه ۴۴ - ۴۸
کانی بن ۳۷	کلاودول ۳۷
کانی بی ۳۷ - ۱۸۴	کلو ۱۵ - ۱۶ - ۴۲ - ۳۸

کیوبلو ۳۵
کیوله ۴۰
کیورهو ۵۴ - ۱۵۲ - ۲۰۱
- ۶۶ - ۰۳۵

ک

کاکر ۳۵ - ۱۱۲
گردنه‌خان ۴۲
گرگاشه ۱۶
گرماو ۳۷ - ۱۴۰
گرینویچ ۱۵
گشکسه ۴۴
گلوان ۲۰۶
گله‌سوره ۳۵
گلینه ۱۴۱
گولب ۹۴
گویزله ۴۰
گویل ۳۷
که نمان ۱۳۲ - ۱۴۳ -
۱۴۴ - ۳۷
که‌ورک ۱۴ - ۱۵۷ - ۲۰۱
که‌وره‌دار ۳۵
گیلان ۶۱

ل

لرستان ۱۸۴
مازندران ۱۲۷ - ۱۷۹

کلوی ۱۲۹
کمه تو ۲۰۵
کندل ۴۱
کنده‌سوره ۴۰ - ۳۷
کوپچ ۴۳
کوپچ خوارو ۴۳
کوپچ ژورو ۴۳
کوتهرش ۴۰
کوچر ۳۷
کوخان ۴۴
کوخ باوه ملا ۳۷
کوخ بختیاری ۳۷
کوخ حمه حسن ۳۷
کوخ حاجی صالح ۴۰
کوخ حاجی کریم ۴۰
کوخ حاجی محمود ۴۰
کوخ رحمن ۴۰
کوخ صوفی احمد ۳۷
کوخ قادربیک ۳۷
کوخ کانی گویز ۳۷
کوخم‌ماو ۳۷
کوشک عارفین ۶۲
کوشک هندوان ۶۲
کوی ۹۲
کویه‌گویزه ۴۰

که‌لی‌خان ۱۵
کیله ۳۹ - ۵۴ - ۱۸۴

مازواره ۱۴۶	مهاباد ۱۴ - ۶ - ۱۵ -
ماسی در ۳۷	۲۷ - ۲۶ - ۵۹ - ۱۸۵ -
مالته ۳۵	۱۹۰ - ۲۱۶ - ۲۰۱ - ۲۴۲ -
ما مال ۴۱	۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۴۱ - ۱۲۰ -
مامه شا ۲۰۴ - ۲۲۶	۱۵۶ -
مجسه ۴۲	مروی ۹۸
محملی آوا (محمدعلی آباد) ۴۰	میانندوب ۱۱۷ - ۱۷۴
مدیترانه ۱۶	میرآوا ۱۸۴
مدینه ۶۰ - ۵۳ - ۱۰۹ - ۹۷	میرآواژورو ۴۳
مراغه ۱۷۵	میرآواخوارو ۴۳
مرویوان ۱۴ - ۶ - ۱۷ - ۲۷	میرهده ۱۴ - ۸۶ - ۲۰۶ -
۲۶ - ۷۷ - ۹۶ - ۱۱۵ -	۲۰۵ - ۲۰۳ - ۲۰۱
۹۵ - ۹۴ - ۱۱۶ - ۱۸۶ - ۱۸۲	میرگلاو ۴۰
۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲	میرهسام ۳۷
۱۹۴ - ۱۸۷ - ۲۱۲ - ۲۰۹	میرهوسوخوارو ۳۷
مزره لان ۳۵	میرهوسوزورو ۳۷
مسجد ابراهیم آقا ۹۲	میشه رو ۱۴۰
مسجد اقصی ۸۹	ن
مسجد قاضی ۹۲	ناوه ۴۰ - ۶۱ - ۸۶
مشهد ۶۳	نجنه ۱۵ - ۲۰۶
مصر ۲۶ - ۶۹	نجنه خوارو ۴۴
مکری ۱۳۳ - ۱۳۴	نجنه ژورو ۴۴
مکریان ۹۲	ندر ۴۰
مکه ۲۶	نزو ۴۳ - ۱۴۶
ملقرنی ۲۰۴	نشین ۱۵ - ۳۴ - ۴۴ -
منگور ۱۱۶	۴۸ - ۴۷ - ۵۵ - ۵۴ -
منیجلان ۴۴ - ۱۵	۱۹۹
موچه ۱۵ - ۳۷	نوده ۳۸
موصل ۹۲ - ۱۴۵ - ۱۸۷ -	
۱۹۶	

هلاله ابراهیم ۳۹
 هلو ۴۴
 همدان ۲۰ - ۶۳ - ۹۷ - ۱۲۹
 - ۲۲۱ - ۲۲۲
 همزه لان ۷۵
 هند ۶۳ - ۱۱۷
 هنگری ۱۷۳
 هنگه ژال ۴۰
 هواره خول ۴۰
 هورازه ۴۴
 هورامان ۱۱۵ - ۹۴ - ۹۳
 - ۹۲
 هومره شال ۴۳
 ههولیر (اربیل) ۹۲ -
 . ۲۱۹

ی

یاکوبوا ۴۱
 یونان ۶۰ - ۱۰۷ - ۱۷۳

نوده کون ۴۲ - ۵۰ - ۱۳۲
 نویژکه ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۴۱
 نهاوند ۲۵۵
 نهریه ۱۷۳
 نه نور ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۴ - ۱۴۵
 - ۱۵۸ - ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۴۷ -
 - ۴۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۱۵ - ۳۴ .
 نیروان ۱۵ - ۳۸
 نیزه رو ۲۱۶ - ۳۸ - ۲۳۷
 نیزه رو کون ۵۰ - ۱۳۲
 نیشابور ۶۳
 نیف ۶۱
 نینوا (موصل) ۲۱۷
 نیویورک ۱۷۲

و

وازه ۷۵ - ۳۸
 وزمان ۲۰۳
 وشرمل ۴۰ - ۳۹
 وشکه دره ۴۳
 ولی آوا ۴۰
 ویسک ۴۲ - ۴۱
 وینه ۱۸۴

ه

هانه گرمله ۹۴
 هرات ۶۳ - ۱۲۵

نام کسان

آ	
آتاترک ۱۸۹	ابوعبداللہ (شافعی) ۲۶
آیت اللہ امام خمینی ۲۲۲	ابوحنیفہ ۶۶
آیت اللہ حسین نوری ۲۴۲	ابلیس ۸۸
آیت اللہ شاہ آبادی ۲۴۲	ابوالحسن ۱۱۵
آیت اللہ شیخ صادق خلخالی ۲۴۲ - ۲۴۶	ابی حنیفہ ۲۶ - ۶۱
آیت اللہ شیخ محمد مردوخ	ابی صالح زنگی دوست ۶۱
کرستانی ۸۴ - ۱۸۲	ابی الوفاء نرگسی ۹۳
آیت اللہ طاهری ۲۴۲	ابی ناصر البنا ۶۱
آیت اللہ منتظری ۲۴۲	آتیللا ۲۵۵
آریا ۲۶	اجلال خاصہ ۱۷۸
آفتاب خانم ۱۷۸	احتشام السلطنہ ۱۶۸
آیدین آقا ذوالقدر ۱۰۸	احمد ۸۳ - ۸۹
الف	
ابراہیم احمد ۲۲۲	احمد احمدی ۲۴۲
ابراہیم تبلیسی ۱۷۴	احمد بیک ۱۴۲ - ۵ - ۱۲۱ - ۱۲۰
ابراہیم بیگ ۱۵۰ - ۵	- ۱۲۲ - ۱۵۹ - ۱۳۲ - ۱۴۱
ابراہیم یونسی ۱۸۷ -	- ۱۴۳
۸۵ - ۴	احمد بیگ چاپی ۲۱۶
ابن حجر ۹۲	احمد بیگ کندی سورہ ۱۷۰ - ۱۳۰
ابن حنبل ۲۶ - ۶۱	احمد خان احمدی ۲۴۱
ابن عربی ۸۶	احمد خان بلوہ ۱۷۹ - ۱۸۰
ابن ملجم ۹۰	احمد سلطان ۴ - ۱۱۲ - ۱۱۶
	- ۱۱۵
	اختیار الدین ۴ - ۵ - ۱۹۳
	- ۱۲۳

- اختيار الدينى (طایفه) ۱۲۸
اديب ۴ - ۷۶
ارباب كيخسرو ۱۶۲
اردلان ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۱۶-۱۹۲
ارفع السلطان ۱۷۱
استاد عبدالله ۲۲
استويك ۱۲۷
اسعد السلطان ۱۱۳ - ۱۱۴
اسكندربيك تركمان ۱۱۱
اسكندر سلطان ۴ - ۱۱۰ - ۱۱۲-۱۱۱
اسماعيل آقا ۱۱۶
اشتن متر ۱۰۷
اسماعيل سلطان ۱۱۲
اسماعيل شريفزاده ۲۳۸
اسماعيل قاسمى ۲۳۷
اصلان ۱۰۴
اعظم پاشا ۱۷۲
افتخار الواعظين ۱۶۲
اقبال الدوله ۱۲
اقبال الملك ۱۵۲ - ۱۴۸
الكساندريكلويچ ۱۲۶
امام ابى زكريا يحيى النووى ۲۶
امام خمينى ۷ - ۲۴۳ - ۲۴۴
امام رضا ۶۳
امام زاده عبدالله ۱۴۵
امام محمد باقر ۹۳
امان الله بىك وكيل ۱۲۲
- امان الله خان ۱۱۶ - ۱۲۰
- ۱۹۲
امان الله خان ثانى ۱۲۲
امير اختيار الدين ۹۸ -
۱۷۰ - ۱۷۱
اميرديوان ۱۲۵
امير شرف خان مدلىسى ۱۰۷
امير عبدالباقي ۱۰۴ - ۱۰۵
امير عبدالله خان طهما سبى
۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶
اميركبير (ميرزا تقى خان)
۱۲۴ - ۱۲۶
امين بىك ۱۴۱ - ۱۵۹
امين زكى ۶۲
انس بن مالك ۹۸
اوغورلو ۱۰۷
اويس قرنى ۶۲
ايرج اقدسى ۲۴۱
- ب
بابا على ۲۰۸
بارزانى ۲۲۲ - ۲۲۳
بارزانى (ملا مصطفى) ۲۲۱
باركوشباس ۲۷
باستانى پاريلى ۱۴۴
بدر بىك ۱۰۸
بلال ۲۲

حاج حسين آقا ملك ۱۱۰
 حاج شيخ عبدالسميع ۷۵
 حاج عبدالله سبدلوئي ۷۶
 حاج كاكا احمد ۱۳۰ - ۱۳۱
 ۷۶ - ۵۸ - ۹۸
 حاج شيخ كاكه حمه سميعي ۵۳
 حاج كريم ابراهيمي ۲۴۸
 حاج مصطفى توانا ۵۳
 حاج ملاسلام ۴ - ۹۲ - ۹۵
 حاج ملا صالح احمدي ۵۶
 حاج ملا عبدالرحمن مولوي
 ۵۹
 حاج ملاعلي خطيبي ۵۲ -
 ۱۱۳ - ۹۳
 حاج ملا محمد حيدري ۵۳
 حاج ميرزا احمد ۱۱۶
 حاج وكيل الرعيه ۱۶۲
 حاجي آقا ۱۴۳
 حاجي احمد بيگ ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۴۹
 ۱۲۳ - ۱۴۵
 حاج آقا صادق ۱۷۸
 حاجي بابيه ضيائي ۲۱۳
 حاجي بايزيد آقا ۲۰۶
 حاجي حسين ۱۸۱
 حاجي خانكه اردلان ۱۸۰
 حاجي رستمي ۲۵۲
 حاجي زمان خان ۱۴۵ - ۱۶۰
 ۱۷۱ - ۱۷۲
 حاجي سعيدامين نژاد ۲۳۱

بنی اسرائیل ۱۷
 بهاء الدين نوري ۴۹
 بهرام بيگ ۱۴۳ - ۱۴۱ - ۱۴۰
 بهرام ميرزا ۱۲۷
 بوداق بيگ ۴ - ۱۰۷
 بومدين ۲۲۲
 بيگلر بيگي ۱۲۶
 بيوك خان ۱۲۹

پ

پاستور ۱۳۴ - ۱۳۸
 پهلوي ۱۲

ت

تقی رشیدیان ۲۳۱

ث

ثمری ۱۹۸

ج

جلال الدين سيوطي ۹۵
 جلال طالباني ۲۲۱
 جليله افشاري ۲۵۱
 جمشيد بيگ ۱۴۰
 جون بارک ۱۰۷

چ

چنگيز ۲۵۵

ح

حاج اسمعيل توکلي ۷۷
 حاج بابيه شيخ ۹۶ - ۴ - ۹۳
 ۲۲۷

- حاجی سید ابراهیم ۱۶۲
- حاجی سید علی خالدی ۹۴
- حاجی عبدالله ۱۵۴ - ۵۸
- حاجی علی بیک ۱۴۳
- حاجی علی سلیمی ۱۸۱
- حاجی ماموستا ۱۴۵
- حاجی محمد امین ویسی ۲۳۱
- حاجی ملاسلام (حاجی موستا) ۱۵۲
- حاجی محمد رحیمی ۱۵۸
- حاجی محمد امین بختیاری ۲۱۳ - ۲۳۱
- حاجی محمد رستمی ۲۵۲
- حاجی محمد عزیز عظیمی ۲۱۳
- حاجی مصطفی تیمورزاده ۱۲
- حاجی مصطفی شافعی ۲۴۰
- حاجی ملارسل ۲۵۱
- حاجی میرزا رضا خان ۱۶۲
- حاجی میرزا رشید معروفی ۱۸۰
- حاجی میرزا سلیم ۱۷۵
- حاجی میرزا محمود ۱۷۵
- حاجی محمود افتخار ۱۸۱
- حاجی موسی ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۳۲
- حاجی نایب ۱۸۴ - ۹۸ - ۱۵۷
- ۱۵۴
- حاجی نصراله خان ۱۸۱
- حاجی ولیسی ۵۳
- حبیب الهام مردوخ ۸۴ - ۲۳۱
- حبیب الله تابانی ۱۶
- حبیب الله خان خلف ایل یگی ۱۸۱
- حضرت محمد (ص) ۶۶
- حسن ۶۵
- حسن بن موسی بانهیی ۴ -
- ۸۶
- حسن بیگ ۱۴۰ - ۱۴۱
- حسن بیک لله ۱۰۴ - ۱۰۵
- حسن خان ۱۸۴
- حسن خان اردلان ۱۷۵
- حسن خان نمشیر ۲۱۵ - ۱۸۶ -
- ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۵ - ۲۰۳
- حسن مثنی (ع) ۶۱
- حسین ۱۴۵ - ۶۵ - ۶۲
- حسین بیک ۱۳۰ - ۱۴۰ - ۱۴۱
- ۱۲۳
- حسین بیگی (طایفه حسین -
- بیگی) ۱۳۲ - ۱۲۴
- حسینخان مقدم مراغه ای
- ۱۲۵
- حسین رسول پناه ۲۲۸
- حسینعلیخان (امیر نظام)
- ۱۵۶
- حسینعلیخان اردلان ۱۱۵
- حسینعلیخان کاشف ۱۶۲
- حسینقلی ۱۶۶
- حسین قلیخان ۱۱۷
- حمزه ۶۵
- حکیم میرزا عبدالعلی ۱۳۳
- حمه تال ۱۷۳

حمه خان بیگ ۱۵۴-۱۵۵

حمه رشکه ۱۵۹

حمه سور ۱۴۸

حمه عبدالرحمان آقا ۱۹۶

حمه مراد ۲۲۶

حیدر کرار (ع) ۹۰

خ

خالد بن ولید ۹۸

خان احمد خان ۱۱۶

خانان هرمیله ۲۰۴

خانم خانمان ۱۳۸

خسرو بیگ ۱۴۶ - ۱۴۸

خسرو خان ثانی ۱۱۵

خسرو خان والی ۱۵۸

خضر ۹۰

د

درویش حبیب رفاعی ۱۷۹

درویش عبداله فرجی ۲۵۱

درویش محمد ۶۳

دکتر ایرج نیرومند ۱۷۲

دکتر یادوان ۱۳۳

دکتر پرویز نیرومند ۱۷۲

دکتر تلافوس ۱۳۶ - ۱۳۴

دکتر خدا یا رمحیی ۲۷

دکتر شلیم ۱۳۳

دکتر طولوزان ۱۳۴

دکتر عباس فاروقی ۱۷۱

دکتر علی مولوی ۵۹

دکتر کاستالندی ۱۳۳

دکتر کاظم ودیعی ۱۹

دکتر مصدق ۲۳۰

دکتر محمود بهمنیار ۱۳۸

دکتر منصور اختیار ۱۷۲

دکتر منوچهر اقبال ۵۱

دکتر نجم الدین طاطائی ۸۴

دکتر وارتانت ۱۳۳

ذ

ذبیح الله قدیمی ۱۸۲

ذبیح الله منوری ۱۰۷

ر

رئوف سلیمی ۹۰

رافعی ۲۶

رحمان خاتونی ۲۴۲ - ۲۴۱

رستم آقا ۱۲۹

رستم بیگ ۱۵۷

رستم بیگ نایب ۱۵۹

رستم خان (بانه) ۱۸۱

رستمهرش ۲۱۳

رسول ۸۲

رسول آقا ۱۹۹

رسول آقای شیوه کل ۱۷۰

رسول بیگ ۱۴۰ - ۱۴۳

رشید خان احمدی ۲۴۸

سرتیپ هوشمند ۱۹۲
 سرتیپ هوشمند افشار ۲۱۲-۲۱۴-
 ۲۱۵
 سردار اعظم ۱۸۱
 سردار معظم ۱۸۱
 سردار کل ۱۲۵ - ۱۲۷
 سرگرد امیراحمدی ۲۴۷
 سرگرد جلال زاگرس ۲۰۳ - ۲۰۴
 سرگرد ضراغام ۶ - ۲۲۶ - ۲۲۵
 سرگرد فریار ۱۹۷ - ۱۹۸
 سرلشگر حسن مقدم ۱۸۷ - ۱۹۲
 سرلشگر محمود امین ۲۰۴
 سرلشگر نصرالهی ۲۳۱
 سرلشگر رزم آرا ۲۲۶
 سروان خسروی ۲۲۶
 سرلشگر محمود امین ۲۰۴
 سروان شهباز ۲۳۷
 سروان ظفر السلطان اردلان ۱۸۵
 سروان سعیدزاده ۲۲۷
 سروان مازوجی ۲۲۷
 سرهنگ ابراهیم ارفع ۲۰۱ - ۲۰۲
 ۲۰۵ - ۲۰۶
 سرهنگ حاجی سردار مکر ۱۲۹
 سرهنگ رضا لشگری ۱۹۲ - ۱۹۵
 سرهنگ شجاعی ۲۲۷
 سرهنگ فاضل مهداوی ۲۳۷
 سرهنگ محمودخان ۱۸۲ - ۱۸۵
 سرهنگ محمدنوا زاده ۲۲۷
 سرهنگ میرحاج بارزانی ۲۲۷

رشید عالی گیلانی ۱۹۶
 رضا خان ۱۸۳
 رضاشاه ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹
 ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳
 رضاقلی خان ۱۲۲
 روملو (طایفه) ۱۰۴
 ریج ۵۰ - ۱۲۲
 رضائی ۱۶
 رضاشاه ۲۴۶
 ز
 زرگلی خیرالدین ۸۶
 زمان سلطان ۱۲۳ - ۱۴۳
 زهرا ۸۸
 ژ
 ژاک دومرگان ۱۹ - ۱۵۳
 ژنرال رنتن ۲۲۰
 س
 سابلان ۲۳۸
 ساروبیره ۹۸ - ۱۰۴ - ۱۰۵
 - ۱۰۶ - ۱۰۷
 ساروسلطان بیگدلی ۱۱۲
 سبحانوردی خان ۱۱۵
 سپهداویسی ۲۳۸
 ستوان نابغ ۱۹۵
 ستوان دوم دکتر رجائی ۹۹ - ۱۹۸
 سرتیپ اختیار ۱۷۲
 سرتیپ ارفع ۲۰۷
 سرتیپ شاهبختی ۱۸۶

- سید احمد شیخ الاسلامی ۲۰۹
 سید احمد مرخص ۱۸۵
 سید حسن سورینی ۴ - ۸۶
 سید حسن ۹۰
 سید سلیمان ۷۵
 سید شاطر ۵۳
 سید عبدالباقی ۶۱ - ۸۶
 سید عبدالکریم برزنجی ۶۳
 سید عبدالکریم ۶۳
 سید عبداله ۹۶
 سید عبداله چوری ۸۰
 سید علی درگا شیخانی ۱۴۵
 سید محمد کا ژاوی ۱۴۵
 سید محمود المظفر ۹۳
 سیف الہ ۱۷۸
 سیف الہ خان اردلان ۱۷۴ - ۲۰۳
 - ۲۰۴ - ۱۷۷ - ۱۷۵
 سیف الدین ۱۷۸
 سیف الدین خان ۱۷۷
 ش
 شاپور بختیار ۲۴۵
 شافعی ۶۱ - ۲۶
 شا اسماعیل ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۹۹
 شاہ بختی ۲۳۰
 شاہ بندر ۱۷۸
 شاہپور غلامرضا ۲۳۸
 شاہ طہماسب ۱۰۷ - ۱۰۸
 سرہنگ نصرت الہ خان مفتحی ۱۸۶
 سرہنگ نیرومند ۱۷۲
 سرہنگ مہدی قلی خان ۱۸۴
 سعدی ۱۹۱
 سعدباوان ۱۸۲
 سعید ۹۰
 سعیدالد یوان جوہری ۸۰
 سعید میرزائی ۲۲۹
 سلطان سلیم ۹۸ - ۱۰۶
 سلطان عبدالحمید ۸۶
 سلطان علی غتلیج ۱۰۷
 سلیمان بگا اختیارالدینی ۵۳
 سلیمان بیگ ۵ - ۱۰۸ - ۱۴۰
 سلیمان بیگ بن میرزا بیگ ۴
 سلیمان پاشا ۱۱۵ - ۱۱۶
 سلیمان خان بلوہ ۲۲۴
 سلیمان خان یونسی ۸۵ - ۱۸۷
 سلیم بیگ^{۱۱۳} ۱۲۳ - ۱۴۱ - ۱۴۳
 - ۱۴۵
 سلیم خان ۴ - ۶ - ۱۸۷ - ۲۰۱
 - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۶
 - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰
 ۰۲۱۲
 سمیع ۴ - ۷۵ - ۷۶
 سہراب ۱۰۰
 سید احمد توکلی ۲۵۲
 سید احمد حمزہ ۲۰۵

شیخ عبدالقادر گیلانی ۶۱	شاه عباس ۱۱۲ - ۱۱۰
شیخ عبدالکریم ۶۱	شاه عبدالله ۶۳
شیخ عبدالله ۸۴ - ۹۳ - ۹۵ -	شاهزاده بهرام میرزا ۱۲۶
۱۷۳	شاهزاده معتمدالدوله ۱۳۰ - ۱۲۵
شیخ علاءالدین ۹۴	شجاع السلطان ۱۶۳ - ۱۶۴ -
شیخ علی درگا شیخانی ۱۴۸	۱۶۵ - ۱۷۰ .
شیخ عمر ۸۰	شریف الدوله ۱۹۲
شیخ عمر (ابن قره داغی) ۹۵	شریف زاده (اسماعیل شریف زاده)
شیخ قادر ۲۰۸	۷
شیخ قادربیک ۱۴۱ - ۱۴۸	شریفی ۲۰۴
شیخ لطیف ۲۰۸ - ۲۰۹	شکرا له سندجی ۱۹ - ۲۳
شیخ محمد ۹۵	شلیمر ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ .
شیخ محمد قانع ۲۰۹	شمس تبریزی ۸۷
شیخ محمد امین بیژو ۹۷	شوتر ۲۰۸
شیخ محمد حسن مدرس ۱۲۲	شیخ احمد ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۲۱
شیخ محمد سمیع ۱۱۳	شیخ ارسلان ۸۶
شیخ محمد قسیم ۶۳ - ۶۴	شیخ اسماعیل کاشی ۶۳
شیخ محمد کاژاوی ۹۳	شیخ بابای غوث آباد ۱۷۵
شیخ محمد نقشبندی ۶۲	شیخ جلال ۲۴۵ - ۲۴۰ - ۲۴۶ -
شیخ محمد مردوخ کردستانی ۱۱۰	۲۴۷ - ۲۴۸
۱۲۹	شیخ حسن قره چیواری ۸۸
شیخ محمود ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۱۸۵	شیخ رضا طالبانی ۱۴۶
۱۷۸ - ۲۰۸	شیخ شمس الدین ۸۴
شیخ محی الدین ۶۴	شیخ صلاح الدین بن مبارک ۶۲
شیخ معتمد حسامی ۸۴	شیخ ضیاء الدین ۹۷
شیخ ملا علی شوی بی ۵۳	شیخ عبدالرحمن ۵۳
شیخ یحیی کاژاوی ۴ - ۹۵	شیخ عبدالسلام ۲۱۹

ص

صالح بیگ ۱۲۳ - ۱۴۱ -

۱۴۳ - ۱۴۵

صدام حسین ۲۲۲ - ۲۴۰ - ۲۵۵

صدرالعلماء ۱۷۵

صدیق ۸۳

صدیق پاشا اختیار ۱۷۲

صدیق دیوان ۱۴۸

صلاح الدین ایوبی ۵۱

صنیع الدوله ۱۷۱

ض

ضار ۹۸

ضیاء الدین عمر ۸۲

ظ

ظل السلطان ۱۴۸ - ۱۴۵

ع

عباس ۶۵

عباس میرزا ۱۱۶

عبدالله ۲۳۷

عبد الحمید خانان هرمله ۱۸۰

عبد الحمید سلطان ۴ - ۱۲۲

عبد الرحمن افندی ۱۷۳

عبد الرحمن بیگ ۱۴۱ - ۱۴۳ -

۱۴۵

عبد الرحمن بیگ منیجلان ۱۲۴

عبد السلام عارف ۲۳۷

عبدالعزیز ۱۴۸

عبدالقادر بهرامی ۲۵۳

عبدالقادر گیلانی ۸۶ - ۱۴۶

عبدالکریم قاسم ۲۳۷

عبدالمجید الخانی ۶۲

عبدالمخلص ۶۱

عبدالکریم خان ۱۳۴ - ۱۳۵

عبدالکریم سلطان ۴ - ۱۲۷ - ۱۷۰

عبدالله بیگ ۱۱۹ - ۱۴۱ - ۱۵۲ -

۱۵۳ - ۱۵۷ - ۱۵۸

عبدالله ۶۱

عبدالله بن عمر

عبدالله بیگ سیران بن ۱۹۶

عبدالله کریمی ۲۵۲

عبدالله محمودی ۲۴۱

عبدالله نعلبندی ۲۴۸

عبدالله بیگ کانی ناو ۱۲۳ - ۱۲۴

عبدالله خان شهیدی ۱۸۲

عبدالله نازنین ۱۸۷

عبدالله بیگ ۱۴۰

عبدالله بیگ سرتیپ ۱۸۶

عثمان آقا ۱۵۵ - ۱۵۸

عثمان بیگ ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳ -

۱۶۰

عثمان حسامی ۲۵۱

عزت خان ۱۸۷ - ۲۰۳ - ۲۱۵

عزیزالله خان مسعود وزیری ۲۰۲ - ۲۰۴

عزیزخان ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ -

۱۲۸ - ۱۲۵

غ

عزیزخان (سردارگل) ۱۲۴ - ۱۲۵ غازی خان ۱۰۷
علی بیگ ۱۴۱ غلامرضا سلطان ۴ - ۱۲۴
عطار بخاری ۶۲ غلامشاه خان ۱۲۲
عظیمه خاکی ۲۵۱ غلامعلی دهخوارقانی ۲۳۱
علاءالدین سجادی ۷۴ - ۱۴ غوث گیلان (گیلانی) ۶۱ - ۹۰

ف

علی آقا ۱۲۰ - ۲۰۵ - ۲۰۶ فاروق ۸۲
علی آقا ایلخانی زاده ۲۰۵ - ۲۰۶ فاطمه ۱۳۸
علی آقا جوانمردی ۱۹۹ - ۲۰۱ فتاح بیگ ۱۵۹
علی اکبرخان شرفالملک ۱۳۰ - ۱۵۶ فتاح خان ۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ -
علی اکبرعلمی ۱۰۷ ۱۵۹ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۳ -
علی بن ابی طالب (ع) ۶۱ ۱۵۴ - ۱۵۲ - ۱۸۲ - ۱۸۱ -
علی بیگ ۱۹۷ - ۲۰۷ ۴
علیخان ۲۰۲ فتاح سلطان ۱۲۳ - ۱۴۶ - ۱۴۳
علی خان حبیبی ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۱۴۲ - ۱۲۴ -
علی خان ولهژی ۲۱۲ فتحعلی خان امیراختیار ۱۷
علی خان سعدالدوله ۱۲۹ فتحعلی سلطان ۱۱۶ - ۱۴۰ - ۴
علی خان همهویسی ۲۰۲ فدا ۴
علیرضاخان ۲۰۴ فرج الله بیگ ۹۳ - ۱۴۶ - ۱۸۷
علی عباسیان ۲۴ فتح الله بیگ سرهنگ ۱۵۹
عمر ۱۴۶ فرج بیگ ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۴۱
عمر آقا ۱۱۸ - ۱۲۱ فرج خان ۱۲۵ - ۱۸۲ - ۱۸۱ -
عمرناجی بیگ ۱۷۴ ۱۸۵
عیسی ۸۸

فرج ۲۳۸

فرهاد میرزا ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۷۰

فریدون میرزا ۱۲۵

فریدمؤذن زاده ۱۰۵

فقیہ قادر ۱۲۰

فلیسین شالہ ۲۷

فہیم الملک ۱۶۲

فیض اللہ خان ۱۸۷

فیض اللہ بیگ ۱۲۳ - ۱۴۱

- ۱۴۳

ق

قاتنمش بیگ ۱۰۷

قادر آقا ۱۸۰

قادر بیگ شیوہ گویزاں ۱۶۰ -

۱۸۱ - ۱۸۴

قادر خان ۱۸۲

قادر خان آر مردہ ۱۹۶-۱۹۷

قاضی اباناصر ۶۱

قاضی عبدالرحمن ۴ - ۹۲ -

۱۷۳

قاضی محمد ۲۲۰ - ۲۱۶

- ۲۲۱ - ۲۲۲

قاضی محمد سلیم ۱۴۵

قعقاع ۹۸

ک

کامران میرزا ۱۲۵

کدخد شریف ۲۳۸

کرمانج (حاجی اسماعیل توکلی)

۴ - ۷۹ - ۷۷ - ۹۰

کریم خان ۴ - ۵ - ۹۸ - ۱۲۷ -

۱۲۵ - ۱۷۹ - ۱۶۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -

۱۴۱ - ۱۳۸ - ۱۳۱ - ۱۳۲ -

۱۳۰ - ۱۲۹ .

کریم سلطان ۱۲۴

کاک احمد شیخ ۸۶

کلودیوس ۴۹

کی سنجر ۲۲۲

گ

گروہبان علی ۲۲۶

گلریز (ستوان) ۱۹۸

گورگ (ایل گورگ) ۱۵۶

گورگین ۴ - ۷۶

ل

لطف الہ بیگ ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۴۱

لطفعلیخان ۱۱۵ - ۱۱۶

م

ماجدافندی ۱۸۵

ماجد مصطفی متصرف ۲۱۷

محمدخان بانه ۱۶۸	مالک ۲۶
محمدخان بیگ ۱۴۱	ماه شرف خانم (مستوره) ۱۱۵
محمدخان خوری آبادی ۵ - ۱۵۹	محمدالاشراف ۱۱۴ - ۱۱۳
محمدخان (شجاع السلطان) ۱۷۲	مجیدخان ۱۵۰ - ۱۴۸
۱۷۱ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۷۰ -	محزون ۷۶ - ۴
۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۴۵	محسن صدیقی سقزی ۸۴
محمدخان (شریف الدوله) ۱۸۱	محمد ۶۱
محمدرشیدبیگ ۱۷۹ - ۱۵۷	محمدآقا ۲۵
محمدرشیدبیگ بلکه‌یی ۱۵۴ -	محمدآقا عباسی ۲۰۵ - ۲۱۶
۲۰۷ - ۱۹۷ - ۱۹۶	محمد امین ۱۱۵
محمدرشیدخان ۵ - ۶ - ۱۶۰ - ۲۲۴	محمد امین بیگ ۱۴۱ - ۱۵۴ -
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -	۱۵۹
۲۰۲ - ۲۰۳ - ۱۸۶ - ۱۸۷ -	محمد امین بیگ گولی ۱۹۷
۱۸۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۰۵ -	محمد امین خان ۱۹۶ - ۲۱۲
۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰	محمد امین زکی ۶۱ - ۱۰۸
۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ -	محمد امین کاحمه ۱۳۹
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۱۸۵ -	محمد بابا ساما سی ۶۲
محمدرضا چاوش ۱۲۱	محمد بابا یزید ۱۴۷
محمدرضا شاه ۲۴۶	محمد بیگ ۲۱۶
محمدرضا شاه پهلوی ۲۳۰ - ۲۳۹ -	محمد بن محمد الحافظ بخاری ۶۲
۲۲۰	محمد بهاء الدین بخارائی ۶۲
محمد زمان سلطان ۱۷۰	محمد بیگ ۱۴۱ - ۱۵۷ - ۲۲۴
محمد سعید بیگ ۱۵۲	- ۲۵۸
محمد سعید سلطان ۱۳۰	محمد پاشا ۱۱۵
محمد سلطان مکری ۱۲۴	محمد جمیل بندی روژبیانی ۶۱
محمد سلیم بیگ ۱۴۱ - ۲۰۷	محمد حسین خان ۱۷۵
محمد سور ۱۴۶	محمد خان ۵ - ۵۸ - ۱۷۴ - ۱۷۳
محمد شاه قاجار ۱۲۵	- ۱۶۰ - ۱۵۸ - ۱۵۶ - ۱۵۴ -
	- ۱۵۳ - ۱۵۵ -

محمد عباسی ۱۰۷	مسترنوز ۱۷۷
محمد عطاری (فدا) ۹۰	مستوره کردستانی ۱۹۲
محمد علی بیگ ۱۷۹	مشیردیوان ۱۵۶ - ۱۴۸
محمد علی خان ۱۲۹	مصطفی بیگ ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۱
محمد علی خان ظفرالملک ۱۵۶	مصطفی بیگ (حاجی نایب) ۱۴۷
محمد علی سلطان ۴ - ۱۱۵	- ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۲ -
محمد علی شاه ۱۶۱ - ۱۶۲	۱۵۳ - ۰۵
محمد کریم بیگ نجنه ۱۸۵-۲۰۷	مصطفی سلطان ۹۳
محمد مهدی غفاری ۱۶۸	مصطفی قلی خان (اعتماد -
محمد نقشبندی ۶۲	السلطنه) ۱۲۹
محمد هاشم میرزا ۱۶۲	مصطفی کمال ۱۸۹
محمود آقای زیباری ۲۲۰	مظفرالدین شاه ۸۶
محمود بیگ ۱۹۷ - ۱۴۱ - ۱۴۳	معاذالملک ۱۶۳
- ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۵	معین دربار ۱۷۲
- ۱۶۰ - ۱۵۷ - ۰۱۲۳	مفتون ۴ - ۷۵ - ۷۴
محمود پاشای بابان ۱۱۶	مفتی زهاوی ۸۰
محمود خان ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۲۱۲ -	مقدار ۹۸
۲۰۱ - ۱۸۱ - ۱۸۳	ملاحمد ۷۹
محمود خان امین ۱۸۷	ملاحمد خطیب ۱۹۸
محمود خان پسرفتاح خان ۵	ملاجلال الدین شیخ الاسلامی ۵۳
محمود خان دلاور ۱۴۱	ملاحمزه ۷۹
محمود خان کانی سانانی ۲۱۲	ملاحمزه حکاک ۷۹
محمود خلیفه برادوست ۲۲۰	ملاحمزه دونیزی ۷۹
محمی الدین ابومحمد ۶۱	ملاخلیل گورهومر ۱۹۰
مراد اورنگ ۹۰	ملارشید ۵۳
مردوخ ۱۸۲	ملاسیداحمدخواجه میر ۷۶
مستربه ل ۱۲۱	ملاسیدجلال حسینی ۵۲
مستریج ۱۱۷	ملاسیدجلال عزیزی توکلی ۵۲

ملا محسن ۶۳	ملا سید صالح سمیعی ۵۳
ملا محمد ۱۱۲	ملا سید عبدالله ۸۶
ملا محمد امین چیچورانی ۴ - ۹۴	ملا سید محمد ۵۳
ملا محمد باقر ۷۴	ملا سید محمود معروفی ۵۳
ملا محمد برده رشی ۴ - ۵۳ - ۷۴	ملا شیخ عزالدین حسینی
ملا محمد خطیب ۱۴۵	سرقولی ۵۳
ملا محمد علی زنجانی ۱۲۶	ملا صالح ترمار ۶۳
ملا محمود ۹۵	ملا صدیق مجتهدی ۲۳۱ - ۸۳
ملا محمود محمدی بله که بی ۵۲	ملا عباس ۷۹
ملا مصطفی ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۱۹ -	ملا عبدالرحمن پنجونی ۹۴
۲۱۶ - ۲۲۰	ملا عبدالرحمن مولوی ۲۰۷ - ۵۶
ملا مصطفی بارزانی ۹۰	ملا عبدالرحیم ۲۰۷
ملا یحیی ۹۵ - ۴	ملا عبدالصمد ۹۷
ملک فیصل اول ۸۶	ملا عبدالعزیز ۷۴
ملک فیصل دوم ۲۳۷	ملا عبدالعظیم ۸۰ - ۸۴
منور السلطنه ۱۴۵	ملا عبدالعظیم مجتهد ۷۹ - ۴
موسی ۶۱	ملا عبدالکریم ۹۳
موسی الجون ۶۱	ملا عبدالله بانه بی ۹۴ - ۴
مولانا جلال الدین رومی (مولوی)	ملا عبدالله حسامی ۵۳
۸۶	ملا عبدالمجید ۷۹
مولانا خالد ۶۲ - ۶۳ - ۶۴	ملا عزیز ۲۳۸
مولوی ۵۷ - ۵۹	ملا عزیز واعظی ۹۷
مه مه نده قیت ۱۵۹	ملا عیسی زربنه بی ۴ - ۱۱۳ -
مهندس بازرگان ۸۵	۹۲
مهندس محمد علی مخبر ۱۴	ملا قادر ۹۳
میرزا آقا خان ۱۲۶	ملا قادر بیاره ۸۰
میرزا آقا خان نوری ۱۲۶	ملا قادر عباسی ۵۳
	ملا قادر لطیفی ۵۲

میکا ئیلی (عشیره میکا ئیلی)
۶۲
مینه حسین دلاک ۱۶۰

ن

نادر شاه ۷۴ - ۱۱۲ - ۱۱۳ -
۹۲ - ۸۶ - ۰۱۷۰

ناری ۹۲

ناصر آزادپور ۱۱۵ - ۱۹۲ -
ناصرالدین شاه ۱۲۶ - ۱۲۷ -
۱۲۵ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۵ -
۰۱۲۹

ناظم الایاله ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ -
نصرالله بیگ ۱۵۶
نصرالله بیگ نخبه ۱۷۹
نصرالله خان ۶ - ۱۸۷ - ۲۰۳ -
۲۰۷ - ۲۰۹ - ۰۲۱۰

نصرالله سلطان ۴ - ۱۲۳ - ۱۷۰ -
۱۲۴ - ۱۱۹ -
نصرت الله خان ۲۰۲
نورالله سلطان ۱۱۷
نوری سعید ۲۳۷
نووی ۲۶

و

واقدی ۹۷ - ۹۸ -
وائله جویری ۹۸
وکیل التجار ۱۶۲
وکیل الملک ۱۸۱ - ۱۶۲

میرزا مهدی خان ۱۱۲
میرزا اللهوردی مستوفی
باشی ۱۲۲

میرزانبی خان قزوینی ۱۲۵
میرزا بیگ ۴ - ۱۰۷ - ۱۰۸ -
میرزا تقی خان ۱۲۸ - ۱۲۵ -
۱۲۶ -

میرزا جعفر ۱۲۷

میرزا حسن رئیس ۲۱۴

میرزا رحیم ۶۳

میرزا شریف ۱۸۷

میرزا عبدالرحمن ۲۲۵

میرزا عبدالعلی خان ۱۳۴

میرزا عبدالغفار خان ۱۴

میرزا عبدالکریم ۱۱۷

میرزا عبدالله ۱۱۶

میرزا عبدالله سنندجی ۷۵

میرزا علی حاجی حسنی ۱۳۹

میرزا علی حکیم باشی ۱۲۵

میرزا فتح الله ۱۸۶

میرزا فیض الله ۱۸۱

میرزا محمد ۱۷۸

میرزا محمد خان اقبال الملک

۱۵ - ۱۵۰

میرزا محمد علی ۱۱۳

میرزا محمد کریم محزون ۷۶

میرزا نصرالله توکلی ۲۰۷

میرزا یوسف مستوفی باشی ۱۴۴

میر محمد ۱۰۷

هبة الله بن مبارك ٦١

هراکلیوس ٩٧

همايون ميرزا ١٤٥

هه ژار ٢٢٣

هیتلر ٢٥٥

یا ورا سماعیل خان ١٨٤

یا ورمحمدخان خیری ١٨٦

یا ورمیرزا علیخان سیا هیوش

١٨٤ - ١٨٥

یحیی ١١٣ - ١١٤

یحیی الزاهد ٦١

یمین لشکر ٢٠٣

یونس بیگ ١٣٨-١٤١-١٤٤

یونس خان ٥ - ٥٨ - ٧٦ -

٨٥ - ٩٦ - ١٣٠ - ١٣٢ -

١٤٣ - ١٤٥ - ١٤٦ - ١٤٧ -

١٤٨ - ١٤٩ - ١٥٠ - ١٥١ -

١٥٢ - ١٥٣ - ١٥٤ - ١٥٥ -

- ١٦٠ .

xxx

کتابنامه

الف

- اثبات کرامات او یس ۸۰
 الام ۲۶
 الحكم ۸۶
 الشيخ معروف النودهی ۶۴
 الاعلام ۸۶
 الفیه ۹۵
 المحرر ۲۶
 المغازی ۹۷

ب

- بازیگران عصر طلایی ۱۸۴
 بررسی اوضاع طبیعی و انسانی
 و اقتصادی کردستان ۱۶ - ۵۱
 برهان ۹۵

ت

- تاریخ اردلان ۱۹۲ - ۱۱۵ -
 ۱۱۶
 تاریخ بیست و پنج ساله ارتش
 ۱۸۲

- تاریخ تصوف در کردستان ۶۴
 تاریخ جاوید ۱۹۹ - ۲۰۴
 تاریخ جریده هرمز ۱۷۱
 تاریخ السلیمانیه و انحائها
 ۱۱۶ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴

- تاریخ مختصر ادیان ۲۷
 تاریخ مردوخ ۱۸۲ - ۱۵۶
 ۱۵۳ - ۱۵۰ - ۱۲۹ - ۱۱۰

۹۰ -

تاریخ مصر قدیم ۱۷۱

- تحفه ابن حجر ۸۰ - ۱۱۳
 تحفه ناصری ۵۳ - ۵۴ - ۱۴۸ -
 ۱۵۲ - ۱۲۹ - ۱۲۲ - ۱۱۰ - ۲۳
 تشریح الافلاک ۸۰
 تهذیب الکلام ۸۰

ج

- جغرافیای غرب ایران ۱۹ -
 ۱۲۲ - ۱۵۳
 جمع جوامع ۸۰

چ

- چهره های آشنا ۱۷۲

ح

- حداثق الوردیه فی حقایق
 الادله النقشبندیه ۶۲
 حدیقه امان الهی ۷۵

خ

- خلاصه الكرد و کردستان ۶۲
 خلاصه یه کی تاریخ کوردو -
 کوردستان ۱۰۸ - ۱۳۸

د

- داروخان ۲۰۷

ر

- رحله ریج فی العراق ۴۹ - ۱۲۲

رشحات عین الحیاء ۶۲

روابط سیاسی ایران و اروپا ۱۷۱

س

سالنامه هواشناسی ۱۶

سفینه سلیمانی ۱۷۱

سیاست و اقتصاد عصر صفوی ۱۴۴

ش

شاه جنگ ایرانیاں ۱۰۷

شاهنامه ۱۶۰

شرح حال رجال ایران ۱۲۸

شرفنامه ۱۰۷ - ۱۰۸

ع

عالم آرا عباسی ۱۱۱

علمائونا ۹۳ - ۹۴

عوامل جرجانی ۸۶

ف

فتوح سوادالعراق ۹۷

فتوح الشام ۹۷

فرهنگ انگلیسی بفارسی

حییم ۱۱۹

فرهنگ جغرافیائی ۱۵ -

۳۸ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۳ -

۰۴۸

فرهنگ عمید ۶۰ - ۸۹ -

۹۰ - ۹۹ - ۱۱۱

ق

قرآن کریم ۱۷ - ۱۱۶

قصیده بردیه ۲۰۹

ک

کردستانی ۹۰

کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی

ا و ۲۶

م

مثنوی ۸۷

مجله التواریخ ۱۱۵

مجله گلاویژ ۶۲ - ۶۳

مرزهای ایران ۱۴

مشاهیرالکرد و کردستان ۱۰۸ - ۶۴

مقامات سیدنا ۶۲

منهاج ۲۶ - ۲۷

مواقع النجوم ۸۶

میژوی تهدیه بی کورد ۷۴ - ۱۴۶

ن

نشریه یازدهمین کنگره پزشکی

ایران ۱۳۸۰



خلاصه‌ای از سرگذشت مولف

محمد رفوف توکلی، فرزند نصرالله، در سال ۱۳۰۹ هجری شمسی، در بانه‌ی کردستان به دنیا آمد. وی از طایفه‌ی قاضی می‌باشد، که اجدادش تا اوایل قرن کنونی، به عنوان قاضی شرع انجام وظیفه می‌نمودند.

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کردستان به پایان رسانید. در سال ۱۳۲۷، به عنوان آموزگار فرهنگ بانه، استخدام شد. در سال تحصیلی ۴۳-۴۴، دوره‌ی تخصصی مدیریت و راهنمایی مدارس ابتدایی را در دانشسرای عالی تهران گذارنید و متعاقب آن به علت فعالیتهای سیاسی و مبارزه علیه رژیم سلطنتی، از بانه به "شهر ری" تبعید گردید. مدت دو سال در شهر ری و سه سال هم در آموزش و پرورش ناحیه ۱۰ تهران، مدیر دبستان بود و سپس به آموزش و پرورش ناحیه ۷ تهران انتقال یافت.

در خلال سالهای ۵۰-۱۳۴۷ در رشته‌ی فقه شافعی و مبانی حقوق اسلامی، به دریافت دانشنامه‌ی لیسانس، از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، نایل آمد. از سال ۴۹ تغییر شغل یافت و در دبیرستان عدل (سید فاطمی) ناحیه ۷ با سمت دبیری انجام وظیفه را ادامه داد.

پس از پیروزی انقلاب و برقراری جمهوری اسلامی، با شناختی که از وی داشتند، توسط دانش‌آموزان و معلمان به اتفاق آراء به عنوان رئیس همان دبیرستان انتخاب شد. تا اینکه در مهر ۱۳۵۸ پس از سی سال و نه ماه خدمت معلمی به افتخار بازنشستگی نایل آمد، و اکنون در تهران به کار تحقیق و تالیف مشغول است.

از جمله تالیفات وی کتاب حاضر، تاریخ تصوف در کردستان و جهاد امام‌اهل سنت و جماعت می‌باشد.



غلطنامه

<u>صفحه</u>	<u>سطر</u>	<u>فادرست</u>	<u>درست</u>
۱۱	۴	تحدید	تجدید
۲۹	۴	بانہ و ۲۱/۴	بانہ ۲۱/۴
۳۲	۱	درحد	درصد
۵۱	۲۰	دك زائد است	
۵۳	۶	حامی	حسامی
۵۸	۲۴	آگاہی	آگاہی و
۷۳	۷	پسندهای	پسندهای
۱۲۵	۶	عزیز	عزیز خان
۱۲۵	۲۱	قزوين	قزوینی
۱۲۸	بین سطر ۲۰۱ می بایست خط کشیده شود		
۱۹۰	۱۸	صاحبانہ	صاحبخانه
۲۱۶	۱۸	داورخان	داروخان
۲۲۰	۵	خانوداہی	خانوادهی
۲۴۲	۷	شعیی	شیعی
۲۵۹	۱۱	فی الدوراسلامی	فی الدورالاسلامی